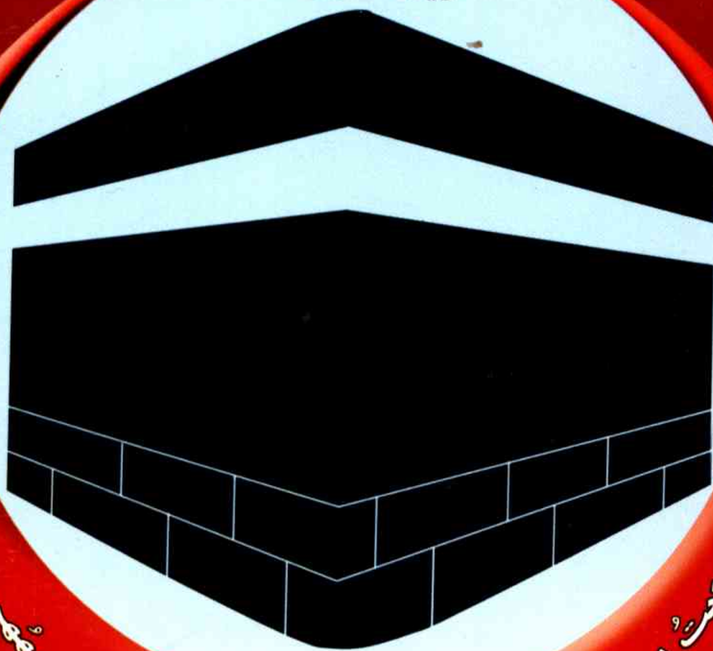
خلفای راشدین در کلام پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم)

برگرفته از احادیث صحیح کتب صحاح سته

ویژه اهل سنت



لقد رأیتُ اصحابَ محمدٍ ( ) فما أری احداً یُشبهُهم منکم

محقق : علیرضا سالاری

کارشناس ارشد ادبیات عرب

بسم الله الرّحمن الرّحیم

خلفـای راشــدین

در کلام پیامبر اسلام (ص)

برگرفته از احادیث صحیح کُتُب صِحاح ستّه

تحقیق : علیرضا ســالاری

کارشناس ارشد ادبیات عرب

سالاری، علیرضا
خلفای راشدین در کلام پیامبر اسلام(ص) برگرفته از احادیث صحیح کتب صحاح سته/ تحقیق: علیرضا سالاری.
ـتربت جام: احمد جام، ۱۳۸۴.
۱۶۰ص.
ISBN: 967-8688-01-X
کتابنامه:
۱. خلفای راشدین ـ احادیث اهل سنت. الف. عنوان.
۸خ۲س/ BP ۲۸/۶ ۲۹۷/۹۴۶



خلفای راشدین در کلام پیامبر اسلام(ص)

برگرفته از احادیث صحیح کتب صحاح سته

تحقیق : علیرضا سالاری

ناشر : شیخ الاسلام احمد جام

تیراژ : ۳۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ : دوم ۱۳۸۸

چاپخانه : دقت (۶خط) ۳۱۲۵۰۵۲

قیمت : ۱۵۰۰ تومان

شابک : ۹۶۴-۸۶۸۸-۰۱-x

تلفن: ۲۲۲۴۴۷۱ - ۲۲۲۵۲۳۸ - ۰۵۲۸

سپاسگزاری

تقدیر و تشکّر می کنم از :

همهٔ کسانی که همّت خویش را بدرقهٔ راهم کردند و در لحظه لحظهٔ کار یار و یاور من بوده اند .

تـقـديـم بـه :

روح مـادر بزرگـوارم کـه رسیـدن بـه این موقعیتـهای
علـمی را نتیـجه دعـاهـای وی مـی دانم .
و همـسـر مهـربان و صـبورم کـه با تحمّـل مشکلات یـار
و یـاور من بـود . و همیشه مرا به ادامهٔ راه
امیدوار می کرد .
و دخـتران عـزیـزم سـاجـده و سـامـیه
و پـسـران عـزیـزم سبـحان و سلـمـان

فهرست مطالب

مُـــقـدمـــه

به نام او که همه دم همدم اوست

آدمی به اقتضای فطرت و سرشت خویش ، به خدا و پرستش او گرایش دارد ، که شکوفائی این استعداد نیز همچون دیگر گرایش ها نیاز به تربیت مربّی دارد که این امر مهم بر عهدهٔ مربّیانی است آسمانی و مقدس با عنوان پیامبران .

خاتم مرسلین ، محمّد امین به جهت پویا کردن و پرورش حسّ فطری خداگرائی به پاخاست از میان قومی که هیچ سابقه ی تمدن درخشانی چه از لحاظ فرهنگ و چه وضع زندگی مادی نداشتند. او برخاست تا به فرمان خداوند با اوهام و خرافاتی که همچون زنجیر بر دست و پای مردم آن دوران حلقه بسته بود ، مبارزه کند و بر روی کلیه ی آداب و رسوم خرافی عرب جاهلی قلم بطلان بکشد . به همین دلیل از میان سازندگان تاریخ افتخارات انسان ، بی گمان سیمای او و آنان که همگام و همراه با او ، روشنگر افق های تیره ی جهل و گمراهی فرزندان آدم شده اند درخشان تر و جاودانه تر است .

انسانیّت مرهون مبارزاتِ بزرگ مردانِ مجاهد و فضیلت جوئی است که در فراز و نشیبِ معبرِ پر ماجرای تاریخ ، چونان صخره هائی سترگ و استوار ، در برابر سیل بنیان کنِ مصائب و تلخ کامی هائی که غالباً زورمندانِ زَرمدار و ستم پیشه ی روزگار آنان ، برایشان فراهم آورده اند استقامت کرده، انواع رنج ومحنت و آوارگی و أحیاناً مرگ را به جان خریده اندو همچون شمع سوخته اند تا اسلام پایدار بماند و مسیرزندگی نوع بشر با چشم اندازهای فرح بخش اسلام ، مطلوب تر و حقیقی تر شود .

در این قیامِ شکوهمند یار و یاور رسول خدا ، شیرمردانی همچون علی(ع) بودند که کرّار غیر فرّار خطاب می شد و در رشادت و ذکاوت جنگی شهره ی خاص و عام بود . به راستی اگر ایثار و پاک باختگی بزرگانی چون علی(ع) نمی بود دین اسلام چگونه می توانست مصائب و سختی های بزرگی چون احد و خیبر را به راحتی پشت سر گذارد و به حیات جاودانه ی خویش ادامه دهد و تا امروز ، بر تارکِ پیشرفت های جهان مادی و معنوی بشر بدرخشد . علاوهٔ بر حضرت علی(ع) که نقشِ عظیمِ او در شکل گیری و به اوج رسیدنِ قیامِ شکوهمند پیامبر خدا (ص) امری بدیهی و غیر قابل انکاراست ، نقشِ دیگر یاران و أصدقای پیامبر (ص) چیزی نیست که بتوان آن را نادیده انگاشت یا از آنان سخن نگفت . آنان که چه در دوران حیات رسول خدا (ص) و چه پس از آن در اعتلای دین کوشیدند تا با جان نشانی خود ، به اسلام حالتی فرا قارّه ای و جهان شمول دادند .

از آنجائی که زبان عربی ، زبان قرآن و زبانِ تکلّمِ رسول خدا (ص) با همین گروه و قوم مذکور بوده ، از قداست و ارزشی غیر قابلِ وصف برخوردار است .

این جانب ، پس از مطالعه وتفحّص در این زبان وتدریس آن ، برآن شدم تا سخنانی که پیامبر اسلام(ص) در باره ی یارانشان فرموده ، موردبررسی قراردهم . در نتیجه زمان استحکام یافتن شجره ی اسلام را یعنی دوره ی خلفای راشدین را برگزیدم تا احادیثی که در فضیلت این بزرگان در کُتُب معتبر اهل سنّت قید شده است را ترجمه کنم. برای این کار کُتبِ صحاح ستّه اهل سنّت (صحیح بخاری ، صحیح مسلم ، صحیح ترمذی ، سنن ابی داود ، سنن نسائی و سنن ابن ماجه) را از حوزه های معتبر اهل سنّت و اساتید علوم اسلامی به امانت گرفته ، ابتدا احادیثی را که در فضیلت هر یک از خلفای راشدین آمده ، از هر کتاب

استخراج کرده و احادیث را بازنویسی نمودم با این تفاوت که در این مرحله ، حدیثهای تکراری و سخنانی را که از زبان صحابه گفته شده بود ، حذف نمودم . و صفحاتی را که حدیثها در آن آمده ، یاد داشت نمودم . در مرحله بعد ، کار ترجمه ی احادیث را شروع کرده و آنها را ترجمه نمودم .

از آنجائی که خلفای راشدین سمبل و نمونه ای از یاران با وفای پیامبر(ص) به حساب می آیند ، تصمیم گرفتم مطالبی را در باره ی صحابه ی پیامبر(ص) و نقش آنها در پیروزی و تکاملِ اسلام ، با استناد به آیات و احادیث جمع آوری نمایم که آنها را در بخش اوّل قرار دادم .

در ادامه ی کار در باره ی حدیث مطالبی را تدوین کردم و نیز به معرفی کُتب صحاح ستّه اهل سنّت پرداختم و آنها را در بخش دوم قرار دادم .

در ابتدای بخش سوم به معرفی خلفای راشدین پرداختم و سپس مطالب اصلی تحقیقم یعنی احادیث مربوط به خلفای راشدین و ترجمه ی آنها را بر اساس فضایل هر یک دسته بندی کرده و آوردم .

از آنجائی که ممکن بود آوردن یادداشتها در پاورقی باعث شود اصلِ متن را تحت الشّعاع قراردهد ، سعی کردم آنها را در آخر هر بخش بیاورم به جز بخش سوم که به دلیل زیاد بودن یادداشتها ی آن ـ چون اصل تحقیق است ـ آنها را در پایان هر فصل ذکر کردم .

به دلیل اینکه متن آیات و احادیث به زبان عربی است و احتمال دارد تشخیص آنها برای خواننده مشکل باشد در نتیجه آیات قرآن را با علامت (❃) و احادیث را با علامت (✹) مشخص نموده ام .

در پایان خداوند را سپاس می گویم که این پایان نامه و تحقیق را تمهید و زمینه ای قرار داد تا از محضر اساتیدی فاضل و سخن شناس استفاده نمایم .

امیدوارم مطالعهٔ این تحقیق برای خوانندگان و مشتاقان علوم اسلامی سودمند باشد . و از اساتید محترم و خوانندگان فاضل و فرهیخته تقاضا دارم که به موجب آیهٔ مبارکهٔ « **لا يُكَلِّفُ اللهُ نَفْساً إلّا وُسْعَها** » ـ سورهٔ بقره آیه ۲۸٦ ـ نارسایی قلم حقیر را بزرگوارانه ببخشایند .

علیرضا سالاری ــ ۱۳۸۳ هجری شمسی

بخش اوّل :

صحابه و اسلام

فصل اوّل :

سیری اجمالی در معنی و مصداق لغات صَحب و صَحابه

سیری اجمالی در معنی و مصداق

لغات صَحب و صحابه

لفظ صحابه در فرهنگ لغت ها و دائره المعارف ها به صورتهای صَحابه وصِحابه و جمع آن به صورت أصحاب و صِحاب آمده که از نظر لغوی به معنی مُلازم ، همنشین و رفیق می باشد . خواه این ملازمت ، جسمی باشد یا روحی .[1]

این الفاظ در قرآن مجید نیز مورد استفاده قرار گرفته اند که می توان به بعضی از آنها به عنوان نمونه اشاره کرد :

❋ « ... لَهُ أصْحابٌ يَدْعُوْنَهُ إلى الْهُدَى إئْتِنا قُلْ إنَّ هُدَى الله هُوَ الهُدَى . »[2]

ـ ... [شیطان] یارانی دارد که شخص را به هدایت دعوت می کنند که به سوی ما بیا ، بگو تنها هدایت خداوند، هدایت است .

❋ « أمْ حَسِبْتَ أنَّ أصْحابَ الْكَهْفِ و الرَّقِيْمِ كانُوْا مِنْ آياتنا عَجَباً . »[3]

ـ آیا گمان کردی [قصه] اصحاب کهف و رقیم در مقابل این همه آیات قدرت و عجایب حکمتهای ما ، واقعه عجیبی است .

❋ « أمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُم مِن دُوْنِنا لايَسْتَطِيْعُوْنَ نَصرَ أنْفُسِهِمْ وَ لا هُمْ مِنَّا يُصْحَبُوْنَ . »[4]

ـ آیا ایشان [مشرکان] معبودانی به جز ما دارند که آنها را از سختیها حفظ می کنند ، [این معبودان ساختگی] به خودشان نمی توانند یاری برسانند و از ناحیه ی ما نیز به وسیله ی نیرویی یاری نمی شوند .

❋ « أصْحابُ الجَنَّة يَوْمَئذ خَيْرٌ مُسْتَقَراً وَ أحْسَنُ مَقِيْلاً . »[5]

ـ بهشتیان در آن روز قرارگاهشان از همه بهتر ، و استراحت گاهشان نیکوتر است .

❋ « فَلَمَّا تَرآءا الْجَمْعانِ قَالَ أَصْحابُ مُوْسَى إِنَّا لَمُدْرِكونَ . » [6]

ـ هنگامی که هر دو گروه [فرعونیان ویاران موسی] یکدیگر را دیدند ، یاران موسی گفتند : ما در چنگال فرعونیان گرفتار شدیم .

❋ « قُتِلَ أَصْحابُ الأُخْدُوْدِ . » [7]

ـ مرگ و عذاب بر شکنجه گران صاحب آتش [گودال] باد .

در مورد اینکه اصطلاح صحابه ، رمیان مسلمانان از چه زمانی متداول شد و یا به عبارت بهتر در چه زمانی ، عدّه ای با عنوان صحابه رسول الله مخاطب واقع شدند ، باید گفت که کاربرد این اصطلاح در زمان پیامبر (ص) چندان متداول نبوده است . زیرا یاران و حامیان پیامبر (ص) از همان ابتدای هجرت به دو دسته کلی مهاجرین و انصار تقسیم شدند و معمولاً با عنوان کلی مهاجرین یا انصار مخاطب واقع می شدند . و در قرآن مجید نیز در هیچ آیه ای به طور مستقیم از لفظ کُلّی صحابه و اصحاب (صحابه پیامبر(ص)) استفاده نشده است و یاران پیامبر (ص) بیشتر با عناوین مهاجرین و انصار مورد خطاب قرار گرفته اند که به عنوان نمونه می توان به این آیه شریفه اشاره نمود :

❋ « وَ السَّابِقُوْنَ الأَوَّلُوْنَ مِنَ المُهاجِرِينَ وَ الأَنْصارِ وَ الَّذِيْن إِتَّبَعُوْهُم بِإِحْسانٍ رَضِيِ اللهُ عَنْهُم وَ رَضُوْا عَنْهُ . » [8]

ـ آن مهاجرین و انصار که در صدر اسلام به وسیله ایمان و هجرت سبقت گرفتند و آنانکه با نیکوکاری و اطاعت از خدا ، از آنان پیروی کردند ، خداوند از آنها خشنود است و آنها نیز از خداوند خشنود هستند .

امّا پیامبر (ص) در برخی از احادیث به جای عناوین مهاجرین و انصار ، از لفظ عام أصحاب استفاده نموده اند که به عنوان مثال می توان به احادیث ذیل اشاره کرد :

✱« ... أنا أمَنَةٌ لأصْحابِی فَإذا ذَهَبْتُ أتَی أصْحابِی مَا یُوْعَدُوْنَ وَ أصْحَابِی أمَنَةٌ لِأمَّتِی فَإذا ذَهَبَ أصْحَابِی أتَی أُمَّتِی مَا یُوْعَدُوْنَ . »[9]

ـ من امین یارانم هستم پس هرگاه من [از این دنیا] بروم ، یارانم انجام می دهند آنچه که وعده داده شده اند . و یارانم امین امت من هستند پس هرگاه اصحابم نباشند ، امت من انجام می دهند آنچه را که وعده داده شده اند .

✱ « یَأتِی زمانٌ فَیَغْزُوْ فِئامٌ مِن النَّاسِ ، فیُقالُ : فِیْکُم مَنْ صَحِبَ النَّبِیَّ (ص) ؟ فَیُقالُ : نَعَمْ ، فَیُفْتَحُ عَلَیْه ، ثُمَّ یَأتِی زمانٌ ، فَیُقالُ : فِیْکُم مَنْ صَحِبَ أصْحَابَ النَّبِیِّ (ص) ؟ فَیُقالُ : نَعَمْ ، فَیُفْتَحُ ، ثُمَّ یَأتِی زمانٌ ، فَیُقالُ : فِیْکُم مَنْ صَحِبَ صاحِبَ أصْحابِ النَّبِیِّ ؟ فَیُقالُ : نَعَمْ ، فَیُفْتَحُ . »[10]

ـ زمانی فرا می رسد که گروهی از مردم می جنگند (مشغول جنگ هستند) ، به آنها گفته می شود : آیا در بین شما کسی از یاران پیامبر (ص) هست ؟ جواب می دهند : بله ، پس به واسطه آن (وجود صحابه پیامبر(ص)) پیروزی حاصل می شود. سپس زمانی دیگرفرا می رسد . به آنها گفته می شود : آیا در بین شما کسی از یارانِ یاران پیامبر (ص) (تابعین) هست ؟ جواب می دهند : بله ، پس پیروزی حاصل می شود . سپس زمانی دیگر می رسد . گفته می شود : آیا دربین شما کسی هست که یارانِ یارانِ پیامبر (ص) (تَبع تابعین) را یاری کرده باشد ؟ جواب می دهند : بله ، پس پیروزی حاصل می شود .

٭« اللهَ اللهَ فی أصْحَابِی ، لاتَتَّخِذُوْهُم غَرَضاً مِنْ بَعْدِی فَمَنْ أحَبَّهُم فَبِحُبِّی أحَبَّهُمْ وَ مَنْ أبْغَضَهُمْ فَبِبُغْضِی أبْغَضَهُمْ وَ مَنْ آذَاهُمْ فَقَدْ آذَانِی وَ مَنْ آذَانِی فَقَدْ آذَی اللهَ وَ مَنْ آذَی اللهَ یُوْشِکُ أنْ یَأخُذَهُ . » [۱۱]

ـ از خداوند درباره ی یارانم بترسید ، آنها را بعد از من مورد هدف [بدبینی] قرار ندهید . پس هر کس آنها را دوست بدارد به خاطر این است که مرا دوست دارد وهر کس با آنها دشمنی کند به خاطر این است که با من دشمن است . و هر کس آنها را مورد اذّیت و آزار قرار دهد مرا اذیت کرده است و هر کس مرا اذیت کند به طور قطع خدا را اذیت کرده است و هر کس خدا را اذیت کند بداند که عنقریب گرفتار عذابش می شود .

با رحلت نبیّ اکرم (ص) ، عنوان صحابه با توجه به گسترش سریع اسلام در حوزه شبه جزیره عربستان و مناطق همجوار آن ، تداول بیشتری یافت و طولی نکشید که عنوان صحابه رسول الله از اعتبار ودرجه ی معنوی بالایی برخوردارشد و اصحاب پیامبر (ص) در طبقه عالیه جامعه جدید التاسیس اسلامی قرار گرفتند .

با روی آوردن مسلمین به احادیث نبوی و شکل گیری تدریجی طبقه راویان حدیث در اواخر قرن اوّل هجری طولی نکشید که مسأله شناخت اصحاب پیامبر (ص) و پیدا نمودن آنها و نیز تشخیص اینکه آیا شخصِ مورد نظر آنها جزو جماعت صحابی محسوب می شود یا نه ، حالت پیچیده و بُغْرنجی به خود گرفت . امّا اندیشمندان مسلمان در همان ابتدا این مشکل را به صورت منطقی و قابل قبولی حل نمودند . به ویژه اینکه برخی از آنها خود از صحابی پیامبر (ص) بودند . آنها در یک تعریف کلی مشخص نمودند که : « صحابی کسی است که پیامبر (ص) را دیده باشد و به او ایمان آورده باشد و در حالت مسلمانی بمیرد ، خواه این ملاقات کوتاه مدت یا بلند مدت باشد . و یا اینکه از پیامبر (ص)

روایت کرده باشد یا روایت نکرده باشد ، همراه پیامبر (ص) با کافران جنگیده باشد یا نجنگیده باشد . پس اگر کسی در حالت کفر پیامبر(ص) را دیده باشد و بعد از آن اسلام آورده باشد و یا اینکه در حالت مسلمانی پیامبر (ص) را دیده باشد و پس از آن از اسلام بر گردد و کافر بمیرد ، صحابی گفته نمی شود . »[۱۲]

در مورد اینکه چگونه می توان صحابی پیامبر (ص) را شناخت نیز ضوابطی مطرح شده است به این شرح که : « باید یا صحابی بودن شخص به حدّ شهرت و تواتر رسیده باشد و یا اینکه یکی از صحابی معروف به طور دقیق و واضح اعلام نماید که فلان شخص ، صحابی پیامبر(ص) بوده است . »[۱۳]

فصل دوم :

شکل گیری جماعت صحابه و تحولات آن

شکل گیری جماعت صحابه و تحولات آن

ظهور دین اسلام در اوایل قرن هفتم میلادی،تحولات شگرفی را در جامعه ی قبیله گرای عربِ عصر جاهلی بوجود آورد . جامعه ی عرب درعصر بعثت بر مبنای عصبّیت قبیله ای استوار بود ، و شخصیت هر فرد عرب بر مبنای موقعیت قبیله یا طایفه ی او و جایگاه خاصش در میان افراد قبیله اش سنجیده می شد .

با ظهور دین اسلام و پیوستن افرادی با خصوصیتهای قومی وقبیله ای متفاوت با پیامبر (ص) ، مسئله ی عصبیت قبیله ای به نحو کاملاً خطرناکی به زیر سوال رفت . زیرا در جامعه نو بنیاد اسلامی ملاک برجستگی موقعیّت اشخاص ، مفهومی متفاوت با آن چیزی داشت که اعراب در طول قرون متمادی بدان عقیده داشتند .

آیات قرآن وسخنان پیامبر (ص) روز به روزضربات سهمگین تری بر بنیانهای سنّتی قبیله گرایی عرب وارد می آورد . چنانکه در قرآن مجید آمده است که :

❊ « يا أَيُّها النَّاسُ إنَّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثَى وَ جَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَ قَبايِلَ لِتَعارَفُوا ، إنَّ أكْرَمَكُمْ عِنْدَاللهِ أَتْقاكُمْ . » [۱٤]

ـ ای مردم ما همه ی شما را نخست از مرد وزنی آفریدیم و آنگاه شعبه های بسیار و فِرق مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید [وبه واسطه ی نسب به یکدیگر فخر نکنید که نسب مایه افتخار نیست بلکه] بزرگوارتر و با افتخارترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست .

خداوند در این آیه صراحتاً ملاک برتری افراد جامعه بر یگدیگررا ، تقوا معرفی نموده و پیامبر(ص) نیز با گفتاورفتار خود به طور جدّی بر این مسأله

صحّه گذاشته است ، چنانکه فرمود : ❋ « لا تَحْلِفُوا بِآبائِکُمْ » [۱۵] – یعنی به پدرانتان سوگند نخورید . و یا به عنوان مثال در جریان مُنازعه لفظی میان عمّارِ یاسر[۱۶] و خالد بن ولید[۱۷]، عمّار را که برده زاده ای مسلمان بود ، بر خالد که جزو اشراف عرب محسوب می شد ترجیح داد ، و خالد بن ولید را از منازعه با عمّار بر حذر داشت .[۱۸]

با توجه به مطالب مذکور باید پرسید که چه عاملی باعث مؤفّقیّتِ پیامبر (ص) در بوجود آوردن این تحوّل گردید ؟ آیا پیامبر (ص) به تنهایی می توانست چنین تحوّل شگرفی را درجامعه ی عرب که عصبیّت گرایی قبیله ای در آن حرف اوّل را می زد ، به وجود آورد ؟ به راستی اگر یاران پیامبر (ص) حاضر نمی شدند که عصبیّت قومی خود را زیر پا بگذارند ، آیا پیامبر (ص) می توانست برده زادگان را بر آنها ترجیح دهد ، و یا علناً اشرافیت عرب جاهلی را در زیر ضربات سهمگین تبلیغی خود مُضمحل نماید .

به هر حال باید گفت که این اعتقاد راسخ یاران پیامبر (ص) به او بود که به عنوان مثال عُمر بن خطّاب را واداشت که اعلام نماید : « بلال حبشی[۱۹] و ابوبکر هر دو برای من یکسان ، و هر دو سرور و آقای من هستند . »[۲۰]

همین یاران پیامبر (ص) بودند که این آیه ی قرآن را مدّ نظر قرار داده آنجا که خداوند می فرماید :

❋ « یا أَیُّها الَّذین آمَنُوا لاتَتَّخِذُوا آبائَکُمْ وَ إِخْوانَکُمْ أَوْلِیاءَ إِنْ اسْتَحِبُّوا الْکُفْرَ علی الإیْمانِ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَاولئکَ هُمُ الظّالِمُونَ . » [۲۱]

ـ ای کسانی که ایمان آورده اید ، شما پدران وبرادران خود را نباید دوست بدارید اگر که آنها کفررا بر ایمان ترجیح می دهند ، و هر کس از شما [با وجود کافر بودنشان] آنان را دوست بدارد ، بدون شک ستمکار است .

همین اعتقاد راسخ یاران پیامبر (ص) سبب شد که آنان نه تنها در برابر قبیله وطایفه ی خود ، بلکه حتّی در برابر پدر و برادران خود نیز شمشیر کشیدند و حتّی از پیامبر (ص) اجازه ی کشتن پدر خود را خواستار شدند . امّا در مقابل این یاران صَدیق پیامبر (ص) ، مشرکانی بودند که حاضر نمی شدند آیین موهوم نیاکان خود را کنار بگذارند ، اینها همان کسانی هستند که خداوند آنها را اینگونه مورد خطاب قرار می دهند :

❁ « وَ إذا قیلَ لَهُمْ اتَّبِعُوْا ما أنْزَلَ اللّهُ قالُوْا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَیْنا عَلَیهِ آباءَ نا أوْ لَوْ کانَ آباءُ هُمْ لا یَعْقِلُوْنَ شَیْئَاً وَ لا یَهْتَدُوْنَ . » [۲۲]

_ هر گاه [به مشرکان] گفته شود که از آنچه خداوند نازل نموده است پیروی نمایید ، پاسخ دهند که ما پیرو کیشِ پدران خود خواهیم بود ، حتّی اگر پدران آنها چیزی ندانند و هدایت نشده باشند .

با هجرت پیامبر (ص) از مکّه به مدینه پیروان او به دو گروه اصلی مهاجرین و انصار تقسیم شدند . اصولاً در هر تحوّل وسیع اجتماعی که بر ضدّ وضعیّت نابسامان و آشفته ی جامعه صورت می گیرد ، پیشگامان و اوّلین هایی هستند که پایه های انقلاب و نهضت بردوش آنها است . اینها در واقع در حساسترین زمان که رهبر و پیشوای آنها تنها است ، گِرد او را گرفته و انواع خطرها و مشکلات را به جان خریده و دست از یاری و کمک بر نمی دارند ، گروهی با مهاجرت خود این نقش را ایفا می کنند و گروهی دیگر نیز با آغوش باز ، یاران مهاجررا همچون برادران خویش به آغوش می گیرند و به آنها سُکنی می دهند و با تمام وجود از آنها دفاع می کنند و گاهی آنها را بر خود مقدّم می دارند .

آنهایی که همراه پیامبر (ص) از مکه به مدینه هجرت نمودند ، مهاجرین

نامیده شدند و آن دسته از ساکنان مدینه که مسلمان شده بودند و به پیامبر (ص) و یاران مهاجر او جا و مکان داده بودند ، انصار نامیده شدند .

خداوند متعال نیز در قرآن مجید صراحتاً به این مهاجرین و انصار اشاره نموده و به خاطر گذشت و فداکاری ایشان ، آنها را ستایش نموده است . چنان که می فرماید :

* « وَ السَّابِقُوْنَ الأوَّلُوْنَ مِنَ المهاجِرینَ وَ الأنْصار وَ الَّذینَ إتَّبَعُوْهُمْ بِإحسانٍ رَضِیَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوْا عَنْهُ وَ أعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِها الأنْهارُ خالدِیْنَ فِیْها أبَداً ذَلک الْفَوْزُ العَظِیْمُ . » [۲۳]

_ آن مهاجرین و انصارکه درصدر اسلام به وسیله ایمان وهجرت سبقت گرفتند و آنان که با نیکوکاری و اطاعت از خداوند ، از آنان پیروی کردند ، خداوند از آنها خشنود است و هر آیینه آنها نیز از خداوند خشنود هستند . و خداوند برای آنها بهشتی را مهیّا و آماده کرده که از زیر درختانش نهرها جاری است که در آن تا أبد ، جاودان و مُتنعَم می باشند و این در حقیقت سعادت بزرگی است .

خداوند در این آیه به خشنودی خود از یاران پیامبر (ص) ، و خشنودی یاران پیامبر (ص) از او ، اشاره می کند . رضایت و خشنودی خداوند بالاترین و کاملترین پاداش و نهایت نیکی است و از این رضایت و خشنودی ، به انسان لذّتی معنوی و احساسی روحانی دست می دهد که گوشه ای از آن از تمام بهشت و نعمتها و مواهب گوناگون و بی پایان خداوند ، برتر و بالاتر است .

رضایت خداوند از آنها به خاطر ایمان و کارهای شایسته ای است که انجام داده اند و خداوند عبادات و طاعاتشان را پذیرفته و ازلغزشها و اشتباهاتشان چشم پوشیده است و اسلام را به وسیله ی آنها عزیز گردانید و مشرکان و کافران

را خوار و ذلیل کرد . و خشنودی یاران پیامبر (ص) از خداوند به خاطر پاداشهای گوناگون و فوق العاده و پر اهمیتی است که خداوند به آنها داده است . آنها را از شرک و بت پرستی نجات داد و از گمراهی به سوی هدایت رهنمون ساخت . آنها را بعد از ذلّت و خواری ، بزرگ و عزیز گردانید و بعد از فقر و تهیدستی ، غنی و بی نیاز ساخت .

هر کدام از این دو گروه مهاجرین و انصار ، سعی می نمودند که درزمینه ی اطاعت از پیامبر (ص) بر دیگری پیشی و سبقت بگیرند ، ضمن اینکه عقد اُخوّت و پیمان برادری میان آنها نوعی انسجام جدید مبتنی بر اصل عقیده و ایمان بوجود آورد . با رحلت پیامبر (ص) اگر چه برای مدّتی جریان تقسیم قدرت ، نظم و هماهنگی موجودِ میانِ مهاجرین و انصار را دچار تشنّج نمود . امّا با به خلافت رسیدن ابوبکر و تأیید این مسأله که خلافت حق قریش است و مشاورت و وزارت از آنِ انصار می باشد تا اندازه ای از تنشِ موجودِ میانِ مهاجرین و انصار کاسته شد ، و به تدریج عناوین مهاجرین و انصار تحت الشعاع عنوان صَحابهٔ رسول الله قرار گرفت .

با انتقال مرکز خلافت اسلامی از مدینه النّبی به شهر تازه ساخت کوفه ، و مسافرتها و تغییر مکانهای بسیاری از اصحاب پیامبر (ص) به مناطق مختلف ، باز هم حجاز و به خصوص شهرهای مکّه و مدینه کانون اصلی تجمّع اصحاب پیامبر(ص) محسوب می شد و بسیاری از تازه مسلمانان در هنگام انجام مراسم حج با آنها ملاقات می کردند و بعدها همین ملاقات کنندگانِ اصحاب با عنوان تابعین ، جایگاه ی ویژه ای در جامعه ی اسلامی یافتند و نقش بسیار مفید و ارزنده ای در شکل گیری تدریجی علوم اسلامی از جمله علم حدیث و رِجال ایفا نمودند .

فصل سوم:

نقش اصحاب پیامبر (ص) در تثبیت ومعرفی دین اسلام به عنوان دینی جهانی

نقش اصحاب پیامبر (ص) در تثبیت و معرفی دین اسلام به عنوان دینی جهانی

در مؤفقیّت پیامبر (ص) در زمینه ی تبلیغ و نشر دین اسلام عوامل مختلفی دخیل بودند ، که یکی از مهمترین این عوامل ، وجود یارانی صَدیق ، مطیع و معتقد بود که جان و مالشان را در طَبق اخلاص گذاشته و با جانفشانی و از خود گذشتگی باعث شدند تا پیامبر (ص) بتواند در ظرف کمتر از یک ربع قرن ، دین توحیدی خود را نه تنها به مردم جزیره العرب ، بلکه حتّی به ملل همسایه نیز معرفی نماید . وخداوند و رسول او نیز به خوبی از ایشان (اصحاب) قدردانی نموده اند . چنانکه پیامبر (ص) در حدیثی می فرماید :

*« لا تَسُبُّوْا أَصْحَابِی ، فَلَوْ أَنَّ أَحَدَکُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَباً ما بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَ لانَصِیْفَهُ . » [۲٤]

_ از اصحاب من بدگویی نکنید و آنها را دشنام ندهید ، زیرا اگر هر یک از شما به اندازه ی کوه اُحد ، طلا انفاق نماید [از لحاظ جایگاه معنوی] به اندازه ی بخشش یک کف دست آنها و یا نصف آن نمی رسد .

خداوند نیز در آیات زیادی از قرآن مجید ، رستگاری در دنیا و آخرت ، بهشت ، خشنودی خود ، بخشیدن گناهان صغیره و روزی حلال را به آنها وعده داده است که می توان به نمونه هایی از ابن آیات اشاره نمود :

* « إِنَّ اللهَ إِشْتَری مِنَ المُؤمنینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُم الجَنَّةَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللهِ فَیَقْتُلُوْنَ وَ یُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیهِ حقّاً فِی التَّوراةِ وَ الإنجیلِ وَ القرآنِ وَ مَنْ أَوْفَی بِعَهْدِهِ مِنَ اللهِ فَأَسْتَبْشِرُوْا بِبَیْعِکُم الّذی بایَعْتُم بِهِ وَ ذلکَ هُو الفَوْزُ العَظِیمُ . » [۲٥]

_ خداوند از مؤمنان ، جانها و مالهایشان را خریداری کرده است که [در برابرش] بهشت برای آنان باشد [به این گونه که] در راه خدا پیکار می کنند ، می کشند و کشته می شوند ، این وعده حقی است که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده ، و چه کسی از خداوند به عهدش وفادارتر است ؟ [کسی وفادارتر نیست] . اکنون بشارت باد بر شما به داد و ستدی که با خداوند کرده اید و این پیروزی بزرگی [برای شما] است .

در این آیه خداوند خودش را خریدار ، مؤمنان [یاران پیامبر (ص)] را فروشنده ، جانها ومالهای آنان را کالای مورد معامله ، بهشت را بها و قیمت آن و کُتب آسمانی را سَنَد معامله معرفی می نماید . در این معامله مؤمنان برای رسیدن به خشنودی خداوند با جانها و اموالشان در راه خدا مبارزه می کنند و با هم به رقابت می پردازند که یا در این راه شهید می شوند و یا بر دشمنان چیره می شوند و از آنجائی که خداوند در پرداخت بهای این معامله نه عاجز است و نه اینکه پشیمان می شود در نتیجه خود را در انجام این معامله از هر کس ، وفادارتر معرفی می کند و این معامله پرسود را که نتیجه ی آن بهشت و خشنودی خداست ، برای مؤمنان و یاران حقیقی پیامبر (ص) تبریک می گوید و آن را یک پیروزی و رستگاری بزرگی می خواند .

❁ « لکنِ الرَّسولُ وَ الَّذینَ آمَنُوا مَعَهُ جاهَدُوا بِأمْوالِهم وَ أنفُسِهِم وَ اولئکَ لَهُمْ الخَیْراتُ وَ اولئکَ هُمُ المُفْلحُوْنَ . » [٢٦]

ـ ولی پیامبر (ص) و آنهایی که همراه با او ایمان آوردند ، با اموال و جانهایشان به جهاد پرداختند و همه نیکیها برای آنهاست و آنها رستگارانند .

ایمان و جهاد اگر همراه هم باشد هر گونه خیر و برکتی را با خود همراه خواهد داشت . زندگی بزرگوارانه و سعادتمند در این دنیا و پاداش بزرگ داخل

شدن به بهشت در آخرت نتیجه ی ایمان و جهاد است که این رستگاری را خداوند به پیامبر (ص) و مؤمنان و یاران همراه او وعده داده است .

*** « الَّذیْنَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِی سَبِیْلِ الله بِأمْوالِهِم وَ أنْفُسِهِم أعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ الله وَ اولئکَ هُمُ الفائِزُوْنَ . »** [۲۷]

ـ آنهایی که ایمان آوردند و هجرت کردند و با اموال و جانهایشان در راه خدا جهاد نمودند [یاران پیامبر] ، مقامشان نزد خدا برتر است و آنها به خصوص رستگاران و سعادتمندان دو عالَم هستند .

*** « لِلفُقَراءِ المُهاجِرِیْنَ الَّذِیْنَ اُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ أموالِهِم یَبْتَغُوْنَ فَضْلاً مِنَ الله وَ رِضْواناً وَ یَنْصُرُوْنَ اللهَ وَ رَسُوْلَهُ اُولئکَ هُمُ الصّادِقُوْنَ . »** [۲۸]

ـ [مقام بلند] خاص فقیران مهاجرین است که آنها را از وطن و اموالشان به دیار غربت راندند در صورتی که در طلب فضل و خشنودی خدا می کوشند و خدا و رسول او را یاری می کنند ، اینان در حقیقت راستگویان عالَم هستند .

*** « ... فَالَّذِیْنَ هاجَرُوا وَ اُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ اُوْذُوا فِی سَبِیْلِی وَ قاتَلُوا وَ قُتِلُوا لَاُکَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَیِّئاتِهِمْ وَ لَاُدْخِلَنَّهُمْ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الأنْهارُ ثَواباً مِنْ عِنْدِالله وَ اللهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوابِ . »** [۲۹]

ـ ... کسانی که [در راه خدا] هجرت کردند و از خانه های خود بیرون رانده شدند ، و در راه من [خدا] آزار دیدند ، و جنگ کردند و کشته شدند مُسلماً من گناهان آنها را می بخشم و آنها را در بهشت هایی که از زیر درختانش نهرها جاری است ، وارد می کنم . این پاداشی است از طرف خداوند ، و بهترین پاداشها نزد پروردگار است .

* « وَ الَّذیْنَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِی سَبیْلِ الله وَ الَّذیْنَ آوَوا وَ نَصَرُوا اولئکَ هُمُ الْمُؤمنُوْنَ حَقّاً لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ کَرِیْمٌ . »[30]

_ و آنهایی که ایمان آوردند و هجرت نمودند [مهاجرین] و در راه خدا کوشش و جانفشانی و آنها که [مهاجرین را] پناه دادند و یاری کردند [انصار] ، آنان مومنان حقیقی هستند که برای آنها آمرزش ورحمت خدا و روزی شایسته ای است .

مهاجرین ، یعنی آن دسته از مسلمین که در دوران بعثت پیامبر (ص) ، مسلمان شده بودند و در طول سیزده سال که پیامبر (ص) در مکه بود ، در کنار پیامبر (ص) بوده و از ایشان دفاع نمودند و سپس همراه پیامبر (ص) به مدینه هجرت نمودند ـ که آیات ۲۰ توبه ، ۸ حشر ، ۱۹۵ آل عمران و ۷٤ أنفال به عنوان نمونه از قرآن در وصف آنها قبل از این آورده شد ـ از همان ابتدا در حدّ وُسع و توان خود پیامبر (ص) را در زمینه ی تبلیغ دین اسلام یاری رساندند .

أرقم بن ابی أرقم[31] در مدت دعوت، پنهانی پیامبر (ص) در مکه ، خانه ی خود را در اختیار او و یارانش قرار داد . حمزه[32]، علی ، ابوبکر و عمّار در طول این مدّت نقش نگهبان و محافظ او را بر عهده داشتند . عُمر بن خطاب که به قصد قتل پیامبر (ص) به سوی او آمده بود ، تحت تأثیر آیات قرآن قرار گرفته و به طور غیر منتظره ای مسلمان شد ، و خود را جان فدای محمّد (ص) معرفی نمود .

اصحٰب پیامبر (ص) در دوران تبعید ایشان به شِعب ابی طالب که سه سال به طول انجامید ، نه تنها او را رها نکردند بلکه پروانه وار بر گِرد او دور می زدند و از او محافظت می نمودند .

بلال حبشی روزها و شب ها مورد شکنجه و آزار قرار می گرفت امّا حاضر نشد که خدای محمّد را انکار نماید . عمّار یاسر ، پدر و مادر خود را در راه تبلیغ دین محمّد فدا نمود . علی بن ابی طالب (ع) در لیله المبیت حاضر شد که تمامی خطرها را به جان بخرد و به جای پیامبر (ص) در خوابگاه او بخوابد تا پیامبر (ص) بتواند به سوی مدینه رهسپار شود .

نتیجه ی فداکاریهای صحابه و استقامت پیامبر (ص) این شد که با گذشت کمتر از ده سال از دعوت آشکار پیامبر (ص) ، دین اسلام به صورت بزرگترین خطر تهدید کننده ی منافع اشراف قریش در آید ، به گونه ای که به دلیل افزایش فشار آنها ، پیامبر (ص) و اصحابش از مکّه به مدینه هجرت نمودند .

با هجرت پیامبر (ص) به مدینه ، گروه تازه ای به جمع اصحاب پیامبر (ص) پیوستند . آنها ساکنان مدینه بودند که با قبول دین اسلام و دادن جا و مکان و نیز تقسیم اموال خود با پیامبر (ص) و مهاجرین ، به انصار النّبی معروف گردیدند .

خداوند متعال در قرآن مجید اینگونه انصار را تمجید نموده است :

❁ « وَ الَّذِیْنَ تَبَوَّؤُ الدّارَ وَ الإیمانَ مِنْ قَبْلِهِم یُحِبُّوْنَ مَنْ هاجَرَ إلَیْهِم وَ لایَجِدُوْنَ فِی صُدُوْرِهِم حاجَةً مِمَّا أُوْتُوْا وَ یُؤْثِرُوْنَ عَلی أنْفُسِهِم وَ لَوْ کانَ بِهِم خَصاصةٌ وَ مَنْ یُوْقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئک هُمُ المُفْلِحُوْنَ . » [۳۳]

ـ و هم جماعت انصار که پیش از هجرت مهاجرین [به مدینه] در مکه ایمان آوردند و مدینه را خانه ی ایمان گردانیدند و مهاجرین را که به سوی آنها آمدند دوست می دارند ، و در دل خود هیچ حاجتی [وحسد و بخلی] نسبت به آنها نمی یابند و هر چند به چیزی نیازمند باشند ، باز مهاجران را بر خویش در آن چیز مقدم می دارند ، و هر کس خود را از خوی بخل و حرص دنیا نگه دارد، آنان در حقیقت رستگاران عالمند .

پیامبر اکرم (ص) نیز در مورد انصار فرموده اند :

* « وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّكُمْ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ . » [۳٤]

ـ سوگند به آن کسی که جانم به دست اوست ، همانا شما [انصار] دوست داشتنی ترین مردم برای منْ هستید .

* « آيَةُالإيْمانِ حُبُّ الأَنْصارِ وَآيَةُ النِّفاقِ بُغْضُ الأَنْصارِ . » [۳۵]

ـ دوست داشتن أنصار ، نشانه ی ایمان و دشمنی کردن با انصار ، نشانه ی عدم ایمان ومنافق بودن است .

با همکاری مهاجرین و انصار در مدینه ، طولی نکشید که این شهر به کانون خود جوشِ نشر و تبلیغ دین اسلام تبدیل شد . زیرا اگر قبلاً یاران پیامبر (ص) فقط از مکه و اطراف آن بودند ، حال بیشتر مردم مدینه با عنوان انصار النبی ، دو شادوش مهاجرین آماده ی خدمت به پیامبر (ص) در زمینه نشر و تبلیغ و تثبیت اسلام بودند . مهاجرین و انصار با قبول دستور پیامبر (ص) در زمینه عقد اخوت و تقسیم ثروت ، بزرگترین لطمه را بر آداب و رسوم مبتنی بر عصبیّت قبیله ای خود زده و منشأ بزرگترین تحوّل در تاریخ جزیره العرب گردیدند .

در سال اوّل هجری ، مهاجرین به دستور پیامبر (ص) مسیرهای تجاری قریش را که از نزدیکی مدینه می گذشت ناامن نمودند . و همین مسأله سبب وقوع جنگ خونینی در سال دوّم هجری گردید . در این جنگ که به غزوه بدر معروف شد ، مهاجرین و انصار در کنارِ هم ، حمایت و دفاع از پیامبر (ص) را در مقابل لشکر هزارنفری قریش بر عهده گرفتند و با وجود قلّت عدد و کمبود سلاح مناسب ، توانستند در جنگی نا برابر، قریش را منهزم نمایند . این پیروزی را خداوند قبلاً طی آیه ی ذیل به مسلمین بشارت داده بود :

❁ « سَيُهْزَمُ الجَمْعُ وَ يُوَلُّوْنَ الدُّبُرَ . » [۳۶]

– بزودی جماعت [مشرکین] شکست خواهند خورد و پشت به معرکه کرده [و فرار خواهند کرد] .

انتشار خبر پیروزی مسلمین در جنگ بدر ، لطمه ی جبران ناپذیری را بر حیثیّت سیاسی و اجتماعی اشراف قریش مکه وارد نمود ، زیرا از این زمان به بعد جامعه ی مسلمین مدینه به صورت یک قدرت سیاسی ونظامی جدید در صحنه ی جزیره العرب ظاهر گردید .

اصحاب پیامبر (ص) پس از جنگ بدر ، طی چند جنگ خونین دیگر که معروفترین آنها غزوات اُحد و خندق بود ، استقامت و از جان گذشتگی خود را در راه دین پیامبر(ص) نشان دادند . و سرانجام در سال هشتم هجری با سرفرازی و شکوهی غیر قابل وصف ، مکه را فتح نموده و به حیات سیاسی اشرافیّت عرب جاهلی حجاز پایان دادند .

کثرت احترام اصحاب پیامبر (ص) به ایشان در جریان فتح مکه به حدّی بود که برخی از اشراف قریش ، پیامبر (ص) را ایجاد کننده ی سلطنت و حکومتی جدید درعربستان معرفی نمودند . امّا به هر حال در نظر گاه یاران پیامبر (ص) ، محمّد (ص) نه شاه بود و نه امیر به حساب می آمد ، بلکه خاتم پیامبران و تکمیل کننده ی آیین توحیدی برای بشریّت محسوب می شد . وفتح مکه نه تنها موجب غرور یاران پیامبر(ص) نگردید ، بلکه بر شدّت اخلاص وعقیده ی آنها به آیین محمّد (ص) افزوده شد . زیرا خداوند چند سال پیش به پیامبر (ص) بشارت فتح مکه را داده بود و اینک آن وعده و بشارت الهی به تحقق پیوست . اصحاب پیامبر (ص) آیه ی مزبور را تلاوت کرده و با خوشحالی به مسجدالحرام

وارد می شدند . این آیه که خود یکی از معجزات پیامبر (ص) می باشد ، از این قرار است :

❋ « لَقَدْ صَدَقَ اللهُ رسولَهُ الرُّویا بِالْحقِّ لَتَدْخُلُنَّ المَسْجِدَ الحَرامَ إنْ شاءَ اللهُ آمنِیْنَ مُحَلِّقِیْنَ رُؤُسَکُم وَ مُقَصِّرِیْنَ لاتَخافُوْنَ فَعَلِمَ ما لَمْ تَعْلَمُوْا فَجَعَلَ مِنْ دُوْنِ ذلکَ فتحاً قریباً . » [۳۷]

ـ البته خداوند صدق و راستی خواب فرستاده اش را که در عالَم رویا دید ، آشکار ومحقّق ساخت و به طور قطع شما مؤمنان به خواست خدا وارد مسجد الحرام می شوید در نهایتِ امنیّت ، و در حالی که سرهای خود را تراشیده ، و یا ناخنهای خود را کوتاه کرده ، و از هیچکس ترس و وحشتی ندارید ، ولی خداوند چیزهایی می دانست که شما نمی دانستید و قبل از آن [فتح مکه] فتح نزدیکی [صلح حدیبیه و فتح خیبر را برای شما] مقرّر داشت .

یاران پیامبر(ص) نه تنها از او در مقابل حملات اشراف قریش حمایت کردند ، بلکه با هرگونه توهین و یا هجوی نسبت به پیامبر (ص) به شدّت برخورد می کردند . چنانکه چندین نفر از بزرگان یهود را که علیه پیامبر (ص) دست به توطئه زده و ایشان را هجو نموده بودند ، به قتل رساندند . در این زمینه می توان به این حدیث اشاره نمود که پیامبر (ص) فرمود :

❋ مَنْ لِکَعْبِ بنِ الأشرف ؟ فإنَّهُ قَدْ أذَی اللهَ وَ رسُولَهُ » ، فَقامَ محمّدُ بنُ مَسلَمةَ فَقالَ : یا رسُولَ اللهِ ، أ تُحبُّ أنْ أقْتَلَهُ ؟ قال : « نَعَمْ » . [۳۸]

– چه کسی می تواند از عهده ی کعب بن اشرف[۳۹] [یهودی] بر آید ؟ زیرا او خداوند و فرستاده اش را ناراحت نموده است . پس محمدبن مسلمه[۴۰] [یکی از

اصحاب پیامبر (ص)] برخاست و گفت : ای فرستاده ی خدا ! آیا می خواهی که او را بکشم ؟. پیامبر(ص) فرمود : بله .

با نازل شدن آیه :

❋ « ... اَلْیومَ أکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ و أتْمَمْتُ عَلیکُمْ نعْمَتی وَ رَضِیْتُ لَکُمْ الإسلامَ دیناً .... » [41]

_ امروز دین شما را به حدّ کمال رسانیدم و نعمتم را بر شما تمام کردم و بهترین آیین را که اسلام است برای شما برگزیدم .

برای پیامبر (ص) در سال دهم هجری معلوم شد که رسالت خود را به طور کامل و دقیق به انجام رسانیده و در طول بیست و سه سال افرادی را تربیت نموده است که برای ادامه دادن راه او و نشر آیینش ، شایستگی و آمادگی لازم را دارا می باشند . اینان ، همان اصحاب پیامبر (ص) بودند که خداوند در قرآن آنها را این گونه وصف نموده است :

❋ « محمّدٌ رسولُ اللهِ وَ الَّذیْنَ مَعَهُ أشدّاءُ عَلی الکُفّارِ رُحَماءُ بَینَهُمْ تَراهُمْ رُکّعاً سُجّداً یَبْتَغُوْنَ فَضْلاً منَ اللهِ وَ رضواناً سیماهُمْ فی وُجوهِم منْ أثَرِ السُّجودِ ذلکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوراهِ وَ مَثَلُهُمْ فِی الإنْجیلِ کَزَرْعٍ أخْرَجَ شَطْأهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوی عَلی سُوقِه یُعْجِبُ الزُّرّاعَ لِیَغیظَ بِهِم الکُفّارَ .... » [42]

_ محمّد فرستاده ی خداوند است و یاران و همراهانش [اصحاب محمّد] بر کافران بسیار قوی دل و سخت و با یکدیگر بسیار مشفق و مهربان هستند ، پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می بینی ، آنها همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند ، و بر رخسارشان اثر سجده پدیدار است . این توصیف آنها در تورات است ، و توصیف آنها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه های خود

را خارج ساخته ، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده ، و بر پای خود ایستاده است ، و به قدری رشد و نمو کرده که زارعان را به شگفتی وا می دارد . این برای آن است که کافران را به خشم آورد ....

خداوند در این آیه به پنج صفت از صفات اصحاب پیامبر (ص) اشاره می کند : اوّل اینکه آنها در برابر کفار شدید و محکم هستند و به مانند سّدی محکم و پولادین در مقابل دشمنان اسلام می باشند . دوم اینکه در میان خود رحیم ومهربان هستند و نسبت به برادران و دوستان خود ، کانونی از عواطف و محبت هستند . سوم اینکه همیشه و دائماً به ذکر خداوند مشغول هستند و در برابر فرمان حق ، سر تسلیم فرو می آورند و کبر و غرور را از خود دور می کنند . چهارم اینکه به دنبال فضل و رضای خداوند هستند . از خلق خداوند انتظار پادش ندارند و کارهایشان از روی تظاهر وریا نمی باشد . و پنجم اینکه دارای ظاهری آراسته و نورانی هستند که نتیجه ی عبادت و سجده ی آنها در برابر خداوند می باشد .

خداوند در ادامه ی این آیه اشاره می کند که این اوصاف ذکر شده از یاران پیامبر (ص) در کتابهای آسمانی قبل از جمله تورات و انجیل نیز آمده است و از طرفی در انجیل به این صورت توصیف شده اند که اینها [اصحاب پیامبر] گروهی اندک بودند ، سپس زیاد و مستحکم گردیدند و کارشان روز به روز بالا گرفت تا اینکه باعث شگفتی بقیه مردم گردیدند .

حضرت علی (ع) نیز در توصیف اصحاب و یاران پیامبر (ص) در نهج البلاغه می فرماید که :

« ... لَقَدْ رَأَیْتُ أصْحابَ مُحَمَّد (ص) فَما أرَی أحَداً یُشْبِهُهمْ مِنْکُم ! لَقَدْ کانُوا یُصْبِحُوْنَ شَعْثَاً غُبْراً ، وَ قَدْ باتُوْا سُجَّداً وَ قِیاماً ، یُراوِحُوْن بینَ جِباهِهِم وَ خُدُوْدِهِم ،

وَ يَقِفُوْنَ عَلى مِثْلِ الجَمْرِ مِنْ ذِكْرِ مَعادِهِم ! كَأَنَّ بينَ أَعْيُنِهِم رُكْبَ المِعْزى مِنْ طُوْلِ سُجُوْدِهِمْ ! إذَا ذُكِرَ اللهُ هَمَلَتْ أَعْيُنُهِمْ حَتَّى تَبُلَّ جُيُوْبَهُم ، وَ مَادُوْا كَما يَمِيْدُ الشَّجَرُ يَوْمَ الرِّيْحِ العَاصِفِ ، خَوْفاً مِنَ العِقابِ ، رَجَاءً للثَّوابِ ! . » [۴۳]

ـ یاران محمد (ص) را به گونه ای دیدم که هیچکدام شما [یاران علی] از حیث عمل با آنها مشابهت ندارید . صبح می دمید در حالی که آنان پراکنده مو و غبار آلود بودند . شب را در حالت سجده و قیام سپری می کردند و پیوسته راحتی شان را در بین پیشانیها و قدمهایشان می جستند [در سجده و قیام احساس راحتی و آرامش می کردند] و از اندیشه آخرت راحت نداشتند . تو گویی که بر اخگر پاره ها ایستاده اند . جبینهایشان در اثر کثرت سجود ، چونان زانوی بز [سفت] شده بود . هنگامی که یاد خدا می شد از دیدگانشان اشک جاری می شد و تمام چهره ها یشان خیس می گردید و از شدت ترس از روز رستاخیز و امید بر ثواب همچون درخت که در روز طوفانی به این طرف و آن طرف خم می شود ، در حرکت و اضطراب بودند .

با رحلت پیامبر (ص) در اوایل سال یازدهم هجری ، همین یاران صَدیق و ثابت قدم او بودند که در کنارِ تحمّلِ مصیبتِ سنگینِ فقدان پیامبر (ص) ، این آیه ی قرآن مجید را تلاوت نمودند :

❋ « وَ ما محمَّدٌ إلّا رسولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ إنْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقَبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللهَ شيْئاً وَ سَيَجْزِى اللهُ الشَّاكِرِيْنَ . » [۴۴]

ـ محمّد فقط پیامبری از طرف خدا است که پیش از او نیز پیامبرانی بودند و از این جهان در گذشتند . اگر او نیز به مرگ یا شهادت در گذشت [آیا] باز شما به دین جاهلیّت خود رجوع خواهید کرد ؟ پس هر کس مرتد شود ، به خدا

ضرری نخواهد رسانید [و خود را به زیان انداخته و هر کس شکرنعمت دین بگذارد و در اسلام پایدار بماند] به طور قطع خداوند جزای نیک به شکرگذاران عطا خواهد کرد .

به راستی که اصحاب پیامبر (ص) از شاکرین دین اسلام بودند زیرا اعلام نمودند که هر کس محمّد را می پرستید ، بداند که محمّد (ص) فوت نموده است و هر کس خدای محمّد را می پرستید ، بداند که خداوند همیشگی و جاودان است . آنها با این تفکّر که با رحلت پیامبر (ص) دین او نیز فراموش خواهد شد ، به مبارزه برخاستند و طی چندین جنگ خونین ، اهل ردّه و پیامبران دروغین را به شدّت سرکوب نمودند ، و در سایه ی تلاش و پشتکارِ همین یاران با وفای پیامبر (ص) بود که دین اسلام پس از رحلت پیامبر (ص) نه تنها فراموش نشد ، بلکه رشد و تعالی یافته و دامنه ی آن از جزیره العرب به قسمتهای وسیعی از آسیای غربی و آفریقای شمالی نیز کشیده شد . به گونه ای که در اواخر قرن اوّل هجری ، دین اسلام علاوه ی بر آسیا و آفریقا در قسمتهایی از اروپا نیز پیروانی یافت ، و بدین گونه دین اسلام که در منطقه ی محدود و بسته ی حجاز و در پناه همّت و ثبات قدم پیامبر (ص) و یاران او نُضج گرفته بود ، با جانفشانی و از خود گذشتگی اصحاب پیامبر (ص) با سرعتی شگرف ، حالتی فرا قارّه ای و جهان شمولی پیدا نمود .

یادداشت ها

١ – ابن منظور ، لسان العرب ، دار احیاء التراث العربی ، بیروت ١٤٠٨ هـ ١٩٨٨م ، چ١، ج٧ ، ص ٢٨٦

٢ – سورهٔ أ نعام (٦) ، آیهٔ ٧١

٣ – سورهٔ کهف (١٨) ، آیهٔ ٩

٤ – سورهٔ انبیاء (٢١) ، آیهٔ ٤٣

٥ – سورهٔ فرقان (٢٥) ، آیهٔ ٢٤

٦ – سورهٔ شعراء (٢٦) ، آیهٔ ٦١

٧ – سورهٔ بروج (٨٥) ، آیهٔ ٤

٨ – سورهٔ توبه (٩) ، آیهٔ ١٠٠

٩ – مسلم بن حجّاج ، ابوالحسن القشیری النیسابوری ، صحیح مسلم بشرح النووی ، دارالفکر ، بیروت ١٣٩٢ هـ ، ١٩٧٢ م ، چ ٢ ، ج ١٦ ص ٨٣

١٠ – بخاری ، ابو عبدالله محمد بن ابراهیم بن مغیره ، صحیح بخاری ، دارالسلام ، ریاض ، ١٤١٩ هـ ١٩٩٤ م ، چ ٢ ، صفحات ٦١٢ و ٤٧٩

ـ مسلم بن حجاج ، همان کتاب ، ج ١٦ ، ص ٨٣ و ٨٤

١١ – ترمذی ، ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره ، سنن ترمذی ، تحقیق و تعلیق ابراهیم عطوه عوض ، المکتبه اللاسلامیه ، بیروت ، ج ٥ ، ص ٦٩٦

١٢ – عسقلانی ، شهاب الدین احمد بن علی بن محمد ابن حجر ، الإصابه فی تمییز الصّحابه ، با حاشیه « الاستیعاب » ، دار الکتاب العربی ، بیروت ، ج ١ ، صفحات ١٠ ـ ١٣

١٣ ـهمو ، ص ١٤

١٤ – سورهٔ حجرات (٤٩) آیهٔ ١٣

١٥ – بخاری ، همان کتاب ، ص ١١٤٨

١٦ – از پیشگامان مسلمان است . مادرش سمیّه ، اوّلین شهید مسلمان است . عمّار ، پدر و مادرش در راه اسلام و عقیده اشان شکنجه های بسیاری را تحمل کردند . در همه جنگهای

پیامبر (ص) علیه مشرکان شرکت داشت . در زمان خلیفه دوم، والی کوفه بود . در جنگ جمل و صفین همراه حضرت علی (رض) بود .وی در سال ۳۷ هـ . ق وفات یافت .
(عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ۲ ، صفحات ۵۰۵ و ۵۰۶)

۱۷ - یکی از اشراف قریش در جاهلیت بود .وی خواهرزاده ی همسر پیامبر(ص) ، میمونه بنت الحارث می باشد . در جنگهای نخستین ، جزء سپاه مشرکان بود که علیه مسلمانان می جنگید . در اینکه چه زمانی مسلمان شد ، اختلاف نظر است ولی قول اکثر این است که قبل از فتح مکه اسلام آورده است . بعد از اسلام آوردنش در جنگهای مسلمانان علیه مشرکان همراه پیامبر (ص) بود . پیامبر (ص) به او لقب « سیفٌ مِن سیوف الله » (شمشیری از شمشیرهای خدا) داد . در دورهٔ خلافت ابوبکر (رض) و عمر (رض) از فرماندهان برجسته سپاه اسلام بود . در فتح ایران و روم نقش اساسی داشت . وی در سال ۲۱ هـ . ق در مدینه وفات یافت . (عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ۱، صفحات ٤١٢ _ ٤١٥)

۱۸ -الخطیب التّبریزی ، ولی الدین محمد بن عبدالله ، مشکوه المصابیح ، کتابخانه رشیدیه ، دهلی ۱۹۵۵ م ، ص ۵۸۰

۱۹ - صحابی پیامبر (ص) و اوّلین کسی است که اذان گفت . در ابتدا ، بردهٔ مشرکان بود و بسیار مورد شکنجه و اذیت و آزار قرار می گرفت . ابوبکر (رض) با سرمایه خود او را آزاد کرد . در همه جنگهای پیامبر (ص) علیه مشرکان شرکت داشت . وی در دمشق وفات یافت .
(لویس معلوف ، المنجد فی الأعلام ، انتشارات معراج ، تهران ۱۳٦۵ ، ص ۱۳۹)

۲۰ - خطیب تبریزی ، همان کتاب ، ص ۵۸۰

۲۱ - سورهٔ توبه (۹) ، آیهٔ ۲۳

۲۲ - سورهٔ بقره (۲) ، آیهٔ ۱۷۰

۲۳ - سورهٔ توبه (۹) ، آیهٔ ۱۰۰

۲٤ - بخاری ، همان کتاب ، ص ٦١٧

- مسلم بن حجاج ، همان کتاب ، ج ١٦ ، صفحات ۹۲ و ۹۳
- ترمذی ، همان کتاب ، ج ۵ ، ص ٦٩٦

۲۵ - سورهٔ توبه (۹) ، آیهٔ ۱۱۱

۲٦ - سورهٔ توبه (۹) ، آیهٔ ۸۸

۲۷ – سورهٔ توبه (۹) ، آیهٔ ۲۰

۲۸ – سورهٔ حشر (۵۹) ، آیهٔ ۸

۲۹ – سورهٔ آل عمران (۳) ، آیهٔ ۱۹۵

۳۰ – سورهٔ انفال (۸) ، آیهٔ ٧٤

۳۱ – صحابی پیامبر (ص) و از پیشگامان مسلمان است . خانه اش مرکز جلسات و تصمیم گیریهای مسلمانان بود که باعث مسلمان شدن چهل نفر شد . آخرین آنها عمر (رض) بود و از آن به بعد تبلیغ اسلام به صورت آشکارا صورت می گرفت . در همه جنگهای پیامبر (ص) علیه مشرکان شرکت داشت . وی در سال ۵۵ هـ ق در مدینه وفات یافت . (عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ۱ ، صفحات ٤۲ و ٤۳)

۳۲ – عمو و برادر رضاعی پیامبر (ص) است وی در جاهلیت و ابتدای اسلام از بزرگان و سروران قریش بود . پیامبر (ص) بین او و زیدبن حارثه پیمان برادری بست . و به او لقب« اسدالله » را داده است . وی در جنگ اُحُد به شهادت رسید . حمزه اوّلین شهیدی است که پیامبر (ص) بر او نماز خواند و او را « سیّد الشهداء » نامید . (عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ۱ ، ص ۳۵۳)

۳۳ – سورهٔ حشر (۵۹) ، آیهٔ ۹

۳٤ – بخاری ، همان کتاب ، ص ٦۳٦

۳۵ – همو ، ص ٦۳۵

۳٦ – سورهٔ قمر (٥٤) ، آیهٔ ٤٥

۳۷ – سورهٔ فتح (٤٨) ، آیهٔ ۲۷

۳۸ – بخاری ، همان کتاب ، ص ٦٨۲

۳۹ – شاعر جاهلی از قبیله طیی است . مادرش از یهودیان بنی نضیر است . در جنگ بدر ، قریش را علیه مسلمانان تحریض می کرد . از مکّه به مدینه رفت و برای زنان مسلمان غزل می سرود که یکی از انصار تصمیم به قتل او گرفت . (لویس معلوف ، همان کتاب ، ص ۵۹۰)

٤۰ – صحابی پیامبر (ص) و از انصار است . در همه جنگهای پیامبر (ص) به جز جنگ تبوک ، علیه مشرکان شرکت داشت . او یکی از کسانی است که « کعب بن الأشرف » را به

قتل رساند . در ایّام خلافت خلیفه ی دوم به عنوان بازرس کارگزاران حکومتی تعیین شد . وی در سال ٤٦ هـ . ق در مدینه وفات یافت . (ابن اثیر الجزری ،عزالدین ابوالحسن علی بن محمد ، أسدُ الغابه فی معرفه الصحابه، دارالفکر، بیروت ١٤١٩ هـ ١٩٩٨ م ، چ ١ ، ج ٤ ، ص ٣١٩)

٤١ – سورهٔ مائده (٥) ، آیهٔ ٣

٤٢ – سورهٔ فتح (٤٨) ، آیهٔ ٢٩

٤٣ – صبحی الصّالح ، همان کتاب ، خطبهٔ ٩٧ ، ص ١٤٣

٤٤ – سورهٔ آل عمران (٣) ، آیهٔ ١٤٤

بخش دوم :

حدیث و صحاح ستّه

فصل اوّل :

حدیث و چگونگی شکل گیری آن

حدیث و چگونگی شکل گیری آن

پیامبر (ص) می فرماید : « هر کس چهل حدیث درباره دینش بداند و به آنها عمل کند روز قیامت در شمار عالِمان به حساب آمده و با شهیدان محشور می شود » .[1]

حدیث در لغت به معنی تازه ، نو ، خبر و روایت می باشد و در اصطلاح مسلمین عبارت است از گفتار و یا کردار پیامبر (ص) که در اسلام دارای اهمیت بسیاری است و در نزد مسلمانان بعد از قرآن در مرتبه ی دوم اهمیت قرار داشته و از بزرگترین و سودمندترین علوم است .

از آن جا که بسیاری از آیات قرآن مُجمل و سر بسته بوده و یا جنبه عمومی دارد ، مسلمانان برای فهم بهتر معانی قرآن به درک معانی گفته های پیامبر(ص) احتیاج داشتند .

در ابتدا مسلمانان برای فهم حدیث به صحابه رجوع می کردند و برای دسترسی به صحابه چه بسا که به شهرها و مناطق مختلف سفر می کردند و چندین فرسنگ راه طی می کردند تا به حضور مُحدِّث راه یابند و حدیث مورد نظر خود را از او بشنوند .[2]

جمع آوری و تدوین حدیث در آغاز اسلام به علت اینکه ممکن بود با آیات قرآن مخلوط شود و از طرفی چون مسلمانان با کتابت آشنائی کامل نداشتند ، رواج نداشت و از دهان به گوش و از یک شخص به شخص دیگری می رسید و مردم آن را در ذهن سپرده و به حافظه ی خود اعتماد می کردند .

از آنجائی که احادیث نوشته نمی شد ، مردم جعل حدیث را آسان دانسته و دروغ را مایه ی سخن خود می نمودند و برای رسیدن به اهداف و نیت های

خود سخنانی را از پیامبر (ص) نقل می کردند . برای صحت این امر می توان به این حدیث پیامبر (ص) اشاره کرد که می فرماید : « هر کس از روی عمد بر من افتراء ببندد ، در دوزخ جا خواهد گرفت » . [3]

طمع کاران برای جلب منافع شخصی ، از خود حدیث جعل می کردند و به آن استدلال می کردند که در برخی موارد بعضی از این جعل کنندگان حدیث به گناه خود نیز اعتراف کرده اند . به عنوان مثال ، عبد الکریم بن ابی العوجاء[4] چون به پای دار حاضر شد ، گفت : « بدانید که من چهار هزار حدیث ساخته و جعل نمودم و به وسیله آنها حرام شما را حلال وحلال شما را حرام کردم ».[5]

زمانی که اسلام انتشار یافت و سرزمینهای اسلامی گسترش پیدا کرد ، صحابه در گوشه و کنار سرزمینهای اسلامی پراکنده شدند و به علت جنگ مسلمانان با کافران و از طرفی بر اثر مرگِ طبیعی ، بسیاری از بزرگان صحابه از دنیا رفتند و حدیث نیز کمتر نوشته می شد و این ذهنیت پیش آمد که ممکن است حق به وسیله باطل پوشانده شده و از بین برود ، در نتیجه مسلمانان به جمع آوری و تدوین احادیث و نوشتنِ آنها روی آوردند . ولی از قرن دوّم هجری قمری به بعد در صدد تحقیق و بررسی بیشتر در باره ی احادیث برآمدند و با دقّت کامل احادیث را بررسی کرده و درست و نادرست آن را از هم جدا کردند و کتابهای زیادی در این زمینه منتشر نمودند و برای احادیث اصطلاحاتی را وضع نموده و شرایطی را برای راویان حدیث در نظرگرفته و احادیث و راویان حدیث را به دسته های متعدد ی تقسیم نمودند .[6]

یک راوی حدیث باید شرایطی داشته باشد تا بتوان در نقل حدیث به او اعتماد و اطمینان کرد . این شرایط عبارتند از :[7]

۱ – اسلام : اینکه راوی باید مسلمان باشد و روایت اهل شرک به طور کلی مردود است .

۲ – عقل : بوسیله ی عقل ، انسان متوجه ی خطا می شود و می تواند به آنچه که صحیح است ، برسد . و کسی که عقل نداشته باشد یا مجنون است و یا کودک ، که روایت و شهادتِ هیچکدام از آنها مورد قبول نیست .

۳ – صدق و راستی : راستی جدا کننده ی بین حق و باطل و بین فاضل و جاهل است و آنچه در اخبار و روش انبیاء و نیکان مهم است ، راستی وصداقت است .

٤ – روایت کننده نباید اهلِ تدلیس و آراستنِ ظاهرِ کلام باشد .

٥ – عدل : در صورتِ عادل نبودن راوی ، عمل به حدیث لازم و درست نیست .

علمای حدیث ، حدیث را به سه نوع اصلی به نامهای حدیث صحیح ، حدیث حسن و حدیث ضعیف تقسیم نموده اند و بعضی از فرقه های اسلامی ، حدیث مؤثق را نیز به آنها افزوده اند .[۸]

حدیث صحیح ، حدیثی است که إسناد آن بدون فاصله و علت به شخصی عادل برسد که ضعف نداشته و نادر نباشد و دارای شرایط نقل بوده باشد . البته شیعه ، نادر نبودن را شرط نمی داند .

حدیث حسن آن حدیثی است که اسناد آن به روایت شخص عادلی برسد که سند آن به اندازه ی سند حدیث صحیح مشهور نیست و ازشرایط آن ، این است که در اسناد آن شخصی نباشد که متّهم به دروغگویی باشد .

حدیث ضعیف ، حدیثی است که در آن شرایط حدیث صحیح وحسن به طور کامل رعایت نشده باشد .

حدیث موثّق ، حدیثی است که رِجال آن دارای اعتماد بوده اگر چه بعضی از رجال سلسله ی سند، غیر امامی (سُنی مذهب) باشند .[۹]

البته شیعه معتقد است که رجال احادیثِ صحیح ، حسن و ضعیف باید امامی (شیعه) مذهب باشند .[10]

از مهمترین کتابهای حدیث در نزد شیعه می توان به کتابهای زیر اشاره نمود :[11]

۱ - « اصول کافی » : این کتاب تالیف ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی[12] است . وی بیست سال آخر عمر خود را در بغداد گذرانیده و در همانجا فوت کرده و کتابش را نیز در همان سالهایی که دربغداد مقیم بوده ، نوشته است . وی اولین محدِّث إمامی است که به جمع و نظم و ترتیب و تبویب اخبار دینی پرداخته است .

کتاب حدیث وی حدود شانزده هزار (۱۶۰۰۰) حدیث دارد که معتبرترین کتاب حدیث شیعه به حساب می آید و شامل سه قسمت درباره ی اصول عقاید و احادیث احکام فقهی و خُطب و مواعظ به نام « الروضه » می باشد .

۲ - « مَنْ لا یَحضُرهُ الفقیه » : این کتاب تالیف ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی[13] معروف به « شیخ صدوق » است . این کتاب شامل پنج هزار و نه صد و بیست (۵۹۲۰) حدیث است که به سیاق کتاب « مَنْ لا یحضُرهُ الطبیب » محمد بن زکریای رازی[14] نوشته شده است .

۳ - « تهذیب الاحکام» : این کتاب تالیف محمد بن حسن طوسی[15] ملقَّب به « شیخ طائفه » است . وی رئیس فقهای شیعه است و در اکثر علوم اسلامی تبحر و آگاهی داشته است . کتاب حدیث وی شامل سیزده هزار و پانصد و نود (۱۳۵۹۰) حدیث می باشد .

٤ - « استبصار » : این کتاب نیز تالیف ابوجعفر محمد بن حسن طوسی است که شامل پنج هزار وپانصد و یازده (۵۵۱۱) حدیث می باشد .

۵ – « بحار الانوار » : این کتاب تالیف محمدبن باقربن محمد تقی مجلسی[۱۶] است . مجلسی در فقه و تفسیر از بزرگان و افاضل عصر خود بوده و نزد شیخ بهایی[۱۷] شاگردی کرده است .

مجلسی در این کتاب احادیثی را ک به طور پراکنده در بقیه کتابهای حدیث موجود بوده ، یکجا آورده است . کتاب حدیث وی شامل احادیث اعتقادی ، تواریخ ، قصص انبیاء و ائمه ی اطهار و بابهای مختلف فقهی است .

۶ – «وافی » : این کتاب تالیف محمدبن مرتضی معروف به « ملامحسن فیض کاشانی»[۱۸] است . وی از بزرگترین علمای امامیه ی قرن یازدهم هجری قمری بوده است .

کتاب حدیث وی جامع کتابهای حدیث « کافی» ، « مَنْ لا یحضُرهُ الفقیه » ، « تهذیب » و « استبصار » است و احادیث پراکنده ی این کتابها جمع آوری شده با این تفاوت که در آن حدیثهای تکراری حذف شده است .

۷ – « وسایل الشیعه » : این کتاب تالیف محمد بن حسن شامی معروف به « حرّ عاملی »[۱۹] است . وی در این کتاب ، همه ی اخباری را که در قرن چهارم هجری قمری در کُتب حدیث شیعه گرد آمده بود ، یکجا آورده و روایاتی بر آنها افزوده و آن را بر اساس مسائل فقهی مرتب کرده است .

مهمترین کتابهای حدیث در نزد اهل سنت عبارتند از :[۲۰]

۱ – « صحیح بخاری » : این کتاب تالیف محمد بن اسماعیل بخاری است و معتبرترین کتاب حدیث در بین اهل سنت می باشد . بخاری این کتاب را در مدت شانزده سال تالیف کرده و دارای هفت هزار و پانصد و شصت و سه (۷۵۶۳) حدیث می باشد .

۲ – « صحیح مسلم » : این کتاب تالیف مسلم بن حجّاج نیشابوری است و بعد از صحیح بخاری ، معتبرترین کتاب حدیث در نزد اهل سنت می باشد . این کتاب شامل دوازده هزار (۱۲۰۰۰) حدیث می باشد .

۳ – « جامع ترمذی » مشهور به « صحیح یا سنن ترمذی » : این کتاب تالیف محمد بن عیسی ترمذی است که احادیث احکام و غیر احکام را از جمعی از اهل علم و فقهاء در آن جمع آوری کرده است .

٤ – «سنن ابوداود » : این کتاب تالیف سلیمان بن اشعث معروف به ابوداود سجستانی است . این کتاب دارای چهار هزار و هشتصد (٤٨٠٠) حدیث است و بیشتر احادیث آن ، احادیث فقهی است .

٥ – « سنن نسائی » : این کتاب تالیف ابو عبد الرحمان احمد بن علی بن شعیب نسائی است و از نظرحدیث ، مقاربت و نزدیکی زیادی با سنن ابی داود و صحیح ترمذی دارد .

٦ – « سنن ابن ماجه » : این کتاب تالیف محمد بن یزید بن ماجه قزوینی است و احادیث آن بر اساس مسائل فقهی مرتّب شده است و دارای چهار هزار و سیصد و چهل و یک (٤٣٤١) حدیث می باشد .

۷ – « سنن دارامی » : این کتاب تالیف عبدالله بن عبدالرحمن بن فضل بن بهرام بن عبد الصمد[۲۱]است . کتاب حدیث وی به « الجامع الصحیح » نیز معروف است .

۸ – « المُوطأ » : این کتاب تالیف مالک بن انس بن مالک اصبحی حمیری[۲۲] است که کینه او « ابو عبدالله » است و وی یکی از پیشوایان چهار مذهب اهل سنت و جماعت است . مالک این کتاب را به پیشنهاد منصور[۲۳]، خلیفه عباسی نوشت .

۹ – « مسند امام احمد حنبل » : این کتاب تالیف ابوعبد الله احمد بن محمد بن حنبل شیبانی[۲٤] یکی از پیشوایان اهل سنت و جماعت است . کتاب مُسند او شامل سی هزار (۳۰۰۰۰) حدیث می باشد . بخاری و مسلم صاحبان کتابهای حدیث مشهور اهل سنت از شاگردان وی بوده اند .

فصل دوم :

صحاح ستّه اهل سنّت

بـــخـــاری

محمد بن اسماعیل بن مغیره بن احنف جَعفی معروف به امام بخاری که کنیه وی« ابو عبدالله » است . وی در هفده شوّال سال ١٩٤ هجری قمری متولّد شد .

بخاری اوّلین بار در سال ٢٠٥ هجری در یازده سالگی از مردم سرزمینش استماع حدیث کرد واز همان کودکی تصمیم به حفظ حدیث گرفت ودر اوّلین مسافرتش در سال ٢١٠ هجری با برادرِ ومادرش به حج رفت وبرای کسب حدیث در مکّه باقی ماند . وی سپس به خراسان ،شام ، مصر و همه شهرهای عراق به خصوص بغداد مسافرت کرد .[٢٥]

از جمله آثار بخاری ، کتابِ حدیث وی معروف به « صحیح بخاری » است که یکی از کُتُب صحاح ستّه اهل سنت می باشد ودر نزد اهل سنّت، صحیح ترین کتاب بعد از قرآن است .

نامی که بخاری خود برای کتابش برگزیده « الجامع الصحیح المسند مِن حدیث رسول اللهِ وسننه وایّامه » بوده که در بین مردم به « صحیح بخاری » شهرت یافته است . بخاری این کتاب را در طول شانزده سال نوشته که شامل هفت هزار و پانصد و شصت و سه (٧٥٦٣) حدیث بوده که بدون تکرار دو هزار و ششصد و دو (٢٦٠٢) حدیث می باشد و احادیث آن را از بین ششصد هزار (٦٠٠٠٠٠) حدیث استخراج نموده است .[٢٦]

بیرون آوردن حدیث از غرابت واز بین بردن شُبهه درباره ی نقل کننده ی آن ، از دلایلی است که احادیث تکراری آورده شده است .[٢٧]

بخاری برای نوشتن یک حدیث ، ابتداء وضو می گرفت و بعد از اقامه ی دو رکعت نماز و یقین پیداکردن از درستی حدیث ، آن را می نوشته است .[٢٨]

افرادی که بخاری از آنها حدیث نقل کرده است بزرگانی بودند که آنها را ملاقات کرده و به احوالشان آگاه بوده است و در نقل حدیث ، برخورد و ارتباط بین روایت کننده و کسی که از او روایت شده را مدّ نظر داشته و اینکه ارتباط بین آن دو اثبات شده باشد ، اگر چه ارتباط یک مرتبه بوده باشد . وی از طرفی در نقلِ حدیث ، احتیاط زیاد به خرج داده است تا آنجائی که احادیث نقد شده در بخاری خیلی کم است .[۲۹]

بخاری شاگردان زیادی داشته است ، مانند : مُسلم بن حجّاج صاحب کتاب حدیث « صحیح مسلم » ، ابو عبد الرحمن النسائی صاحب کتاب حدیث « سُنن نسائی » ، ابو عیسی ترمذی صاحب کتاب حدیث « سنن ترمذی » ، « ابن قُتَیبه »[۳۰]، « ابوزرعه الرازی »[۳۱] ، « ابوحاتم الرازیان »[۳۲] و ....

از دیگر آثار بخاری می توان به « الادب المفرد » ، « الاسماء و الکنی » ، «تاریخ صغیر » ، « تاریخ اوسط » ، « تاریخ کبیر » ، « ثلاثیات بخاری » و «السنن» اشاره کرد .

بخاری در شب عید فطر سال ۲۵٦ هجری قمری در روستای « خَرْتَنگ »[۳۳] نزدیک سمرقند وفات نمود .

مُسلِم بـن حجّـاج

مُسلم بن حجّاج بن مسلم القشیری نیشابوری که در سال ۲۰٤ هجری قمری در نیشابور متولّد شد . کنیه وی « ابوالحسن » و لقب او « امام الحافظ » است .

مسلم از مردم خراسان و از محدثین بزرگ قرن سوم هجری است . وی به حجاز ، مصر ، شام و عراق مسافرت کرد و از اشخاص زیادی از جمله : « احمد بن حنبل » و « یحیی بن یحیی »[٣٤] و « اسحاق بن راهویه »[٣٥] استماع حدیث کرده و از آنها حدیث نیز روایت کرده است .

از جمله آثار مسلم ، کتاب حدیث وی معروف به « صحیح مسلم » است که بعد از « صحیح بخاری » یکی از معتبر ترین کتابهای حدیث در نزد اهل سنّت و از « صحاح ستّه » می باشد .

مسلم این کتاب را در طول بیست و پنج سال نوشته است که در آن بالغ بر دوازده هزار (۱۲۰۰۰) حدیث جمع کرده است .

ازویژگی های کتابش این است که دارای حسن ترتیب وتلخیص بدون نقصان و زیادتی است واحادیثش را با چهار واسطه از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده است. از طرفی روایت کنندگان حدیثش افرادی مورد اطمینان بوده است .[٣٦]

مسلم در آوردن احادیثش به مطلق معاصر بودن راوی با کسی که از او روایت شده اکتفاء کرده است و احادیثی را که بخاری راوی آنرا مشکوک دانسته و نیاورده است ، به دلیل برطرف کردن شبهه آنها را می آورد . به عنوان مثال بخاری از « سهیل بن ابی صالح »[٣٧] هیچ حدیثی نقل نکرده است ولی مسلم از او حدیث آورده است تا اینکه شبهه عادل نبودن و یا مورد اعتماد نبودنش را برطرف کند .[٣٨]

ازآثار دیگر مسلم بن حجّاج می توان به : « المسند الکبیر » ، « الجامع » ، « الکُنی والاسماء » ، « اوهام المحدثین » و « طبقات التابعین » اشاره کرد .

مسلم بن حجّاج در بیست وپنج رجب سال ۲۱٦ هجری قمری در نیشابور وفات نمود .

ترمذی

محمدبن عیسی بن سوره بن موسی السلمی الترمذی که در سال ۲۰۹ هجری قمری در ترمذ[۳۹] (کنار رود جیحون) متّولد شد .وی از پیشوایان علم حدیث وحافظ حدیث بوده است که در حفظ ضرب المثل شده است . ترمذی به خراسان ، حجاز و شهرهای عراق مسافرت کرده است .

عصری که ترمذی در آن زندگی می کرد عصر جنبش وشکوفایی علمِ حدیث بود . در نتیجه ترمذی از بسیاری از بزرگان ، علم حدیث را فراگرفته است و از آنها روایت کرده است . از جمله اینکه نزد بخاری صاحب کتاب « صحیح بخاری » شاگردی کرده و از او علم حدیث را فرا گرفته و از بخاری و مسلم بن حجاج حدیث روایت کرده است .

از آثار ترمذی ، کتاب « الجامع الکبیر » مشهور به « صحیح ترمذی » یا « سنن ترمذی » است . وی در این کتاب احادیث احکام وغیر احکام را از جمعی از اهل علم وفقهاء روایت کرده است .

از ویژگی های کتاب حدیث ترمذی می توان به موارد زیر اشاره کرد :[۴۰]

۱ - بعد از آوردن حدیثی در یک باب ، اسمِ صحابه ای که حدیثی در این باب خواه مشابه یا مخالف و یا به معنی دیگری نقل کرده را می آورد .

۲ - در اکثر موارد ، اختلاف آرا و اقوال فقهی در زمینه ی مسائل فقهی را ذکر می کند و در بیشتر مواقع به دلایل آنها نیز اشاره می کند .

۳ - ترمذی حدیث را مورد تعلیل قرار داده و درجه صحّت و ضعف آن را نیز ذکر می کند .

ترمذی می گوید : « من این کتاب را نوشتم وآن را به علمای حجاز ، عراق و خراسان عرضه کردم و آنها پسندیدند و هر کس این کتاب در خانه اش باشد گویا در خانه اش پیامبری است که سخن می گوید . »[٤١]

از دیگر آثار ترمذی ، « الشمائل النبویّه » ، « التاریخ » و « العلل » در حدیث می باشد .

ترمذي در آخر عمرش نابینا شد و در سال ۲۷۹ هجری قمری در ترمذ وفات نمود .

ابـــــوداود

سلمیان بن اشعث بن اسحاق بن بشیر بن شداد بن عمران السجستانی الأزدی که اصل او از سیستان بوده ودر سال ۲۰۲ هجری قمری متولد شد . وی در ابتدای کودکی به نیشابور رفت وبا فرزندان اسحاق بن راهویه در دبستانی مشغول کسب علم شد و هنوز به ده سالگی نرسیده بود که به فراگیری حدیث پرداخت ، او سپس به بصره رفت ومقیم آنجا شد و به بغداد ، خراسان ، شام ، مصروجزیره مسافرت کرد و در طول این سفرها از اشخاص بسیاری از جمله ، احمد بن حنبل کسب حدیث کرد .

ابوداود در حدیث ، پیشوای زمان خودش بود . ابوعبدالله نسائی صاحب کتاب حدیث « سنن نسائی » و عدّه بسیار دیگری از او روایت کرده اند .

از جمله آثار ابوداود ، کتاب حدیث وی مشهور به « سنن ابی داود » است که یکی از کتب صحاح ستّه اهل سنّت می باشد .

ابوداود در کتاب حدیث خود چهار هزار و هشتصد (٤٨٠٠) حدیث جمع کرده است که آنها را از بین پانصد هزار (٥٠٠٠٠٠) حدیث انتخاب کرده و در آن احادیثی را آورده است که فقهاء به آن استدلال کرده اند و احکام فقهی بر آن بنا شده است .[٤٢]

از دیگر آثار ابوداود می توان به « المراسیل » در حدیث و « کتاب الزهد » اشاره کرد .

ابوداود در سال ۲۷۵ هجری قمری در بصره وفات نمود .

نـــسائـــی

احمد بن علی بن شعیب معروف به « شیخ الاسلام » و کنیه وی « ابوعبدالرحمن » است . او در سال ۲۲۵ هجری قمری در نسای[۴۳] خراسان متولّد شد و به مصر رفته و در آنجا سکونت گزید و از پیشوایان فقه و حدیث زمان خود شد .

نقل شده است که : «در سفری به دمشق از نسائی در مورد حضرت علی (ع) و معاویه سؤال کردند و وی حضرت علی (ع) را از معاویه برتر دانست در نتیجه متعصّبان او را از مسجد بیرون انداختند ونسائی از دمشق خارج شد . »[۴۴]

از جمله آثار نسائی ، کتاب حدیث او معروف به « سنن نسائی » است که به آن « المجتبی » نیز می گویند . این کتاب بعد از « صحیح بخاری » و « صحیح مسلم » کتابی است که دارای کمترین احادیث ضعیف و مردانی که جرح وتعدیل (شرط راوی بودن را نداشته باشد) دارند ، می باشد . سنن نسائی از نظرحدیث ، مقاربت ونزدیکی زیادی با « سنن ابی داود » و « سنن یا صحیح ترمذی » دارد .[۴۵]

از آثار دیگر نسائی می توان به : «خصائص امیر المومنین علی » ، « مُسند علی » ، « مُسند مالک » ، « الضعفاء » و « المتروکین » اشاره کرد .

نسائی در اواخر عمر به مکّه رفت ودر سال ۳۰۳ هجری قمری در همانجا در گذشت .

ابن ماجه

ابو عبد الله محمد بن یزید ماجه قزوینی که در سال ۲۰۹ هجری قمری در قزوین[٤٦] متولّد شد .

ابن ماجه از بزرگان ائمه حدیث بود که به بغداد ، بصره ، کوفه ، شام ، مکّه و ری مسافرت کرد و از مشاهیرِ محدثینِ زمانِ خود ، استماع حدیث کرده است .

از جمله آثار ابن ماجه می توان به کتاب حدیث وی مشهور به « سنن ابن ماجه » اشاره کرد که یکی از کتب صحاح ستّه در نزد اهل سنّت وششمین آنها می باشد .

کتاب حدیث وی از نظر ترتیب در فقه ، قوی است واحادیثی را که آورده بر اساس مسائل فقهی مرتّب کرده است ودر آن حدیث تکراری دیده نمی شود .
از ویژگی های دیگر آن ، حُسن ترتیب و باب بندی آن می باشد .٤٧

ابن ماجه در کتابش چهار هزار و سیصد و چهل و یک (٤٣٤١) حدیث نقل کرده که سه هزار و دو (۳۰۰۲) حدیث آن در بقّیه کتب صحاح نیز آمده و هزار و سیصد و سی و نه (۱۳۳۹) حدیث در بقیه کتب صحاح نیامده است .

ابن ماجه علاوه بر حدیث ، در تفسیر و تاریخ نیز سرآمد است و از آثار دیگر وی می توان به : « تفسیر القرآن » و « تاریخ قزوین » اشاره نمود .

ابن ماجه در سال ۲۷۳ هجری قمری وفات نمود .

یادداشت ها

۱ - علی ناصف ، منصور ، التاج الجامع للاصول ، دارالکتب العلمیه ، بیروت ، ج ۱ ، ص ١٤

۲ - جرجی زیدان ، تاریخ التمدن الاسلامی ، دارمکتبة الحیاه ، بیروت ، ج ۲ ، ص ۷۳

ـ مطهری ، مرتضی ، خدمات متقابل اسلام و ایران ، انتشارات صدرا ، تهران ۱۳۷۲ هـ.ش ، ج ۱۹ ، ص ٤٦٨

۳ - بخاری ، همان کتاب ، ص ٢٤

٤ - وی از پیروان کیش مانی بود که تظاهر به اسلام می کرد . در سال ۱۵۵ هجری قمری والی کوفه او را بدون اجازه ی خلیفه ی وقت ، به قتل رسانید و خلیفه ی آن زمان ، به همین جهت والی کوفه را از مقا مش عزل نمود . (دهخدا ، علی اکبر ، ج ۱ ، ص ۳۲۷)

۵ - جرجی زیدان ، همان کتاب ، ص ٧٤

ـ خلیلی ، عباس ، پرتو اسلام ، ترجمهٔ کتاب « فجر الاسلام » احمد امین ، انتشارات اقبال ، تهران ۱۳۵۸ هـ . ش ، چ ۳ ، ج ۱ ، ص ۲۵۵

٦ - جرجی زیدان ، همان کتاب ، صفحات ۷۵ ـ ۷۸

۷ - ابن ماجه ، سنن ابن ماجه ، بحاشیه جلال الدین سیوطی و شیخ عبدالغنی دهلوی ، کراچی ، پاکستان ، صفحات ۷۸ و ۷۹

۸ - المنذری ، زکی الدین عبدالعظیم بن عبدالقوی ، الترغیب و الترهیب ، دارالفکر ، بیروت ١٤٠٨ هـ . ق ، ۱۹۸۸ م ، ج ۱ ، صفحات ٦ و ۷

ـ محمد شاکر ، احمد ، الباعث الحثیث شرح اختصار علوم الحدیث للحافظ ابن کثیر ، دارالتراث ، قاهره ۱۳۹۹ هـ . ق ، ۱۹۷۹ م ، چ ۳ ، صفحات ۱۷ ـ ۳۷

ـ مدیر شانه چی ، کاظم ، علم الحدیث و درایه الحدیث ، انتشارات اشلامی ، قم ۱۳۷۳ هـ . ش ، چ ۹ ، صفحات ١٤٥ ـ ١٤٩

۹ - مدیر شانه چی ، همان کتاب ، ص ١٤٩

۱۰ - همو ، ص ١٤٨

۱۱ - برای اطلاع بیشتر « ر . ک » :

- الزرکلی ، خیر الدّین ، همان کتاب ، ج ٦ ، صفحات ٤٨ و ٨٤ و ٩٠ و ج ٧ ، صفحات ١٤٥ و ٢٧٤

- صدرحاج سیدجوادی ، احمد(وهمکاران)، دائره المعارف تشیع، بنیاداسلامی طاهر، تهران ١٣٦٦ هـ . ش، ج١، ص٣٠٧

- دهخدا ، علی اکبر ، لغتنا مهٔ دهخدا ، زیر نظر دکتر محمد معین و سید جعفر شهیدی ، مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران ، چ ٢ ، ١٣٧٧ هـ . ش ، ج ١ ، صفحات ٣٤١ و ٦١١ و ج ٦ ، ص ٨٨٤٧ و ج ١١ ، ص ١٧٢٦٠ و ج ١٢ ، ص ١٨٥٢٩ و ج ١٣ ، ص ٢٠٣٢٤

١٢ - فقیهی شیعه مذهب است که در رّی متولّد شد . بیشتر عمر خود را در بغداد سپری کرد . از وی آثاری در حدیث و فقه به جای مانده است . (الزرکلی ، خیر الدّین ، همان کتاب ، ج ٧ ، ص ١٤٥)

١٣ -از دانشمندان و محدّثان بزرگ شیعی مذهب است که به سال ٣٠٦ هـ . ق در قم متولّد شد . وی به « شیخ صدوق » مشهور می باشد . در رّی و خراسان اقامت گزید و به سال ٣٨١ هـ . ق در رّی وفات یافت . از وی حدود سیصد (٣٠٠) اثر در علوم اسلامی ، تاریخ و شعر به جای مانده است . (همو ، ص ٢٧٤)

١٤ - فیلسوف و از بزرگان علم پزشکی است . به سال ٢٥١ هـ . ق در ری متولّد شد و در همانجا علم آموخت . بعد از سی (٣٠) سالگی به بغداد رفت . به موسیقی و سرودن شعر علاقهٔ وافری داشت . در آخر عمر نابینا شد و به سال ٣١٣ هـ . ق در بغداد وفات نمود . از وی آثار زیادی در علم پزشکی به جای مانده است . (همو ، ج ٦ ، ص ١٣٠)

١٥ - فقیه و نویسنده ای شیعه مذهب است . به سال ٣٨٥ هـ . ق متولّد شد . وی از خراسان به بغداد کوچ کرد و در آنجا چهل سال سکونت کرد و از آنجا به نجف رفت تا اینکه به سال ٤٦٠ هـ . ق در نجف وفات یافت . کتابهایش چندین بار در حضور مردم سوزانده شد . (همو ، ص ٨٤)

١٦ - از دانشمندان و فاضلان شیعی مذهب است که به سال ١٠٢٧ هـ در اصفهان متولّد شد . مجموعه بزرگی از احادیث را به فارسی ترجمه کرده است . از وی آثار زیادی در علوم اسلامی و تاریخ به جای مانده است . (همو ، ص ٤٨)

۱۷ - ادیب ، فقیه و شاعر شیعی مذهب است که در بعلبک متولد شد و با پدرش به ایران نقل مکان کرد . مدتی در اصفهان باقی ماند سپس به مصر رفت و بعد از سفرهایی به بیت المقدس و دمشق به اصفهان برگشت . وی آثاری در ادبیات ، تاریخ و تفسیر از خود به جای گذاشته است . (همو ، ص ۱۰۲)

۱۸ - از بزرگترین علمای امامیه قرن یازدهم هجری و معاصر شاه عباس دوم است که در فقه و حدیث و تفسیر و فلسفه صاحب نظر می باشد . در کثرت و تنوع تالیف سر آمد دانشمندان بشمار می رود و بیش از هشتاد (۸۰) تالیف از خود به جای گذاشته است . وی به سال ۱۰۹۱ هـ . ق در کاشان وفات یافت . (دهخدا ، علی اکبر ، همان کتاب ، ج ۱۱ ، ص ۱۷۲۶۰)

۱۹ - فقیه و تاریخ نگار شیعی مذهب است که به سال ۱۰۳۳ هـ . ق در روستایی از توابع جبل عامل کشور لبنان متولّد شد . وی به عراق و خراسان مسافرت کرد . تا زمان مرگش ـ سال ۱۱۰٤ هـ . ق ـ در خراسان باقی ماند . (الزرکلی ، خیر الدّین ، همان کتاب ، ج ٦ ، ص ۹۰)

۲۰ - برای اطلاع بیشتر « ر . ک » :

ـ الخطیب البغدادی ، ابوبکر احمد بن علی ، تاریخ بغداد ، المکتبه السفیه ، مدینه ، ج ۲ ، ص ٤ و ج ۹ صفحات ٥٥ و ٥٦ و ج ۱۳ ، ص ۱۰٤

ـ الزرکلی ، خیر الدّین همان کتاب ، ج ۱ ، صفحات ۹٥ و ۱۷۱ و ج ۳ ، ص ۱۲۲ و ج ٤ ، ص ۹٥ و ج ٦ ، صفحات ۳٤ و ۳۲۲ و ج ۷ ، صفحات ۱٤٤ و ۲۲۱

ـ دهخدا ، علی اکبر ، همان کتاب ، ج ۱ ، صفحات ۳٤۱ و ٦۱۱ و ج ٦ ، ص ۸۸٤۷ و ج ۱۱ ، ص ۱۷۲۱۰ و ج ۱۲ ، ص ۱۸٥۲۹ و ج ۱۳ ، ص ۲۰۳۲٤

قابل ذکر است که توضیحات کاملتری درباره ی کتب صحاح ستّه اهل سنّت در فصل دوم همین بخش خواهد آمد .

۲۱ - فقیه ، مفسّر و از حافظان حدیث است که به سال ۱۸۱ هـ . ق متولّد شد . برای کسب حدیث به سرزمینهای زیادی از جمله : حجاز ، شام ، مصر ، عراق و خراسان مسافرت کرد . (الزرکلی ، خیر الدّین ، همان کتاب ، ج ۱ ، ص ۹٥)

۲۲ - یکی از پیشوایان مذاهب اهل سنت است . به سال ۹۳ هـ . ق در مدینه متولّد شد . در عقیده اش پا بر جا بود و خود را به پادشاهان و امیران نزدیک نمی کرد . وی دارای آثار

زیادی در علوم قرآنی و حدیث می باشد . و به سال ۱۷۹ هـ . ق در مدینه وفات یافت . (همو ، ج ۵ ، ص ۲۵۷)

۲۳ – به سال ۵۸۸ هـ . ق در بغداد متولّد شد . بعد از فوت پدرش – سال ٦۲۳ هـ . ق – حاکمیت بغداد را به عهده گرفت . در زمان حکومت وی ، مغولان سرزمینهای بسیاری را اشغال کردند و نزدیک بود که به بغداد وارد شوند ولی منصور و سپاهیانش در برابر مغولان استقامت کردند و مانع ورود آنها به بغداد شدند . وی به سال ٦٤۰ هـ . ق در بغداد وفات یافت . (همو ، ج ۷ ، ص ۳۰٤)

۲٤ – به سال ١٦٤ هـ . ق در بغداد متولّد شد . وی شافعی مذهب و از خواص امام شافعی و ملازم وی بوده است . نقل شده که در تشییع جنازهٔ وی هشتصد هزار (۸۰۰۰۰۰) مرد و شصت هزار (٦۰۰۰۰) زن حاضر بودند و در روز وفاتش بیست هزار (۲۰۰۰۰) تن از نصاری و یهود و مجوس بدین اسلام در آمدند . (دهخدا ، علی اکبر ، همان کتاب ، ج ۱ ، ص ۱۳۰٤)

۲۵ – الخطیب البغدادی ، همان کتاب ، ج ۲ ، ص ٤

_ الزرکلی ، خیر الدّین ، همان کتاب ، ج ٦ ، ص ۳٤

_ بخاری ، همان کتاب ، مقدمه

۲٦ – الزرکلی ، خیر الدّین ، همان کتاب ، ج ٦ ، ۳٤

_ بخاری ، همان کتاب ، مقدمه

۲۷ – بخاری ، همان کتاب ، مقدمه

۲۸ – الزرکلی ، خیر الدّین ، همان کتاب ،ج ٦ ، ص ۳٤

_ الشوکانی ، محمد بن علی بن محمد ، نیل الاوطار شرح مُنتقی الأخبار ، داراحیاء التراث العربی ، ج ۱ ص ۱۹

ـ بخاری ، همان کتاب ، مقدمه

۲۹ – حاجی خلیفه ، مصطفی بن عبدالله ، کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون ، دارالفکر ، بیروت ۱٤۰۲ هـ ۱۹۸۲م ، ج ۱ ، ص ٥٤١

ـ عسقلانی ، ابن حجر ، فتح الباری شرح صحیح البخاری ، داراحیاء التراث الاسلامی ، بیروت ، ج ۲ ، مقدمه ، ص ۹

۳۰ – فقیه ، محدّث ، تاریخ نگار ، نحوی و ادیب برجسته ای است که به سال ۸۲۸ هـ . ق در کوفه متولّد شد . مدتی در شهر دینور ـ شهری در کردستان ایران ـ عهده دار شغل قضاوت بود . بعدها به جاحظ پیوست . از آنجا به بغداد رفت و به سال ۸۸۹ هـ . ق در بغداد وفات نمود . از آثار معروف او می توان : « الشعر و الشعراء » و « عیون الاخبار » را نام برد . (الزرکلی ، خیر الدّین ، همان کتاب ، ج ٤ ، ص ۱۳۷)

۳۱ – اسمش احمد بن حسین است . اهل نیشابور بود که بعدها به ری هجرت کرد و در آنجا اقامت گزید . از آثار او می توان به : « امالی » ، « عیون الاحادیث » و « سنن » اشاره کرد . (دهخدا ، علی اکبر ، همان کتاب ، ج ۱ ، ص ۱۱۸۷)

۳۲ – حافظ حدیث و معاصر با بخاری و مسلم بود که به سال ۱۹۵ هـ ق در ری متولّد شد . به عراق ، شام ، مصر و شهرهای روم مسافرت کرد و به سال ۲۷۷ هـ ق در بغداد وفات یافت . از آثار او می توان به : « طبقات التابعین » ، « تفسیر القرآن العظیم » و « اعلام النبوه » اشاره کرد . (الزرکلی ، خیر الدّین ، همان کتاب ، ج ٦ ، ص ۲۷)

۳۳ – نام روستایی است در سمرقند که بین آنجا و سمرقند سه فرسخ راه می باشد .(دهخدا ، علی اکبر ، همان کتاب ، ج ۷ ،ص ۹٦٥٥)

۳٤ – اهل نیشابور و کنیهٔ وی ابوزکریا است که به سال ۱٤۲ هـ ق متولّد و به سال ۲۲٦ هـ ق وفات یافت . وی در حدیث و پرهیزگاری مشهور و از بزرگان علم و دین و تقوی و یقین بود . مأمون خلیفهٔ عباسی امر قضاوت را به او پیشنهاد کرد و او نپذیرفت . (همو ، ج ۱۵ ، ص ۲۳۷٤۷)

۳۵ – به سال ۱٦۳ هـ ق متولّد و ۲۳۸ هـ ق وفات نمود . از پیشوایان و عالمان فقه و حدیث می باشد . وی شافعی مذهب است . به حجاز ، عراق ، شام و یمن مسافرت کرده و بخاری ، مسلم و ترمذی از او کسب حدیث کرده اند . مدتی در نیشابور اقامت داشته است . (الزرکلی ، خیر الدّین ، همان کتاب ، ج ۱ ، ص ۹۵)

۳٦ – الخطیب البغدادی ، همان کتاب ، ج ۱۳ ، ص ۱۰٤

ـ الزرکلی ، خیر الدّین ، همان کتاب ، ج ۷ ، ص ۲۲۱

۳۷ – اسمش ذکوان السمعان است که در مدینه متولّد شد و در روایت حدیث ، ثقه می باشد . پیشوایان حدیث ، حدیثهای بسیاری را از وی روایت کرده اند . (عسقلانی ، ابن حجر ،

تهذیب التهذیب ، داراحیاء التراث العربی ، بیروت ۱٤۱۳ هـ . ۱۹۹۳ م ، چ ۲ ، ج ۲ ، صفحات ٤٤۹ و ٤٥۰)

۳۸ – حاجی خلیفه ، همان کتاب ، ج ۱ ، ص ٥٤۱

۳۹ – شهری در خراسان و قسمت شمالی رود جیحون که موسی بن عبدالله بن خازم آن را در سال ٦۹۰ هـ.ق فتح کرد و بر آن حکومت کرد تا اینکه در سال ۷۰٤ هـ.ق عثمان بن مسعود آن را به امویین برگرداند . (لویس معلوف ، همان کتاب ، ج ۲ ، ص ۱۸٦)

٤۰ – ترمذی ، همان کتاب ، صفحات ٦۷ – ۷۰

٤۱ – حاجی خلیفه ، همان کتاب ، ج ۱ ، ص ٥٥۹

ـ ترمذی ، همان کتاب ، ج ۱ ، ص ۳

ـ المنذری ، همان کتاب ، ج ۱ ، ص ۲۰

٤۲ – حاجی خلیفه ، همان کتاب ، ج ۲ ، ص ۱۰۰٤

ـ الخطیب البغدادی ، همان کتاب ، ج ۲ ، صفحات ٥٥ و ٥٦

٤۳ – شهری است از خراسان نزدیک سرخس که بانی آن « فیروزین یزدجرد » جّد انوشیروان بوده است . به آن شهر فیروز نیز می گفته اند . (دهخدا ، علی اکبر ، همان کتاب ، ج ۱٤ ، ص ۲۲٤٤۹)

٤٤ – همو ، ج ۱٤ ، ص ۲۲٤٥۰

ـ مطهری ، مرتضی ، همان کتاب ، ص ٤۷٦

٤٥ – النسائی ، سنن نسائی ، شرح جلال الدین سیوطی و حاشیه امام السندی ، دارالکتاب العربی ، بیروت ۱۳٤۸ هـ ۱۹۳۰ م ، چ ۱ ، ج ۱ ، ص ٥

٤٦ – از شهرهای مشهور ایران است . مردم آن در سال ۲٤ هـ . ق توسط « براء بن عازب » فرستاده ی خلیفهٔ سوم به دین اسلام روی آوردند . هارون الرشید در آن مسجد جامعی بنا کرد و نام خودَ بر لوح سنگی بر درِ آن نصب کرد . مشاهیر و محدثان زیادی به قزوین منسوب می باشند . (دهخدا ، علی اکبر ، همان کتاب ، ج ۱۱ ، ص ۱۷٥٦۳)

٤۷ – موسوی بجنوردی ، کاظم ، دائره المعارف بزرگ اسلامی ، مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی ، تهران ۱۳۷۲ هـ . ش ، چ ۱ ، ج ٤ ، ص ٥٥۹

ـ ابن ماجه ، همان کتاب ، ص ٦۱

بخش سوم :

خلفای راشدین و فضایل آنها

از زبان پیامبر (ص)

فصل اوّل :

خلفای راشدین

ابوبکر صدّیق[1]

اسمش عبدالله و پدرش ابوقُحافه[2] و مادرش اُمّ الخیر سَلْمی[3] نام داشت .نسب وی در مُرَّه بن کعب ، یکی از اجداد پیامبر اسلام (ص) به حضرت محمّد (ص) می رسد.وی دو سال و شش ماه بعد از تولّد پیامبر (ص) متولّد شد .

کُنیه وی ابوبکر و از لقبهای او می توان به « صدّیق » و « عتیق » اشاره کرد . « صدّیق » از این جهت که پیامبری حضرت محمّد (ص) را تصدیق نمود . و «عتیق » از این جهت که پیامبر (ص) او را بشارت داده که از آتش جهنم آزاد است .

ابوبکر دارای خصلتها و صفات بزرگی بود . به عفّت و صداقت مشهور بود . فردی بردبار ، بخشنده ، شجاع ، قهرمان و سخنوری ماهر بود . با وجود رواج شراب و شراب نوشی در زمان جاهلیّت ، شراب نمی نوشید . از بزرگان وتاجران مکّه در زمان جاهلیّت بود و نسبت به انساب عرب و اخبارشان آگاه بود .

وی اوّلین کسی بود که از مردان به پیامبر (ص) ایمان آورد . در هنگام اسلام آوردن ، اموال خود را در راه اسلام صرف کرد . با حضرت محمّد (ص) به مدینه مهاجرت کرد . و از عشره مُبشّره[4] (ده نفری) است که پیامبر(ص) به بهشتی بودن آنها خبر داده است . از راویان حدیث بوده و بسیاری از صحابه و تابعین از او حدیث نقل کرده اند .

ابوبکردرهمه شرایط در کنار پیامبر (ص) بود . در شبی که کافران قصد قتل پیامبر (ص) را داشتند ، ابوبکر همراه با پیامبر (ص) به مدینه مهاجرت کرد و مدّتی را با هم در غارثور به سر بردند که به یارِ غار پیامبر(ص) مشهوراست. آنجا که قرآن می فرماید :

❋« إلّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللهُ إذْ أخْرَجَهُ الذّين كَفَرُوا ثانِی إثْنين إذْ هُما فِی الغارِ إذْ يَقُولُ لِصاحِبِه لا تَحْزَنْ إنَّ اللهَ مَعَنا » .[۵]

_ اگر پیامبر (ص) را یاری نکنید [خدا او را یاری می کند ، همانگونه که قبلاً] خدا او را یاری کرد ، آنگاه که کافران او را [از مکّه] بیرون کردند در حالی که [دو نفر بیشتر نبودند _ یعنی محمّد (ص) و ابوبکر _] او دوّمین نفر بود . هنگامی که آن دو در غار [ثور] جای گزیدند ، در این هنگام پیامبر (ص) خطاب به رفیقش [ابوبکر صدّیق] گفت : غم مخور که خداوند با ما است .

با ورود ابوبکر در زُمرۀ مسلمانان ، اسلام از خانه پیامبر(ص) به بیرون راه یافت و چند تن از بزرگان ازجمله : عثمان بن عفّان ، زبیر بن عوام[۶]، عبدالرحمن بن عوف[۷]، سعد بن ابی وقاص[۸] و طلحه بن عبیدالله[۹] به علّت موقعیّت اجتماعی وی در نزد قریش ، به دست ابوبکر اسلام را پذیرفتند .

ابوبکر در اکثر جنگهای پیامبر(ص) علیه کفّار شرکت داشت و در سختی و آسانی همراه پیامبر(ص) بود. وی با انفاق مالش باعث تقویّت اسلام و مسلمین شد . از آن جمله اینکه هفت نفر از مسلمانانی راکه از شکنجه کفّار رنج می بردند با پولش آزاد کرد که می توان به « بلال » و « عامر بن فهیره[۱۰] » اشاره کرد .

چون پیامبر(ص) رحلت نمود ، گروهی از انصار در سقیفۀ بنی ساعده[۱۱] اجتماع کردند و خواستند که با سعد بن عباده[۱۲] بزرگ خزرج بیعت کنند ، از طرفی مهاجرین جمع شدند و نزدیک بود بین انصار و مهاجرین اختلاف و درگیری بوجود بیاید . در نتیجه ابوبکر ، برایشان سخنرانی کرد و خلافت را حقّ قریش دانست و آنها را از اختلاف و درگیری بر حذر داشت و از مردم خواست که با عمر یا با ابو عبیده بن الجرّاح[۱۳] بیعت کنند ولی عمر برخاست و رو به ابوبکر کرد و گفت : « آیاپیامبر(ص) دستور نداد که تو با مسلمانان نماز

بگزاری؟ پس تو جانشین او هستی و ما با کسی بیعت می کنیم که از همه ی ما در نزد پیامبر (ص) دوست داشتنی تر است » . پس عمر و ابوعبیده و گروهی از انصار و مهاجرین که در آنجا بودند با ابوبکر بیعت کردند و فردای آنروز ، ابوبکر در مسجد نشست و بقیه ی مردم نیز با او بیعت کردند ، حضرت علی نیز بعد از وفات فاطمه[۱۴] با ابوبکر بیعت نمود .[۱۵]

ابوبکر دو سال و سه ماه وسیزده روز خلافت کرد . وی در دوران خلافت و در مدت زمانی کم ، گروهی را که از دین برگشته و مُرتد شده بودند و نیز کسانی را که به دروغ ادّعای پیامبری می کردند ، مقهور ومطیع ساخت . کشورها و سرزمینهای زیادی به تصرف مسلمانان در آمد . قسمتهایی از عراق ، شام (سوریه کنونی) و قسمتی از فلسطین در این ایّام فتح شد .

از کارهای دیگر انجام شده در زمان خلافت ابوبکر ، جمع آوری قرآن است . پس از رحلت پیامبر (ص) وشهادت بسیاری از صحابه وقاریان قرآن در جنگهای مسلمانان علیه کفّار از جمله جنگ یمامه[۱۶]، مسلمانان نیاز به گردآوری قرآن را بیش از پیش احساس کردند . در نتیجه ابوبکر با پیشنهاد عمر ، زید بن ثابت[۱۷] را مأمور جمع آوری قرآن ساخت . زید نیز سوره ها و آیات را از همه جا گرد آورد وآنها را به ابوبکر داد .[۱۸]

ابوبکر سه پسر وسه دختر به نامهای عبد الله ، محمّد ،عبد الرّحمن ،عا ئشه[۱۹] (همسر پیامبرگرامی اسلام) ، امّ کلثوم و أسماء[۲۰] داشت .

وی در جمعه ، بیست ودوم جمادی الآخره سال سیزده هجری قمری در سنّ شصت وسه سالگی وفات نمود و در کنار تربت پاک رسول گرامی اسلام به خاک سپرده شد .

عُـــمر بـــن خـــطّاب[21]

اسمش عمر و پدرش خطّاب و مادرش حَنْتَمه نام داشت . نسب او در کعب بن لوی به پیامبر (ص) می رسد . وی سیزده سال بعد از تولّد پیامبر (ص) متولّد شد .

کنیه وی « ابو حفص » و از لقبهای وی می توان به « فاروق » و « امیرالمومنین » اشاره کرد. « فاروق » از این جهت که خداوند به وسیله ی او بین حقّ و باطل فرق گذاشت .

عمر در روزگار جاهلیّت از ثروتمندان و پهلوانان قریش به شمار می رفت و سفیر آنان بود . شجاع و دوراندیش بود و پیامبر (ص) در ابتدای ظهور اسلام آرزو داشت که در میان مسلمانان مردی باشد ، دارای شرف و بزرگی که برای مسلمانان ، پشتیبانی قوی و برای مشرکان ، خار چشمی باشد و از خداوند می خواست اسلام را با عمر بن خطّاب یا عمرو بن هشام (ابوجهل)[22]، عزّت و قوّت ببخشد . این بود که با اسلام آوردن عمر ،خداوند خواسته ی پیامبر (ص) را پاسخ داد وعمر در سال پنجم پیش از هجرت اسلام آورد و اسلامش باعث تقویت اسلام و مسلمانان شد و فتح و پیروزی برای مسلمانان به حساب می آمد، چرا که قبل از آن مسلمانان نمی توانستند در کعبه نماز بخوانند و اینکه اسلام تا آن زمان مخفی بود .

ابن هشام ، چگونگی اسلام آوردن عمر را این گونه بیان می کند:[23]« عمر که از شجاعان و قدرتمندان بود ، روزی تصمیم می گیرد حضرت محمّد (ص) را به قتل برساند ، چرا که محمّد (ص) اتّحاد قریش را برهم زده و دینشان را مردود شمرده بود و به خدایان آنها احترام نمی گذاشت . در راه شخصی از او سؤال

می کند : ای عمر کجا می روی ؟ عمر پاسخ می دهد : می خواهم بروم و محمّد را به قتل برسانم . آن شخص در جواب عمر می گوید : چرا خانواده و اقوام خودت -- خواهر و دامادت -- را که اسلام آورده اند از این کار منع نمی کنی ؟ در نتیجه عمر به سراغ خواهر و دامادش می رود ، به نزدیک خانه که می رسد صدای قرآن به گوش او می رسد . خواهرش از ترس قرآن را پنهان می کند . عمر از او می خواهد آنچه را که می خواندند به او نشان دهند . آنها ابتداء از این کار خودداری کرده و وقتی متوجّه می شوند که عمر از اسلام آوردن آنها آگاه شده است، به عمر می گویند : تو از این که مسلمان نشده ای نجس هستی و برای دست زدن به قرآن باید پاک باشی . عمر غسل می کند و خواهرش فاطمه[٢٤]، قرآن را به او می دهد تا بخواند. چون آیه ای از آن را می خواند ، مجذوب آن شده و می گوید : چه سخن شیوا و بزرگی است ! . در این هنگام ، خبّاب بن ارت[٢٥]که به خواهر و داماد عمر قرآن را می آموخت و از ترس عمر مخفی شده بود ، بیرون آمد و به عمر بشارت داد که من از پیامبر (ص) شنیدم می گفت : خدایا اسلام را به وسیله ی عمر بن خطّاب یا ابوجهل یاری بده و قوی ساز . عمر از خبّاب سراغ پیامبر (ص) را گرفت تا به نزد او رفته و اسلام بیاورد . عمر نزد پیامبر (ص) رفت و آمادگی خود را برای پذیرفتن اسلام اعلام کرد ، در این هنگام پیامبر (ص) و همراهان وی با صدای بلند تکبیر گفتند و از اسلام آوردن عمر ، بسیار خوشحال شدند .

عمر در بیشتر جنگهای پیامبر (ص) علیه کافران شرکت داشت . نسبت به کافران سختگیر بود . در جنگ اُحد که مسلمانان به ظاهر شکست خوردند در آن مباهله ی مشهور با ابوسفیان[٢٦] به مباهله برخاست و به دستور پیامبر (ص) به سخنان ابوسفیان جواب می داد .

عمر فردی حق گو بود و نسبت به حق سختگیری می کرد . نسبت به امر خلافتش ، حسّاس بود . بر امراء و والیان سرزمینها که تعیین کرده بود ، کنترل داشت تا مبادا به مردم و زیردستان ستمی بکنند . به شکایات مردم رسیدگی می کرد . نسبت به کرامت واحترام به مسلمانان حریص بود و از آنها حمایت می کرد. اجازه نمی داد که بیت المال حیف ومیل شود وکسی از آن سوءاستفاده کند . عدل او زبان زدِ عام وخاص بود تا جائی که عدل او بعنوان مَثَل در آمده است . بین عام وخاص فرق نمی گذاشت . اموالش را در راه گسترش و تقویت اسلام انفاق می کرد .

با وجود سختگیری ودرشتخویی ، فردی متواضع وفروتن بود . نسبت به قرآن وتأویل آن آگاه و عالم بود ودارای اجتهاد ونظر در امور دینی بود واینکه قرآن در چندین مورد ، مؤافق رأی ونظر عمر نازل شده است . شجاعت ودلیری وجرأت او از بقیه ی اصحاب پیامبر (ص) بیشتر بود .

عمر در سال سیزده هجری قمری بعد از وفات ابوبکر ، خلافت مسلمانان را به دست گرفت و به عنوان دوّمین خلیفه از خلفای راشدین برگزیده شد .

وی حدود ده سال وشش ماه خلافت کردو اولّین کسی بود که به او لقب « امیر المومنین » داده شد .[۲۷]

در زمان خلافت عمر ، سرزمینهای زیادی به تصرف مسلمانان در آمد . بقّیه ی عراق وشام وفلسطین به دست مسلمانان افتاد . مصر، الجزیره ، قسمتهایی از فارس ، آذربایجان و خوزستان به سرزمینهای اسلامی اضافه شد .

از دیگر اقدامات وکارهای انجام شده در دوران خلافت عمر ، می توان به این نکته اشاره کرد که : او اولّین کسی بود که تاریخ هجری را وضع کرد . برای مسلمانان بیت المال ودیوان هایی را تأسیس کرد . دو شهر کوفه وبصره به دستور

او ساخته شد . بر روی پول رایج آن زمان یعنی دِرْهم ، که نقش کسری بود ، در بعضی از آنها جمله ی « الحمدُ لله » و در برخی جمله ی « لا اله الّا الله وحده » ودر برخی جمله ی « محمّد رسول الله » را افزود . نقش مُهر او « کَفَی بِالمَوْتِ واعِظاً یا عُمر » (ای عمر ، مرگ برای نصیحت کردن کافی است) ، بود .[۲۸]

عمر یکی از ده نفری بود که پیامبر اسلام (ص) به بهشتی بودن آنها بشارت داده است و یکی از راویان حدیث پیامبر (ص) می باشد که صحابه وتابعین زیادی از زبان او حدیث نقل کرده اند .

دخترش « حفصه »[۲۹] یکی از زنان پیامبر (ص) و « امّ المومنین » بود . ودختر حضرت علی ، « اُمّ کلثوم »[۳۰] که از فاطمه است ، همسر عمر بود .

عمر در بیست وششم ذی الحجه سال بیست وسوم هجری قمری ، هنگام ادای نماز صبح در مسجد توسط ابولولوء[۳۱] مجروح شد ودر اوّل محرّم همان سال در سّن شصت وسه سالگی دعوت حق را پاسخ گفت ودر کنار تربت پاک رسول گرامی اسلام (ص) به خاک سپرده شد .

عثـــمان بـن عفّـــان[32]

اسمش عثمان و پدرش عفّان و مادر وی أروی[33] نام دارد . عثمان از جهت پدری در « عبد مناف » نسبش با پیامبر اسلام (ص) مشترک است و از جهت مادری ، مادرِ عثمان دختر عمه ی پیامبر(ص) می باشد . وی شش سال بعد از ولادت پیامبر (ص) متولّد شد .

کنیه وی « ابا عبدالله » و« ابو عمرو » و از لقبهای او می توان « ذوالنورین » و « امیرالمومنین » را نام برد. « ذوالنورین » از این جهت که پیامبر (ص) دو دختر خود یعنی « رقیه »[34] و « ام کلثوم »[35] را یکی پس از دیگری به ازدواج عثمان در آورد .

عثمان به دست ابوبکر اسلام آورد و از مسلمانان اولّیه می باشد . از کسانی است که دو هجرت داشته است ، ابتداء چون مشرکان قریش مسلمانان را اذیت و آزار می کردند با همسرش رقیه به حبشه مهاجرت کرد و چون آزار و اذیتِ مشرکان کاهش یافت به مکه برگشت و دو باره با پیامبر (ص) به مدینه مهاجرت نمود . وی در همه جنگهای پیامبر (ص) علیه کفار شرکت کرد به جز جنگ بدر که همسرش رقیه مریض بود و در آن زمان فوت نمود و در روز پیروزی مسلمانان او را دفن کرد . با این حال ، پیامبر (ص) او را از یاران بدر به حساب آورد .

عثمان یکی از ده نفری است که پیامبر (ص) مژده بهشتی بودن آنها را داده است . وی مردی ثروتمند و از اشراف و بزرگان مکه بود . انسانی پرهیزگار و با ورع و در حیاء و شرم زبانزد عام وخاص بود . پیامبر اسلام (ص) در بسیاری از امورِ مسلمانان از او کمک می گرفت . وی بسیاری از اموال و دارائی اش را

در راه اسلام و مسلمین انفاق نمود . در جنگ تبوک که به « جیش العُسْره»[36] معروف شد نیمی از دارائی اش را بخشید . چاه رومه را از یک یهودی به بیست هزار درهم خرید و آن را وقف اسلام کرد . از راویان حدیث بود . خود از پیامبر(ص) و ابوبکر و عمر روایت کرده است و صحابه و تابعین نیز از او روایت کرده اند . بعد از وفات پیامبر (ص) ابوبکر او را بعنوان امین و مشاور خود در کارهای مهم انتخاب نمود .

عثمان بعد از عمر، خلافت مسلمانان را به دست گرفت و به عنوان سومین خلیفه از خلفای راشدین است و مدت دوازده سال خلافت نمود .

در زمان خلافت عثمان، سرزمینهای زیادی به تصرف مسلمانان در آمد . خراسان ، کرمان ، سجستان ، افریقا ، قبرس ، قفقاز و ارمینه[37] توسط مسلمانان در خلافت عثمان فتح شد .

از کارهای انجام شده توسط عثمان در زمان خلافتش می توان به این نکات اشاره کرد : برای رفع اختلاف در قرائتهای مختلف قرآن کریم ، عثمان نسخه واحدی از قرائتهای مختلف را تنظیم کردو بقیه ی نوشته ها را از بین برد . وی مسجد الحرام و مسجد النبی را وسعت داد و زمینهای کسانی را که در این دو مسجد وارد شد با سرمایه ی خود خریداری کرد . در نماز عید ، خطبه را بر نماز مقدم داشت. « شرطه » یا پلیس را بکار گیری کرد و دارالقضاوه را تاسیس نمود .

عثمان مردی رئوف و رقیق القلب بود . صله ی رحم را بسیار به جای می آورد . بر والیان و حاکمان سرزمینها ، زیاد سخت نمی گرفت و اهل تساهل بود ولی این تساهل باعث نمی شد که در حقوق خداوند سهل انگاری شود و یا اینکه حرام خداوند چشم پوشی شود . وی تحت تاثیر حرفهای مردم و بخصوص نزدیکانش قرارمی گرفت . اینها باعث ناراحتی و نارضایتی بسیاری از

مردمانِ سرزمینهای اسلامی شد تا اینکه بر او شوریدند و از او خواستند که نزدیکانش را عزل نماید ، عثمان از این کار خودداری کرد . در نتیجه او را در خانه اش محاصره کردند و این محاصره چهل روز به طول انجامید . سرانجام در صبح روز عید قربان سال بیست و سوم هجری قمری در حالیکه مشغول تلاوت قرآن بود ، شورشیان در مدینه محاصره را شکستند و به او حمله کردند و او را به قتل رساندند . وی شبانگاه همان روز در حالیکه شصت و دو سال از عمرش می گذشت در « حشّ کوکب »[۳۸] دفن شد .

گروهی معتقدند که عثمان در روز جمعه ، هیجدهم ذی الحجه سال بیست و سوم هجری به قتل رسیده است .[۳۹]

علی بن ابیطالب[40]

اسمش علی و پدرش ابو طالب[41] و مادرش فاطمه بنت اسد[42] نام دارد. وی پسر عموی پیامبر اسلام (ص) می باشد و سی سال بعد از ولادت پیامبر (ص) ـ ده سال قبل از بعثت ـ متولّد شد .

کنیه وی « ابو تراب »و «ابوالحسن» و از لقبهای او می توان به « مرتضی » ، « حیدر کرّار » ، « اسدالله » ، « شاه مردان » و « امیرالمومنین » اشاره کرد .

حضرت علی از ده نفری است که پیامبر (ص) مژده ی بهشتی بودن آنها را داده است . وی اوّلین کسی است که در نوجوانی دعوت اسلام را لبیک گفت و به دین مبین اسلام مشرّف گشت . پیامبر (ص) دخترش فاطمه را به ازدواج او درآورد .

حضرت علی دارای ویژگیها و خصلتهای برجسته و ستوده شده ای است . در خانه ی پیامبر(ص) با آداب و صفاتِ بزرگ پرورش یافت . فردی شجاع و قهرمان بود جوانمرد ، باوفا و عهد نگه دار بود . در فصاحت و بلاغت زبانزدِ عام و خاص بود . دانشمند و سرآمد عالمان بود . اهل تقوی و زهد بود . عدالت را در همه کارها ، بخصوص در بیت المال مدّ نظر داشت .

وی در جنگهای پیامبر (ص) علیه کفّار شرکت داشت به جز جنگ تبوک که پیامبر (ص) او را در مدینه گذاشته بود . حتی در بسیاری از جنگها ، پیامبر (ص) پرچم جنگ را به حضرت علی می داد ،بخصوص در جنگ خیبر که پیامبر (ص) پرچم را به او سپرد و وعده ی پیروزی مسلمانان توسط حضرت علی و با کمک خداوند را به لشکریانش داد و چنین نیز شد .

پیامبر (ص) در زمان هجرتش به مدینه ، حضرت علی را در مکه گذاشت تا امانتهای مردم را به آنها برگرداند و سفارشهای پیامبر (ص) را نیز به آنها برساند و از طرفی نیز حضرت علی در شبی که پیامبر (ص) قصد خروج از مکّه را کرد ، در بستر پیامبر (ص) خوابید تا پیامبر(ص)و دینِ اسلام از گزند دشمنان در امان بمانند .

حضرت علی از راویان حدیث بوده و نیز صحابه و تابعین بسیاری از او حدیث نقل کرده اند . وی در دوران خلافت ابوبکر و عمر از مشاوران آن دو بود . ابوبکر در کارهای مهم با او مشورت می کرد و عمر نیز کاری را بدون مشورت وی انجام نمی داد .

چون عثمان به قتل رسید ، مردم به نزد حضرت علی آمدند واز او خواستند که زمام حکومت را به دست بگیرد و در سال سی وپنج هجری قمری مردم در مسجدِ پیامبر(ص) در مدینه با حضرت علی بیعت کردند و به عنوان چهارمین خلیفه از خلفای راشدین برگزیده شد وحدود پنج سال خلافت او به طول انجامید .

گر چه شیعه معتقد است که پیامبر (ص) در آخرین حج خود یعنی حجه الوداع ، حضرت علی را به جانشینی خود معرفی کرده است ولی پس از رحلت پیامبر (ص) مسلمانان در مسئله ی جانشینی اختلاف کردند و ابوبکر را به جانشینی برگزیدند .[۴۳]

در زمان خلافت حضرت علی گروهی به خونخواهی عثمان بر خواستند و از حضرت علی می خواستند که قاتلان عثمان را به مردم معرفی و آنان را قصاص کنند و گروهی نیز چون حکمفرمایی و امارتها از آنها گرفته شده بود ، به این بهانه به مخالفت با حضرت علی برخاستند و باعث شدند که سه جنگ

بزرگ جمل ، صفّین ونهروان به وقوع بپیوندند وبیشتر وقت حضرت علی در دوران خلافت صرف این جنگها شد .

حضرت علی در سخنوری ، شخصی برجسته وماهر بود که خطبه ها و نامه ها و گفتارهای او در کتابی ارزشمند بنام « نهج البلاغه » توسط شریف رضی[٤٤] در قرن چهارم هجری گردآوری شده است . از طرفی شعرهایی نیز به او نسبت داده اند که در دیوانی به نام «دیوان علی بن ابی طالب » جمع آوری شده که قسمت بزرگی از آن از بین رفته است .

حضرت علی بیست وهشت فرزند داشت که یازده تا پسر وهفده تا دختر بود.از پسران وی می توان به : حسن[٤٥]، حسین[٤٦]، محمد بن حنفّیه[٤٧]، عمرأطرف ، عباس و از دختران او به : زینب[٤٨]و امّ کلثوم[٤٩]اشاره کرد که هر دو از فاطمه ی زهراء دختر پیامبر (ص) بوده است . حضرت علی زینب را به ازدواج عبدالله بن جعفر طیّار در آورد .

سه نفر ازخوارج به نامهای عبد الرحمان بن ملجم مرادی[٥٠]و بُرک بن عبدالله التمیمی[٥١]و عمروبن بکر[٥٢]، با یکدیگر هم قسم شدند که به گمان خودشان برای رهایی مسلمانان از اختلافاتِ داخلی ، در یک شب حضرت علی، خلیفه ی مسلمانان و معاویه[٥٣]، حاکمِ شام وعمروبن عاص[٥٤]، حاکمِ مصر را به قتل برسانند که از این سه نفر تنها عبدالرحمان بن ملجم موفّق شد به هدف خود برسد وتوانست درصبحگاه هفدهم رمضان سالِ چهل هجری قمری در حالیکه حضرت علی شصت وسه ساله بود ، او را به شهادت برساند .

گروهی ضربت خوردن حضرت علی را نوزدهم رمضان سال چهل هجری و شهادت او را دو روز بعد یعنی بیست ویکم رمضان سال چهل هجری و مدفن او را نجف اشرف می دانند . [٥٥]

یادداشت ها

۱ - برای اطلاع بیشتر «ر . ک » :

_ القرطبی ، ابو عمر یوسف بن عبدالله ، الإستیعاب فی معرفه الأصحاب ،دارالکتب العلمیه ، بیروت ۱٤۱۵هـ. ۱۹۹۵ م ، ج ۱ ، ج ۳ ، صفحات ۹۱ - ۱۰۲

_ عسقلانی ، ابن حجر ، الاصابه فی تمییز الصحابه ، ج ۲ ، صفحات ۳۳۳ _ ۳۳٦

_ ابن اثیر الجزری ،عزالدین ، همان کتاب ، ج ۳ ، صفحات ۲۰٤ _ ۲۳۰

_ ابن کثیر ، ابوالفداء ، البدایه و النهایه ، مکتبه المعارف ، بیروت ۱٤۰۲ هـ ۱۹۸۲ م ، ج ٤ ، ج ٦ ، صفحات ۲۲۵ _ ۲٦۵

_ جرجی زیدان ، همان کتاب ، ج ۲ ، ص ۳۱۷

_ الذهبی ، ابوعبدالله شمس الدین محمد ، تذکره الحفّاظ ، دارالکتب العلمیه ، بیروت ، ج ۱ ، صفحات ۲ - ۵

_ الزرکلی ، خیر الدّین ، همان کتاب ، ج ٤ صفحات ۱۰۲

_ حسن ابراهیم حسن ، تاریخ الاسلام ، داراندلس ، بیروت ۱۹٦٤ م ، چ ۷ ، ج ۱ ، صفحات ۲۰۳ _ ۲۰۷

_ دهخدا ، علی اکبر ، همان کتاب ، ج ۱ ص ۵۹۵

_ موسوی بجنوردی ، همان کتاب ، ج ۵ ، صفحات ۲۲۱ _ ۲۳۹

۲ - اسمش عثمان بن عامر است که هم جاهلیّت و هم اسلام را (مُخْضَرمی) را درک کرده و در سال هشتم هجری ، اسلام آورده است . وی در سال ۱٤ هـ . ق وفات یافت . (عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ۲ ، ص ٤۵۳)

۳ - از صحابیات و مادر ابوبکر خلیفۀاوّل بوده و عمر بسیار یافته است . از شوهرش ابوقحافه و از پسرش ابوبکر ، ارث برده است . (دهخدا ، علی اکبر ، همان کتاب ، ج ۳ ، ص ۲۳۲٤)

٤ - ده نفر از اصحاب پیامبر (ص) است که پیامبر (ص) به آنها بشارت بهشت را داد . و آنها عبارتند از : ابوبکر ، عمر ، عثمان ، علی ، زبیر ، طلحه ، سعدبن ابی وقاص ، سعیدبن زید ، ابو عبیده بن الجرّاح وعبدالرّحمان بن عوف . (همو ، ج ۱۰ ص ۱۵۹۰۰)

٥ – سوره توبه (٩) ، آیه ٤٠

٦ – ر . ک : یادداشت ش ٥ ، فصل هشتم همین بخش (فضایل هر چهار خلیفه)

٧ – ر . ک : یادداشت ش ٣ ، فصل هشتم همین بخش (فضایل هر چهار خلیفه)

٨ _ ر . ک : یادداشت ش ٦ ، فصل سوم همین بخش (فضایل خلیفهٔ دوم)

٩ _ ر . ک : یادداشت ش ٤ ، فصل هشتم همین بخش (فضایل هر چهار خلیفه)

١٠ - از پیشگامان مسلمان است که در برده گی اسلام آورد و شکنجه های زیادی را تحملً کرد . وی توسط ابوبکر صدیق خریداری و از برده گی آزاد گردید . در هجرت پیامبر (ص) و ابوبکر به طرف مدینه ، آنها را همراهی می کرد . در جنگهای بدر و اُحُد در گروه سپاهیان اسلام علیه مشرکان بود . وی در سال چهارم هجری وفات نمود . (عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ٢ ، ص ٢٤٧)

١١ - سقیفه در لغت به معنی پوشش میان دو دیوار است . و سقیفه ایوانی بوده است پنهانی که اعراب برای مشورتهای خود در آنجا جمع می شدند . و سقیفه بنی ساعده محلی است که برخی از مسلمان پس از رحلت پیامبر (ص) در آنجا جمع شدند و ابوبکر صدیق را به عنوان خلیفه و جانشین پیامبر (ص) برگزیدند .(دهخدا ، علی اکبر ، همان کتاب ، ج ٩ ص ١٣٦٨٦)

١٢ - صحابی پیامبر (ص) و از بزرگان انصار است . در بین انصار از مرتبه والایی برخوردار بود و در جنگها ، پرچمدار انصار بود . وی در بخشش ، سخاوت ، غیرت و شجاعت مشهور بود . در فتح مکه پرچمدار سپاه اسلام بود . بعد از وفات پیامبر (ص) خواست که خلیفه شود ولی مردم با او بیعت نکردند در نتیجه وی با ابوبکر (رض) بیعت نکرد . (عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ٢ ، صفحات ٢٧ و ٢٨)

١٣ - ر . ک : یادداشت ش ١٣ ، فصل چهارم (فضایل خلیفهٔ اوّل و دوم)

١٤ - دختر پیامبر گرامی اسلام که کنیه وی « اُمّ ابیها » و لقبش « زهراء » می باشد . فاطمه از بقیه ی دختران پیامبر (ص) کوچکتر و دوست داشتنی ترین آنها نزد پیامبر (ص) بود . پیامبر (ص) او را بعد از جنگ اُحُد به ازدواج حضرت علی (رض)درآورد . وی در شب سوم رمضان سال ١١ هـ . ق وفات نمود که بلافاصله بعد از وفاتش و بعد از خواندن نماز جنازه ، او را در قبرستان بقیع دفن نمودند . (عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ٤ ، صفحات ٣٦٥ - ٣٦٨)

۱۵ – الجزری ، عزالدین ابن اثیر ، همان کتاب ، ج ۳ ، ص ۲۲۷

– حسن ابراهیم حسن ، همان کتاب ، ج ۱ ، صفحات ۲۰٤ و ۲۰۵

۱٦ – یمامه نام یک خطهٔ بزرگ از جزیره العرب است که مسیلمه کذّاب از آنجا ظهور نموده و خالدبن ولید برای سر کوبی و منکوب ساختن وی به آنجا لشکر کشی کرد و این جنگ به غزوه یا وقعهٔ یمامه معروف شد . امروزه این اسم متروک گشته و تعیین حدود آن مشکل شده است . (دهخدا ، علی اکبر ، همان کتاب ، ج ۱۵ ، ص ۲۳۸۵۲)

۱۷ – صحابی پیامبر (ص) و از کاتبان وحی است . وی در مدینه از سرآمدان قضاوت ، فتوی ، قرائت و امور دینی بود . پیامبر (ص) به او دستور داد زبان سریانی را فرا بگیرد تا آنچه را که به زبان سریانی نوشته شده یا می نویسند برای اطمینان پیامبر (ص) دقیق بخواند وی به سال ٤۵ هـ . ق وفات نمود . (عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ۱ ، ص ۵٤۳)

۱۸ – جرجی زیدان ، همان کتاب ، ج ۲ ، صفحات ٦۵ و ٦٦

– موسوی بجنوردی ، کاظم ، همان کتاب ، ج ۵ ، ص ۲۳٦

۱۹ – ر . ک : یادداشت ش ۱۷ ، فصل دوم همین بخش (فضایل خلیفهٔ اوّل)

۲۰ – دختر ابوبکر صدیق و همسر زبیر بن عوام است که در ابتدای اسلام ، مسلمان شد و با همسرش به حبشه مهاجرت کرد . پیامبر (ص) به او لقب «ذات النطاقین » داد ، چرا که در هنگام هجرت پیامبر (ص) و ابوبکر (رض) به مدینه ، کمربندش را نصف کرده ، در نصف آن غذای سفر آنها را می بست و از مکه خارج می شد ، و نصف دیگر آن را ، سفره ی غذایشان قرار می داد . وی در آخر عمرش به خاطر کشته شدن پسرش ، عبدالله بن زبیر به دست حجاج بن یوسف ، بینائی اش را از دست داد . (عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ٤ ، ص ۲۲٤)

۲۱ – برای اطلاع بیشتر «ر.ک » :

_ القرطبی ، ابو عمر یوسف بن عبدالله ، همان کتاب ، ج ۳ ، صفحات ۲۳۵ _ ۲٤۵

_ عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ۲ ، صفحات ۵۱۱ و۵۱۲

– الجزری ،عزالدین بن اثیر ، همان کتاب ، ج ۳ ، صفحات ٦٤۱ _ ٦۷۷

– جرجی زیدان ،همان کتاب ، صفحات ۳۱۷ و ۳۱۸

– ابن کثیر ، ابو الفداء ، همان کتاب ، ج ۷ ، صفحات ۱۸ _۱٤۰

- الذهبی ، ابوعبدالله شمس الدین محمد ، همان کتاب ، ج ۱ ، صفحات ۵ _ ۸
_ الزرکلی ، خیر الدّین ، همان کتاب ،ج ۵ ، صفحات ٤٥ و ٤٦
_ حسن ابراهیم حسن ، همان کتاب ، ج ۱ ، صفحات ٢٤٦ _ ۲٥۲
_ دهخدا ، علی اکبر ، همان کتاب ، ج ۱۱ ، ص ۱٦۳٤۷

۲۲ - اسمش « عمرو بن هشام » که کُنیهٔ وی در جاهلیت « ابوالحکم » و در اسلام « ابوجهل » بود . با اسلام و رسول خدا (ص) دشمنی سخت می ورزید و مسلمانان را بسیار شکنجه آزار می داد . در هجرت پیامبر (ص) به مدینه ، مردم مکّه را علیه اهل مدینه به جنگ برانگیخت وی در جنگ اُحُد به قتل رسید . (دهخدا ، علی اکبر ، همان کتاب ، ج ۱ ، صفحات ٦۱۱ و ٦۱۲)

۲۳ - ابن هشام ، السیره النبویه ، داراحیاء التراث العربی ، بیروت ، ج ۱، صفحات ۳٦٦ _ ۳۷۵

۲٤ - از پیشگامان مسلمان است که با شوهرش سعید بن زید اسلام آورد . گفته شده که وی قبل از شوهرش، مسلمان شده است .(عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ٤ ، ص ۳۷۰)

۲۵ - از پیشگامان مسلمان و اولین کسی است که اسلامش را ظاهر کرد و به خاطر آن شکنجه های بسیاری را تحمل کرد . در همه جنگهای پیامبر (ص) علیه مشرکان شرکت داشت . وی در آخر عمرش به بیماری سختی دچار شد و به همین علت در سال ۳۷ هـ . ق در کوفه وفات یافت . (همو ، ج ۱ ، ص ٤۱٦)

۲٦ - مادرش صفیه ، عمه ی «میمونه » همسر پیامبر (ص) است . وی از نظر سنّی از پیامبر (ص) بزرگتر بود . در سال فتح مکه مسلمان شد و در جنگهای حُنین و طائف به همراه پیامبر (ص) علیه مشرکان جنگید . در جنگ اُحُد و خندق از فرماندهان مشرکان بود . پیامبر (ص) دختر ابوسفیان ، « اُم حبیبه » را به همسری گرفت . وی در سال ۳٤ هـ . ق وفات نمود . (همو ، ج ۲ ، صفحات ۱۷۲ و ۱۷۳)

۲۷ - الزرکلی ، خیر الدّین ، همان کتاب ، ج ۵ ، ص ٤٥

۲۸ - همو

۲۹ - دختر خلیفه دوم و همسر پیامبر (ص) است . لقب وی « اُم المومنین » میباشد . قبل از اینکه به ازدواج پیامبر (ص) در آید ، همسر « حصن بن حذاقه » بود که بعد از جنگ بدر در مدینه فوت کرد . احادیث بسیاری را از پیامبر روایت کرده است . نقل شده که پیامبر (ص)

وی را طلاق داد ولی جبرئیل از پیامبر (ص) خواست که برگردد و خطاب به پیامبر (ص) گفت که : حفصه همسر تو در بهشت می باشد . (عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ٤ ، صفحات ٢٦٤ و ٢٦٥)

٣٠ - دختر علی بن ابیطالب است که در زمان حیات پیامبر (ص) متولّد شد . حضرت علی (رض) او را به ازدواج عمر بن خطّاب در آورد که از وی صاحب دو فرزند به نامهای زید و رقیه شد . ام کلثوم و فرزندش زید در یک روز وفات نمودند . زید در حین در گیری قبیله بنی عدی به علت تاریکی شب به زیر دست و پای شخصی آمد و کشته شد و ام کلثوم نیز به علت بیماری که داشت ، وفات نمود . (همو ، ص ٤٦٨)

٣١ - وی غلامی حبشی و ترسا است که شغلش درودگری بود . گروهی وی را ایرانی و از مردم نهاوند می دانند . ابولولوء چون عمر (رض) رابه قتل رساند ، فرار کرد . و مردم او را دنبال کردند و چون خود را گرفتار دید با همان خنجر که عمر (رض) را کشته بود ، خود را به قتل رساند . (دهخدا ، علی اکبر ، همان کتاب ، ج ١ ، ص ٨٦٠)

٣٢ - برای اطلاع بیشتر «ر. ک » :

_ القرطبی ، ابوعمر یوسف بن عبدالله ، همان کتاب ، ج ٣ ، صفحات ١٥٥ _ ١٦٥

_ عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ٢ ، صفحات ٤٥٥ و ٤٥٦

_ الجزری ، عزالدین بن اثیر ، همان کتاب ، ج ٣ ، صفحات ٤٧٩ _ ٤٩١

_ جرجی زیدان ، همان کتاب ، ج ٢ ، صفحات ٣١٨ و ٣١٩

_ ابن کثیر ، ابو الفداء ، همان کتاب ، ج ٧ ، صفحات ١٤٤ _ ٢٢٠

_ الذهبی ، ابو عبد الله شمس الدین محمد ، همان کتاب ، ج ١ ، ص ٩

_ الزرکلی ، خیرالدین ، همان کتاب ، ج ٤ ، صفحات ٢١٠

_ حسن ابراهیم حسن ، همان کتاب ، ج ١ ، صفحات ٢٥٢ _ ٢٦٥

_ دهخدا ، علی اکبر ، همان کتاب ، ج ١٠ ، صفحات ١٥٧٥١ و ١٥٧٥٢

٣٣ - از پیشگامان مسلمان است که به مدینه هجرت کرد و در مدینه با پیامبر (ص) بیعت نمود . تا زمان وفاتش در مدینه باقی ماند . وی در زمان خلافت پسرش ، عثمان بن عفان وفات یافت که پسرش ، عثمان نماز جنازه اش را خواند و او در قبرستان بقیع دفن نمود . (عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ٤ ، ص ٢٢٢)

۳٤ - دختر پیامبر گرامی اسلام (ص) است . وی ابتداء همسر « عتبه بن ابی لهب » بود ، چونکه حضرت محمد (ص) به پیامبری مبعوث شد ابولهب پسرش را وادار کرد که او را طلاق بدهد . پس پیامبر (ص) او را به همسری عثمان (رض) در آورد. رقیّه با عثمان (رض) به حبشه هجرت کرد و در آنجا فرزندی به نام عبدالله بدنیا آورد . (همو ، ص ۲۹۷)

۳۵ - دختر پیامبر (ص) و از همسرش ، خدیجه می باشد که قبل از فاطمه به دنیا آمده است . پیامبر (ص) او را بعد از فوت خواهرش رقّیه به همسری عثمان (رض) در آورد . (همو ، ص ٤٦٦)

۳٦ - نام لشکر پیامبر (ص) در غزوهٔ تبوک است که گرفتار گرمای سخت و طاقت فرسا شدند . و بیشتر افراد لشکر ، پیاده و بدون توشه و غذا بودند . (دهخدا ، علی اکبر ، همان کتاب ، ج ۵ ، ص ۷۹٤۰)

۳۷ - ارمینه یا ارمنستان ناحیه ای در آسیای غربی و شرق دریای خزر است که هم اکنون در تصّرف سه دولت روس و ترکیه و ایران است . (همو ، ج ۲ ، ص ۱۹۰٤)

۳۸ - « حشّ » مکانی است بیرون از مدینه و کنار بقیع که عثمان (رض) آنجا را خرید و بر قبرستان بقیع افزود . و کوکب نام مردی از أنصار بوده که به آن اضافه شده است . (همو ، ج ٦ ، ص ۹۰۸۳)

۳۹ - عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ۲ ص ٤٥٦

_ ابن کثیر ، ابوالفداء ، همان کتاب ، ج ۲ ص ۱۹۰

٤۰ - برای اطلاع بیشتر « ر.ک » :

_ القرطبی ، ابوعمر یوسف بن عبدالله ، همان کتاب ، ج ۳ ، صفحات ۱۹۷ _ ۲۲۵

_ عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ۲ ، صفحات ۵۰۱ _ ۵۰۳

_ ابن اثیر الجزری ، عزالدین ، همان کتاب ج ۳ ، صفحات ۵۸۸ _ ٦۲۰

_ جرجی زیدان ، همان کتاب ، ج ۲ ، صفحات ۳۱۹ و ۳۲۰

_ ابن کثیر ، ابوالفداء ، همان کتاب ، ج ۷ ، صفحات ۲۲۳ _ ۳٦۲

_ الذهبی ، ابوعبدالله شمس الدین محمد ، همان کتاب ، ج ۱ ، صفحات ۱۰ _ ۱۳

_ الزرکلی ، خیر الدّین ، همان کتاب ، ج ٤ ، صفحات ۲۹۵ و ۲۹٦

_ حسن ابراهیم حسن ، همان کتاب ، ج ۱ ، صفحات ۲٦۵ ، ۲۷٤

۴۱ – اسمش « عبدمناف » و عموی پیامبر گرامی اسلام (ص) می باشد که سی و پنج (۳۵) سال قبل از تولّد پیامبر (ص) متولّد شد . بعد از وفات عبدالمطلب ، سرپرستی پیامبر (ص) را بعهده گرفت . (عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ٤ ، صفحات ۱۱۵ _ ۱۱۷)

۴۲ – مادر حضرت علی (رض) است که به مدینه مهاجرت کرد . زنی نیکوکار بود و پیامبر (ص) پیوسته به دیدنش می رفت و در خانهٔ او استراحت می کرد . گویند زمانی که فاطمه بنت اسد وفات نمود ، پیامبر (ص) او رادر لباسش کفن کرد و بر او نماز جنازه خواند . (همو ، ص ۳٦۸)

۴۳ – دهخدا ، علی اکبر ، همان کتاب ، ج ۱۰ ، ص ۱٦۰۷۷

٤٤ – از فُضلا ، ادیبان ، دانشمندان و شاعران برجسته می باشد . که به سال ۳۵۹ هـ . ق متولّد شد . در مدتی کم ، قرآن را حفظ کرد . وی دارای آثار برجسته ای در علوم قرآنی و شعر می باشد . وی به سال ٤۰٦ هـ . ق در بغداد وفات یافت . (الزرکلی ، خیر الدّین ، همان کتاب ، ج ٦ ، ص ۹۹)

٤۵ – نوه ی دختری پیامبر (ص) است که به سال سوم هـ . ق متولّد شد و بسیار به پیامبر (ص) شبیه بود . از راویان حدیث می باشد و بعد از پدرش ، خلافت را به عهده گرفت و مدّت هفت ماه خلافت کرد . وی به علّت شرایط خاص آن زمان ، خلافت را به معاویه واگذار نمود . به سال ٤۹ هـ . ق توسط همسرش مسموم شد و به همین علّت وفات نمود و در قبرستان بقیع دفن شد . (عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ۱، صفحات ۳۲۷ _ ۳۳۱)

٤٦ – نوه ی دختری پیامبر (ص) است که به سال چهارم هـ . ق متولّد شد و بسیار به پیامبر (ص) شبیه بود . از وی احادیث بسیاری روایت شده است . بیشتر عمرش را در مدینه سپری کرد . در جنگهای جمل و صفین به همراه پدرش در کوفه بود و بعد از صلح برادرش با معاویه ، به مدینه برگشت . وی به مخالفت با یزید برخاست و با او بیعت نکرد . کوفیان از او خواستند که به آنجا آمده ، تا با وی به عنوان خلیفه بیعت نمایند . مخالفان راه را بر او بسته و با او جنگیدند و او را در محرم سال ٦۱ هـ . ق در کربلای عراق به شهادت رساندند . (همو ، صفحات ۳۳۱ _ ۳۳٤)

٤٧ – ابوالقاسم محمد بن علی بن ابیطالب که در سال ۲۱ هـ . ق متولّد و در سال ۸۱ هـ . ق وفات نمود . وی منسوب به مادرش می باشد و حنفیّه لقب مادر او « خوله بنت جعفر بن قیس » است . (دهخدا ، علی اکبر ، همان کتاب ، ج ۱ ص ۳۵۱)

٤٨ – نوه ی دختری پیامبر (ص) است که در زمان حیات پیامبر (ص) متولّد شد . حضرت علی (رض) او را به ازدواج پسر برادرش ، عبدالله بن جعفر در آورد . وی در حماسه خونین قیام عاشورا همراه برادرش ، حسین بن علی بود . (عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ٤ ، ص ۳۱٤)

٤٩ – ر . ک : یادداشت ش ۳۰ ، همین فصل

۵۰ – از جنگ آوران بزرگ است که جاهلیت را درک کرده است . وی از پیروان حضرت علی (رض) بود که در جنگ صفین به همراه سپاه حضرت علی (رض) بود و سپس در گروه خوارج قرار گرفت . وی حضرت علی (رض) را به شهادت رساند و سه روز بعد از شهادتش ، دست و پای ابن ملجم را بریدند در حالیکه زبانش ذکر خدا را می گفت و در هنگام بریدن زبانش ، در خواست کرد که زبانش را قطع نکنند چرا که می خواست زبانش پیوسته به یاد خدا باشد . نقل شده که بعد از قتلش ، جسدش سوزانده شد . (الزرکلی ، خیر الدّین ، همان کتاب ، ج ۳ ، ص ۳۳۹)

۵۱ – اسمش حجاج بن عبدالله معروف به بُرَک می باشد . اهل بصره است که نسبت به حکمیّت بین علی (رض) و معاویه مخالفت کرد و در گروه خوارج قرار گرفت . وی قصد کشتن معاویه را کرد که مؤفق نشد ، در نتیجه معاویه او را دستگیر کرد و به قتل رساند . (همو ، ج ۲ ، ص ۱٦۸)

۵۲ – وی در هفده (۱۷) رمضان سال چهلم (٤٠) هـ . ق تصمیم به قتل عمر وعاص گرفت ولی در کارش مؤفق نشد ، چون در آن زمانی که وی کمین کرد تا عمروبن عاص را به قتل برساند عمرو بن عاص شخص دیگری را به جایش به نماز فرستاده بود ، در نتیجه او به قتل رسید . عمروبن بکر را نزد عمر و عاص بردند و عمروعاص دستور قتل او را داد . (همو ، ج ۵ ، ص ۷٤)

۵۳ – وی در فتح مکه اسلام آورد . در جنگ حُنین علیه مشرکان جنگید . کاتب وحی ، عالمی دینی ، شخصی سخاوتمند و از خود گذشته بود . در زمان خلیفهٔ دوم و سوم ، والی

شام بود . زمانی که خلیفه ی سوم کشته شد با حضرت علی (رض) بیعت نکرد و به خونخواهی عثمان (رض) برخاست که منجر به جنگ صفین بین او و حضرت علی (رض) شد . بعد از خلافت خلیفهٔ چهارم و به حکومت رسیدن حسن بن علی، امام حسن (رض) به علت وجود اختلاف بین مردم عراق و جلوگیری از فتنه و خونریزی ، حکومت را به معاویه سپرد . وی مدت بیست (۲۰) سال حکومت کرد . (ابن اثیر الجزری ، عزالدین ، همان کتاب ، ج ٤ ، صفحات ٤١٦ _ ٤٢٠)

٥٤ – ر . ک : یادداشت ش ۳ ، فصل چهارم همین بخش (فضایل خلیفهٔ اول و دوم)

٥٥ – دهخدا ، علی اکبر ، همان کتاب ، ج ۱۰ ، ص ١٦٠٧٧

فصل دوّم :

فضایل ابوبکر صدّیق خلیفهٔ اوّل

فضایل أبو بکر صدّیق خلیفة اوّل

*(١) ـ عَنِ البَراء(رض) قال : إشتَرى أبوبکر(رض) مِن عازب رَحْلاً بثَلاثَةَ عَشَرَ دِرْهماً فَقالَ أبو بکر لعازب : مُرْ البَراءَ فَلْيَحْمِلْ الِيَّ رَحْلِي ، فَقالَ عازِبٌ : لا ، حتّى تُحَدِّثَنا کَيفَ صَنَعْتَ أنتَ و رسولُ الله (ص) حين خَرَجْتُما مِن مَکَّةَ و المُشرِکونَ يَطْلبونَکُم ؟ قال : إرتَحَلْنا مِن مکّةَ ، فَأَوْحَيْنا أَوْ سَرَيْنا لَيلَتَنا وَ يَوْمَنا حتّى أَظْهَرْنا ، وَ قامَ قائمُ الظَّهِيْرَة ، فَرَمَيْتُ بِبَصَري هَلْ أرى مِنْ ظِلٍ فَآوي الَيْه ؟ فَاِذا صَخْرَةٌ أتَيْتُها ، فَنَظَرْتُ بَقِيَةَ ظِلٍّ لَها فَسَوَّيْتُه ، ثُمَّ فَرَشْتُ لِلنَّبيّ(ص) فيه ، ثُمَّ قُلْتُ لَه : إضْطَجِعْ يا نَبيَّ الله ، فَاضْطَجَعَ النَّبيُّ (ص)، ثُمَّ إنْطَلَقتُ أنْظُرُ ما حَوْلي هَل أرَى مِن الطَّلب أحَداً ؟ فَاِذا أنا بِراعي غَنَم يَسُوقُ غَنَمَه الى الصَّخْرَة ، يُرِيْدُ مِنْها الذي أرَدْنا فَسَأَلْتُه فَقُلْتُ لَه : لِمَنْ أنْتَ يا غُلامُ ؟ فَقالَ : لِرَجُل مِنْ قُرَيش ، سَمّاهُ فَعَرَفْتُهُ فَقُلْتُ : هَلْ في غَنَمِکَ مِن لَبَن ؟ قَال : نَعَم ، قُلْتُ : فَهَلْ أنتَ حالِبٌ لَنا ؟ قالَ : نَعَم ، فَأَمَرْتُه فَاعتَقَلَ شاةً مِن غَنَمِه ، ثُمَّ أمَرْتُهُ أنْ يَنفُضَ ضَرْعَها مِن الغُبار ، ثُمَّ أمَرْتُهُ أنْ يَنفُضَ کَفَّيْه ، فَحَلَبَ لِي کُثْبَةً مِن لبن وَ قَدْجَعَلْتُ لِرسول الله (ص) إداوَةً عَلى فَمِها خِرقَةٌ فَصَبَبْتُ عَلى اللَّبَنِ حتّى بَرَدَ أسْفَلُهُ ، فَانْطَلَقْتُ به الى النَّبيِّ (ص) فَوافَقْتُهُ قَدْ اسْتَيقَظَ ، فَقُلْتُ لَه : إشْرَبْ يا رسولَ الله ، فَشَرِبَ حتّى رَضِيْتُ ، ثُمَّ قُلْتُ : قد آنَ الرَّحيْلُ يا رسولَ الله ؟ قالَ :« بَلَى »، فَارْتَحَلْنا وَ القومُ يَطْلُبونَنا فَلَمْ يُدرِکْنا أحَدٌ مِنهم غيرُ سُراقَةَ بن مالکٍ بن جُعْشُم عَلى فَرَسٍ لَه، فَقُلْتُ : هذا الطَّلَبُ قَدْ لَحِقَنا يا رسولَ الله ، فَقالَ : * « لاتَحْزَنْ إنّ الله مَعَنا »[١] [٢].

ـ براء[۳](بن عازب)(رض) می گوید : ابوبکر(رض)جهاز شتری را از عازب به سیزده درهم خرید . ابوبکر(رض) به عزب گفت : به براء دستور بده که جهاز شترم را بیاورد . عازب گفت : نه ، این کار را نمی کنم تا اینکه برای ما تعریف کنی که تو وپیامبر (ص) هنگامی که از مکه بیرون شدید ، در حالیکه مشرکان شما را تعقیب می کردند چه کار کردید ؟ ابوبکر (رض) گفت : از مکه بیرون شدیم و شب و روز به حرکت خود تا هنگام ظهر ادامه دادیم و هوا بسیار گرم شد . برای پیدا کردن سایه به اطراف نگاه کردم. ناگهان صخره ای را دیدم به طرفش رفتم، محل سایه را هموار کردم و برای پیامبر (ص) در آن سایه فرشی انداختم . وگفتم : ای پیامبرخدا ، کمی استراحت کن . پیامبر (ص) کمی استراحت کرد . سپس به اطرافم نگاه کردم ، آیا کسانی را که در تعقیب ما هستند می بینم ؟ ناگهان چوپانی را دیدم که گوسفندانش را به طرف صخره می برد ـ همانطوری که ما بدنبال سایه بودیم او نیز آنرا دنبال می کرد ـ به او گفتم : تو غلام چه کسی هستی ؟ گفت : غلام فردی از قریش هستم. اسم او را گفت و من او را شناختم . گفتم : آیا گوسفندانت شیر دارد ؟ چوپان گفت : بله . گفتم : آیا برای ما شیر می دوشی ؟ گفت : بله . از او خواستم کمی شیر به ما بدهد . او گوسفندی را آورد . از او خواستم دستانش و پستان گوسفند را از گرد و غبار پاک کند . مقداری شیر برایم دوشید و من ظرفی را که بر سر آن پارچه ای بود برای پیامبر(ص) گذاشتم . روی (ظرف) شیر (آب) ریختم تا اینکه سرد شد . آن را به طرف پیامبر(ص) بردم و همین که به او رسیدم خود بیدار شد . ظرف شیر را به پیامبر(ص) دادم و گفتم : ای رسول خدا ، بنوش . پیامبر(ص) نوشید تا اینکه از سیر شدن او خوشحال شدم . گفتم : ای رسول خدا ، زمان سفر فرا رسیده است ؟ گفت: بله . پس براه افتادیم در حالیکه مشرکان ما را تعقیب

می کردند . کسی جز سراقه[4] پسر مالک که سوار اسبش بود ما را ندید . گفتم : ای پیامبر خدا ، او به ما می رسد . پیامبر (ص) فرمود : « اندوهگین نباش ، براستی خداوند با ما است » .

✷(۲) ـ عَن أبی بکر (رض) قالَ : قُلْتُ للنَّبیِّ (ص) وَ أنا فی الغارِ : لَوْ أنَّ أحَدَهم نَظَرَ تَحْتَ قَدَمَیْه لأبْصَرَنا فَقالَ : « ما ظَنُّکَ یا أبابکرٍ بإثْنَین ، اللهُ ثالثُهما » .[5]

ـ ابوبکر (رض) می گوید زمانی که در غار(غار ثور[6]) بودیم به پیامبر(ص) گفتم : اگر یکی از آنها (مشرکان) زیر پای خود را نگاه کند ، ما را می بیند . پیامبر(ص) فرمود : « ای ابوبکر ، چه فکر می کنی در باره ای دو نفری که خداوند سوّمی آنها است » .

✷(۳) ـ عَن أبی سعید الخُدْری (رض) قال : خَطَبَ رسولُ الله (ص) النَّاسَ وَ قال « إنّ اللهَ خَیَّرَ عَبْداً بینَ الدُّنیا و بینَ ما عندَه ، فَأَخْتارَ ذلکَ العبدُ ما عندَ اللهِ » ، فَبَکی أبوبکرٍ فَعَجِبْنا لبُکائه أنْ یُخبِرَ رسولُ الله (ص) عَن عبدٍ خُیِّرَ ! فکانَ رسولُ الله (ص) هُو المُخَیَّرَ وَ کانَ أبوبکرٍ أعْلَمَنا ، فَقالَ رسولُ الله (ص) : « إنّ أمَنَّ النّاسِ عَلیَّ فی صُحْبَته وماله أبوبکرٍ ، وَ لَوْ کُنتُ مُتَّخذاً خلیلاً غیرَ ربِّی لَأتَّخَذْتُ أبابکرٍ خلیلاً ، وَ لکنْ أُخُوَّةُ الإسلامِ و مَوَدَّتُه ، لایَبْقَیَنَّ فی المَسْجِدِ بابٌ إلّا سُدَّ إلّا بابُ أبی بکرٍ » .[7]

ـ ابو سعید خدری[8](رض) می گوید : پیامبر خدا برای مردم سخنرانی کرد و گفت : خداوند به یکی از بندگان اجازه داده است که از دنیا و آخرت یکی را انتخاب کند. پس آن بنده آنچه را که درنزد خداست ، برگزید . ابوبکر(رض) به گریه افتاد و ما از گریه ابوبکر (رض) تعجب کردیم ، اینکه پیامبر خدا خبر می دهد از بنده ای که خداوند او را در انتخاب یکی از ایندو آزاد گذاشته است

و این بنده ، رسول خدا بود و ابوبکر (رض) بر این موضوع از همه ما داناتر و عالمتر بود . آنگاه پیامبر (ص) فرمودند : سخاوتمندترین و صاحب حق ترین مردم چه از نظر رفاقت وچه از نظر مالی نسبت به من ابوبکر (رض) است . اگر من دوست خاصی به غیر از پروردگارم انتخاب می کردم حتماً ابوبکر(رض) را به عنوان دوست خاص خود انتخاب می نمودم ، ولی دوستی و اخوت اسلامی کافی است . درهای مسجد همه باید بسته شوند به جز دری که به نام ابوبکر (رض) است در دیگری نباید باقی باشد .

✱(۴) ـ عَن عبدِالله بنِ عُمرَ (رض) قالَ : قالَ رسول الله (ص) : « مَنْ جَرَّ ثَوْبَه خُیَلاءَ لَمْ یَنْظُرْ اللهُ إلیه یومَ القیامةِ » ، فَقالَ أبوبکر : إنَّ أحَدَ شِقَّی ثَوْبِی یَسْتَرْخِی إلّا أنْ أتَعاهَدَ ذلکَ منْه » فَقالَ رسول الله (ص) : « إنَّکَ لَسْتَ تَصْنَعُ ذلکَ خُیلاءَ » .[۹]

ـ عبد الله بن عمر[۱۰](رض) می گوید : پیامبر(ص) فرمودند : « کسی که لباس بلند را به عنوان تکبّر و غرور بپوشد ، خداوند در روز قیامت به نظر لطف و محبّت به او نگاه نمی کند .ابوبکر در این هنگام گفت : به راستی یک طرف لباسم بلند و نرم است و باید بلندی آنرا برطرف کنم و از بین ببرم . پیامبر(ص) گفت : « تو اینکار را عمداً وبه خاطر تکبّر وغرور انجام نداده ای » .

✱(۵) ـ عَنْ عَبدِ الله (رض) قالَ : قالَ رسولُ الله (ص) : « أبْرَأُ إلی کُلِّ خلیلٍ مِن خلّه ، وَ لَوْ کُنْتُ مُتَّخِذاً خلیلاً لأتَّخَذْتُ إبنَ أبی قُحافَةَ خلیلاً ، وَ إنَّ صاحبَکُم خلیلُ الله » .[۱۱]

ـ عبد الله (بن عمر)(رض) می گوید : پیامبر(ص) فرمودند : « من به دوستی و محبّت کسی نیاز ندارم (دوستی خدا جائی برای غیر باقی نگذاشته است) و اگر من دوستی انتخاب می کردم حتماً پسر ابوقحافه (ابوبکر)را به عنوان

دوست خاص خود انتخاب می نمودم و براستی دوست و همنشین شما ، دوست خاص خداست .

✹(۶) ـ عَن جُبَیر بنِ مُطْعِم (رض) ، قالَ : أتَتْ إمْرأةٌ النَّبیَّ (ص) فَأمَرَها أنْ تَرْجَعَ إلیه ، قالتْ : أرَأیتَ إنْ جِئْتُ وَ لَمْ أجِدکَ ؟ ـ کَأنَّها تَقُولُ : الموتَ ـ قالَ (ص) : « إنْ لَمْ تَجِدیْنِی فَأتِی أبابکر » .[۱۲]

– جبیر بن مطعم[۱۳](رض) می گوید : زنی نزد پیامبر (ص) آمد . پیامبر(ص)به او گفت که بعداً پیش او بیاید .زن گفت : اگر آمدم و نبودی جه کار کنم ؟ـ گویا منظورش این بود ، اگر آمدم و شما فوت کرده بودید جه کار کنم ؟ ـ پیامبر(ص) گفت : « اگر من را ندیدی و به من دسترسی پیدا نکردی به نزد ابوبکر برو » .

✹(۷) ـ عَنْ أبی هُریرةَ (رض) قالَ : سَمِعْتُ رسولَ الله (ص) یَقُولُ : « مَن أنْفَقَ زوجَیْنِ من شَیء مِن الأشیاء فی سبیلِ الله دُعِیَ من أبواب ـ یَعْنی : الجَنَّةَ ـ یاعبدَالله هذا خیرٌ ، فَمَنْ کانَ مِن أهْلِ الصَّلاة دُعِیَ من بابِ الصَّلاة ، وَ مَنْ کانَ مِن أهل الجِهاد دُعِیَ مِن بابِ الجهاد ، وَ مَن کانَ مِن أهل الصَّدقة دُعِیَ مِن بابِ الصَّدقة ، وَ مَن کانَ مِن أهلِ الصِّیام دُعِیَ مِن بابِ الصِّیام وَ بابِ الرَّیّان » . فَقالَ أبوبکر: ما عَلی هذا الَّذی یُدْعَی مِن تلکَ الأبوابِ مِن ضَرُوْرَة ، وَ قالَ : هلْ یُدْعَی مِنْها کُلِّها أحَدٌ یا رسولَ الله ؟ فقالَ : « نَعَمْ ، و أرْجُو أنْ تَکُوْنَ مِنْهم یا أبابکر » .[۱۴]

– ابو هریره[۱۵](رض) می گوید : از پیامبر شنیدم که می گفت : « کسی که دو تا از چیزی (دو دینار یا لباس) را در راه خدا ببخشد ، برای وروود به بهشت از درهای مختلف دعوت می شود . ای بنده ی خدا ، بدان که این بهتر است. اگر کسی نمازگزار باشد از دروازه ی نماز و کسی که جهاد گر باشد از دروازه ی جهاد و کسی که سخاوتمند و صدقه دهنده باشد از دروازه ی صدقه و کسی که

روزه گیر باشند از دروازه ی روزه و دروازه ی ریّان (آب زلال و گوارا) خوانده می شود » . ابوبکر گفت :کسی که از آن درها خوانده شود به چیزی نیازندارد . و آیا کسی هست که از همه ی آن درها خوانده شود ؟ پیامبر (ص) گفت : « بله ، امیدوارم ای ابوبکر تو از آنها باشی » .

❋(۸) ـ عَن عائشةَ (رض) قالَتْ : قالَ لِی رسولُ اللهِ (ص) فِی مَرَضِه : « أُدْعِی لِی أبابکر أباکَ وَ أخاکَ حتّی أكْتُبَ كتاباً فَإنِّی أخافُ أنْ يَتَمَنَّى مُتَمَنٍّ وَ يَقُولُ قائلٌ : أنَا أَوْلَى . وَ يَأْبَى اللهُ وَ المُؤْمِنونَ إلّا أبابکر » .[۱۶]

_ عائشه[۱۷](رض) می گوید : پیامبر(ص) در زمان بیماری وفاتش به من گفت : « به پدرت ابوبکر و برادرت بگو نزد من بیایند تا اینکه نامه ای(نوشته ای) را بنویسم زیرا می ترسم آرزومندی آرزو و طمع کندو بگوید که من سزاوارتر و بهتر هستم در حالیکه خداوند و مومنان فقط ابوبکر را می خواهند .

❋(۹) ـ عَن أبِی هُرَیْرةَ (رض) قالَ : قالَ رسولُ اللهِ (ص) : مَن أصْبَحَ مِنْكم اليومَ صائماً ؟ قالَ أبوبكر : أنا . قالَ : فَمَنْ تَبِعَ مِنْكم اليومَ جنازةً ؟ قالَ أبوبكر : أنا . قالَ : فَمَنْ أطْعَمَ مِنْكم اليومَ مسكيناً ؟ قالَ أبوبكر : أنا . قالَ: فَمَنْ عادَ مِنْكم اليومَ مَريضاً ؟ قال : أبوبكر : أنا . فَقالَ رسولُ اللهِ (ص) : مَا اجْتَمَعْنَ فِي إمْرِىء إلاّ دَخَلَ الجَنَّةَ .[۱۸]

_ ابوهریره (رض) می گوید : پیامبر(ص) فرمودند : امروز چه کسی روزه دارد ؟ ابوبکر گفت : من (روزه دارم) . پیامبر(ص) فرمودند : چه کسی از شما جنازه ای را تشییع کرده است ؟ ابوبکر گفت : من(جنازه ای را تشییع کرده ام) . پیامبر(ص) فرمودند : چه کسی ازشما امروز به مسکینی غذا داده است ؟ ابوبکر گفت : من (به مسکینی غذا داده ام) . پیامبر (ص) فرمودند : چه کسی از شما امروز به عیادت مریضی رفته است ؟ ابوبکر گفت : من (به عیادت مریض

رفته ام) . سپس پیامبر (ص) فرمودند : این کارها در شخصی جمع نمی شود مگر اینکه آن شخص بدون محاسبه وارد بهشت شود . (این کارها اگر در شخصی جمع شود آن شخص بدون محاسبه وارد بهشت می شود) .

*(۱۰) ـ عَن أَبِی هُرَیرةَ (رض) قالَ : قالَ رسولُ اللهِ (ص) : « أتانی جبرئیلُ فَأخَذَ بِیَدِی ، فَأرانِی بابَ الجنَّة الّذی تَدْخُلُ مِنْهُ أُمَّتِی » ، فَقالَ أبوبکر : یارسولَ الله ! وَدِدْتُ أنِّی کُنْتُ مَعَکَ حتّی أنْظُرَ إلَیه ، فَقالَ رسولُ الله(ص) : « أما إنَّکَ یا أبابکرٍ أولُ مَنْ یَدْخُلُ الجنَّةَ مِنْ أمَّتِی » .[۱۹]

ـ ابوهریره (رض) می گوید : پیامبر (ص) فرمود : « جبرئیل نزد من آمد و دستم را گرفت و دری از بهشت را به من نشان داد که امّت من از آن در وارد بهشت می شود ». ابوبکر گفت : ای فرستاده خدا ! دوست دارم که با تو می بودم تا اینکه آنرا ببینم . پیامبر (ص) گفت : « ای ابوبکر براستی تو اوّلین کس از امّت من هستی که وارد بهشت می شوی » .

*(۱۱) ـ عَنْ أبِی هُرَیرةَ (رض) قالَ : قالَ رسولُ اللهِ (ص) : « ما لأحَدٍ عندَنا یَدٌ إلّا وَ قَدْ کافَیْناهُ ماخَلا أبابکر، فَإنَّ لَه عندَنا یَداً یُکافِئُه اللهُ بِه یومَ القِیامَةِ وَ مانَفَعَنِی مالُ أحَدٍ قَطُّ، مانَفَعَنِی مالُ أبِی بکرٍ وَ لَوْ کُنْتُ مُتَّخِذاً خلیلاً لَأتَّخَذْتُ أبابکرٍ خلیلاً ، ألا وَ إنَّ صاحِبَکُم خلیلُ الله » .[۲۰]

ـ ابوهریره (رض) می گوید : پیامبر (ص) فرمود : « هر کس به ما احسان و نیکی کرد ، توانستیم پاداش و جواب آن را بدهیم به جز ابوبکر که نتوانستیم پاداش احسان و نیکی او را بدهیم . براستی خداوند در روز قیامت ، نیکی و احسانی را که ابوبکر به ما کرده است ، پاداش می دهد . و آن اندازه که ثروت و مال ابوبکر به من سود رساند هرگز مال و ثروت کسی به من سود نرساند . و اگر

من دوست خاصی انتخاب می کردم حتماً ابوبکر را به عنوان دوست خاص خود بر می گزیدم و آگاه باشید و بدانید که دوست و همنشین شما ، دوست خاص خداوند است » .

❋(۱۲) ـ عَنْ ابن عُمَرَ (رض) : أنّ رسولَ اللهِ (ص) قال لِأبی بکرٍ : « أنتَ صاحِبی علی الحوضِ وصاحِبی فِی الغارِ » .[۲۱]

ـ ابن عمر (عبدالله) (رض) می گوید : پیامبر (ص) به ابوبکر گفت : تو دوست و همراه من در کنار حوض کوثر هستی ، همانطوری که دوست و همراه من در غار ثور بودی .

❋(۱۳) ـ عَنْ عائشةَ (رض) قالتْ : قالَ رسولُ اللهِ (ص) : « لایَنْبَغِی لِقومٍ فِیْهم أبوبکرٍ أنْ یَؤُمَّهم غَیْرُه » .[۲۲]

ـ عائشه (رض) می گوید : پیامبر (ص) فرمود : « برای قومی که ابوبکر در بین آنهاست شایسته نیست کسی غیر از او (ابوبکر) امامت بدهد » .

❋(۱۴) ـ عَنْ عائشةَ (رض) : أنّ أبابکرٍ دَخَلَ علی رسولِ اللهِ (ص) فَقالَ : « أنتَ عَتِیقُ اللهِ مِن النَّارِ » ، فَیَوْمَئذٍ سُمِّیَ عَتِیْقاً .[۲۳]

ـ عائشه (رض) می گوید : ابوبکر نزد پیامبر (ص) آمد . پیامبر (ص) فرمود : « تو از آتش جهنم آزاد و رها هستی » . از آن روز به بعد « عتیق » نامیده شد .

❋(۱۵) ـ عَنْ أبی هُرَیْرةَ (رض) قالَ : قالَ رسولُ اللهِ (ص) : « مانَفَعَنِی مالٌ قطُّ ما نَفَعَنِی مالُ أبی بکرٍ» فَبَکی أبوبکرٍ وَ قالَ : هَلْ أنا وَ مالِی إلّا لَکَ یا رسولَ اللهِ .[۲۴]

ـ ابوهریره (رض) می گوید: پیامبر(ص) فرمود : آن طورکه ثروت و مال ابوبکر به من سود رساند هرگز مال و ثروت کسی به من سود نرساند . ابوبکر (از شنیدن این حرف) گریست و گفت : (ای پیامبر) من و مالم فقط از آن توست .

✵(١۶) ـ عَنْ أنسٍ (رض) : قيلَ يا رسولَ الله ، أيُّ النّاسِ أحبُّ إليكَ . قالَ : عائشةُ . قيلَ : من الرِّجالِ ، قالَ : أبوها .[٢٥]

_ انس بن مالک[٢٦](رض) می گوید : از پیامبر (ص) سؤال شد که از مردان و زنان چه کسی نزد تو دوست داشتنی تر است ؟ پیامبر (ص) گفت : عائشه دوست داشتنی تر است . پرسیدند از مردان کدامیک دوست داشتنی تر است ؟! پیامبر (ص) گفت : پدر عائشه (یعنی ابوبکر) دوست داشتنی تر است .

✵(١٧) ـ عَنْ عائشةَ (رض) قالتْ : إنّ رسولَ الله (ص) قالَ في مَرَضِه : « مُروا أبابكرٍ فَلْيُصَلِّ بالنَّاسِ » . قلتُ : إنَّ أبابكرٍ إذا قامَ مقامَكَ لَمْ يُسْمِعْ الناسَ من البُكاءِ ، فَمُرْ عُمَرَ فَلْيُصَلِّ بالنَّاسِ ، قُلْتُ لحفْصةَ : قُولِي لَه : إنَّ أبابكرٍ إذا قامَ مقامَكَ لَمْ يُسْمِعْ النَّاسَ من البكاءِ فَمُرْ عُمَرَ فَلْيُصَلِّ بالنَّاسِ ، فَفَعَلَتْ حَفْصةُ ، فقالَ رسولُ الله(ص) : « مَهْ إنَّكُنَّ لَأنْتُنَّ صَواحِبُ يوسفَ ، مُرُوا أبابكرٍ فَلْيُصلِّ بالنَّاسِ » .[٢٧]

_ عائشه (رض) می گوید : پیامبر (ص) در بیماری زمان وفاتش گفت : « به ابوبکر بگوئید برای مردم امامت دهد » . در پاسخ گفتم : هر گاه ابوبکر در جای تو بایستد مردم بخاطر گریه ی او صدای او را نمی شنوند پس به عمر بگو تا با مردم نماز بخواند . سپس به حفصه[٢٨] گفتم : به پیامبر (ص) بگو : ابوبکر اگر درجای تو بایستد مردم به خاطر گریه ی او صدایش را نمی شنوند پس به عمر بگو تا با مردم نماز بخواند . حفصه اینکار را انجام داد و به پیامبر (ص) گفت . پیامبر (ص) در جوابش گفت : صبر کن و حرفی نزن . براستی شما مانند یاران یوسف هستید . به ابوبکر بگوئید تا با مردم نماز بخواند .

✵(١٨) ـ عَنْ أبي الدَّرداء (رض) قالَ : كُنْتُ جالساً عنْدَ النَّبيِّ (ص) ، إذْ أقْبَلَ أبوبكرٍ آخِذاً بِطَرَفِ ثَوْبِه حَتَّى أبْدَى عَنْ رُكْبَتِه ، فَقالَ النَّبيُّ (ص) : « أمّا صاحِبُكُم

فَقَدْ غامَرَ » ، فَسَلَّمَ ، وَ قالَ يارسولَ الله إنَّه كانَ بَيْنِي وَ بَيْنَ إبْنِ الخَطّاب شيءٌ ، فأسْرَعْتُ إليه ثُمَّ نَدِمْتُ ، فَسَألْتُه أنْ يَغْفِرَ لِي فَأبَى عَلَيَّ ، فَأقْبَلْتُ إليكَ ، فَقالَ: « يَغْفِرُ اللهُ لَكَ ياأبابكر » ، ثلاثاً ، ثُمَّ إنَّ عُمَرَ نَدِمَ ، فَأتَى مَنْزِلَ أبِي بَكْرٍ فَسَألَ : أ ثَمَّ أبوبكر؟ فَقالُوا : لا ، فَأتَى إلَى النَّبِيِّ (ص) فَسَلَّمَ عَلَيه ، فَجَعَل وَجهُ النَّبِيِّ (ص) يَتَمَعَّرُ حَتَّى أشْفَقَ أبوبكر ، فَجَثَا عَلَى رُكْبَتَيْه فَقالَ : يا رسولَ الله و الله أنا كُنْتُ أظْلَمَ ، مَرَّتَين ، فَقالَ النَّبِيُّ (ص) : « إنَّ اللهَ بَعَثَنِي إلَيْكُم فَقُلْتُم : كَذَبْتَ ، وَ قالَ أبوبكر : صَدَقَ ، وَ واسانِي بِنَفْسِه وَ مالِه فَهَلْ أنْتُم تارِكُوْ لِي صاحِبِي ؟ » مَرَّتَيْنِ ، فَما أُوْذِيَ بَعْدَها .[29]

_ ابی درداء[30](رض) می گوید : در نزد پیامبر (ص) نشسته بودم ، ابوبکر آمد در حالیکه پایین لباسش را گرفته بود به طوری که زانوهایش دیده می شد . پیامبر (ص) گفت : « مسلماً دوست و رفیق شما مورد دشمنی و کینه قرار گرفته است » . پس ابوبکر سلام کرد و گفت : ای پیامبر ، بین من و پسر خطّاب (عمر) مسأله ای پیش آمد ، من نزد او رفتم و اظهار پشیمانی کردم و از او خواستم که مرا ببخشد و او از اینکار خودداری کرد در نتیجه نزد تو آمدم . پیامبر (ص) گفت : « خداوند ترا می بخشد » .و این سخن را سه بار تکرار کرد . بعد از آن عمر پشیمان شد و به خانه ابوبکر رفت و پرسید : آیا ابوبکر اینجاست ؟ گفتند : نه ، اینجا نیست . عمر نزد پیامبر (ص) آمد و به او سلام کرد . رنگ چهره پیامبر (ص) دگرگون شد تا جائیکه ابوبکر ترسید و دو زانو نشست . سپس عمر گفت : ای پیامبر ، من مورد ستم واقع شدم . (عمر) این گفته را بار دیگر تکرار کرد . پیامبر (ص) گفت : « خداوند مرا به عنوان پیامبر به سوی شما فرستاد و شما ابتدا پیامبری مرا تکذیب کردید و ابوبکر آنرا تصدیق

کرد و با جان و مالش به من کمک کرد پس چطور دوست و رفیقم را رها می کنید و تنها می گذارید ؟ » . پیامبر (ص) این سخن را دو بار تکرار کرد . از آن به بعد ابوبکر مورد اذیت و آزار واقع نشد .

✵(۱۹) ـ عَنْ عُمَرَ بنِ الخَطَّابِ (رض) يَقُوْلُ : أَمَرَنا رسولُ الله (ص) أنْ نَتَصَدَّقَ فَوافَقَ ذلک مالاً ، فَقُلْتُ : اليَوْمَ أُسْبِقُ أبابكرٍ إنْ سَبَقْتُه يَوْماً ، فَجِئْتُ بنِصْفِ مالي ، فَقالَ رسولُ اللهِ (ص) ماأبْقَيْتَ لِأهْلِکَ ؟ قُلْتُ: مِثْلَه . وَ أتَى أبوبکرٍ بِكُلِّ ما عِنْدَه ، فَقالَ يا أبابكر : ما أبْقَيْتَ لِأهْلِکَ ؟ قالَ : أبْقَيْتُ لَهم اللهَ وَ رسولَه . قُلْتُ: وَ الله لا أُسْبِقُهُ إلى شَيءٍ أبَداً .[۳۱]

ـ عمر بن خطّاب (رض) می گوید : پیامبر (ص) به ما دستور داد که مالی را در راه خدا صدقه بدهیم. من با خود گفتم : اگر روزی بخواهم بر ابوبکر در کار خیر سبقت بگیرم ، امروز است که بر ابوبکرسبقت می گیرم .در نتیجه نصف مال و ثروتم را آوردم . پیامبر (ص) فرمود : برای خانواده ات چه باقی گذاشتی ؟ گفتم : به همان اندازه ای که آوردم برای خانواده ام نیز باقی گذاشتم . ابوبکر تمام آنچه را که داشت با خودآورد . پیامبر (ص) فرمود : ای ابوبکر ، برای خانواده ات چه باقی گذاشتی ؟ ابوبکر گفت : خداوند و پیامبرش را برای خانواده ام باقی گذاشتم . با خود گفتم : هرگز نمی توانم در چیزی بر ابوبکر سبقت بگیرم .

یادداشت ها

۱ _ سورهٔ توبه (۹) ، آیهٔ ٤٠

۲ _ بخاری ، همان کتاب ، صفحات ۳۹۳ و ٦٠٦ و ٦٠٧ و ٦١٣ و ٦٦١

_ مُسلم ، همان کتاب ، ج ۱۸ ، صفحات ١٤٨ _ ١٥٠ و ۱۷۹ و ۱۸۰

۳ _ از اصحاب پیامبر (ص) است که در چهارده (١٤) جنگ علیه مخالفان اسلام شرکت داشته است و به علت سن کم نتوانست در جنگ بدر شرکت کند . وی در جنگهای جمل ، صفین و نهروان از لشکریان حضرت علی (رض) بوده است . وی به سال ۷۲ هـ . ق در کوفه وفات یافت . (عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ۱ ، ص ١٤٧)

٤ _ سراقه بن مالک بن جعشم مُکنّی به ابوسفیان ، در هنگام هجرت پیامبر (ص) به مدینه ، در راه به پیامبر (ص) رسید و از او أمان خواست و قول داد که مشرکان را از وجود پیامبر (ص) مطّلع نسازد . وی در فتح مکه ، اسلام آورد و به سال ٢٤ هـ . ق وفات یافت . (همو ، ج ۲ ، ص ۱۸)

٥ _ بخاری ، همان کتاب ، صفحات ٦١٣ و ٦٢٢ و ۸۰۰

_ مسلم ، همان کتاب ، ج ١٥ ، ص ١٤٩

_ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٥ ، ص ۲۷۸

٦ _ ثور کوهی است در مدینه و شمال اُحُد که کوچک و مُدوّر است . در آن غاری است مشهور به غار ثور که در قرآن نیز ذکر شده و پیامبر (ص) و ابوبکر (رض) از ترس مشرکان در آنجا نهان شدند . (دهخدا ، علی اکبر ، همان کتاب ، ج ٥ ، ص ۷۳۰۱)

۷ _ بخاری ، همان کتاب ، صفحات ۸۰ و ۸۱ و ٦١٣ و ٦١٥

_ مسلم ، همان کتاب ، ج ١٥ ، ص ١٥٠

_ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٥ ، صفحات ٦٠٧ و ٦٠٨ و ٦١٦ باکمی تغییر

۸ _ سعدبن مالک بن سنان که کنیهٔ وی «ابو سعید » بوده و به کنیه اش مشهور می باشد . از بزرگان اصحاب پیامبر (ص) است که از وی احادیث بسیاری روایت شده است . پدرش در جنگ اُحُد شهید شد . وی به سال ٧٤ هـ . ق در مدینه وفات یافت . (عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ۲ ، صفحات ۳۲ و ۳۳)

۹ _ بخاری ، همان کتاب ، صفحات ٦١٥ و ١٠٢١ و ١٠٥٨

_ مسلم ، همان کتاب ، ج ١٤ ، صفحات ٦٠و ٦١

_ ابی داود ، سلیمان بن الأ شعث السجستانی الأردی ، سنن ابی داود ، به همراه کتاب معالم السنن از خطابی ، اعداد و تعلیق عزّت عُبیدالدّعاس و عادل السیّد ، دارالحدیث ، سوریه ، چ ٢ ، ج ٤ ، ص ٣٤٥

١٠ _ به سال ١٠ هـ . ق در مدینه ولادت و به سال ٧٣ هـ . ق در مکه وفات یافت .از دلاوران عرب بوده که در اسلام بزرگ شد و همراه پدرش ، عمربن خطّاب به مدینه هجرت نمود . شصت (٦٠) سال در صدر اسلام مُفتی و مرجع مسلمانان بود .آخرین فرد از یاران پیامبر(ص) است که در شهر مکه وفات یافت . در کتب مختلف حدیث ، دو هزار و ششصد وسی(٢٦٣٠) حدیث از وی روایت شده است .(الزرکلی ، خیرالدین ، همان کتاب، ج ٤، ص ١٠٨)

١١ _ بخاری ، همان کتاب ، صفحات ٨١ و ٦١٤ و ١١٦٣

_ مسلم ، همان کتاب ، ج ١٥ ، صفحات ١٥٢و ١٥٣

_ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٥ ، ص ٦٠٦

_ ابن ماجه ، ابوعبدالله محمد بن یزید القزوینی ، سنن ابن ماجه ، تحقیق محمد فؤاد عبد الباقی ، دارالفکر ، بیروت ، ج ١ ، ص ٣٦

١٢ _ بخاری ، همان کتاب ، صفحات ٦١٤ و ١٢٤٣ و ١٢٦٦

_ مسلم ، همان کتاب ، ج ١٥ ، ص ١٥٤

_ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٥ ، ص ٦١٥

١٣ _ از بزرگان و سروران قریش و صحابی پیامبر (ص) است . در سال فتح مکه ، اسلام آورد . وی از راویان حدیث به شمار می رود . در سال ٥٩ هـ . ق در مدینه وفات نمود . (عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ١ ، ص ٢٢٧)

١٤ _ بخاری ، همان کتاب ، صفحات ٣٥ و ٤٧٠ با کمی تغییر و ٦١٥

_ مسلم ، همان کتاب ، ج ٧ ، صفحات ١١٦ و ١١٧

_ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٥ ، ص ٦١٤

ـ نسائی ، همان کتاب ، ج ٥ ، صفحات ٩ و ١٠ و ج ٦ ، ص ٤٨

۱۵ _ از اصحاب پیامبر (ص) است . اسمش در جاهلیت « عبدشمس » بوده که پیامبر (ص) او را « عبد الرحمن » نامیده و چون در آستیش گربه ای (هرّه) داشته ، پیامبر (ص) به او کنیه «اباهریره » را داده است . وی دارای حافظه ای قوی بوده و بیشترین حدیث را از پیامبر (ص) روایت کرده است . در فتح خیبر اسلام آورد و به دلیل اینکه در زندگی مشغلهٔ کمتری داشت بیشتر اوقات همراه پیامبر (ص) بود و در فراگیری علم و حدیث بسیار مشتاق و حریص بود . آورده اند که ابوهریره خطاب به پیامبر (ص) گفت : من سخنان زیادی از تو شنیدم ، می ترسم که آنها را فراموش کنم . پیامبر (ص) فرمود : « لباست را باز کن » . ابوهریره لباسش را باز کرد و پیامبر (ص) دستش را به آن کشید و فرمود : « آن را به بدنت ببند » . اینکار را انجام دادم و از آن زمان به بعد سخنی را فراموش نکردم . ابوهریره در هنگام محاصره خانه ی خلیفهٔ سوم ، از نگهبانان آن خانه بود . وی به سال ۵۷ هـ . ق وفات نمود . (عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ٤ ، صفحات ۲۰۰ _ ۲۰۸)

۱٦ _ مسلم ، همان کتاب ، ج ۱۵ ، ص ۱۵۵

۱۷ _ دختر ابوبکر (رض) و لقب وی «اُمّ المومنین » می باشد . در سال چهارم بعد از مبعث بدنیا آمد و در هفت سالگی به ازدواج پیامبر (ص) در آمد . وی هیجده (۱۸) ساله بود که پیامبر (ص) رحلت نمودند . عائشه زنی دانشمند ، فقیه و دارای رأ ی و نظر بود . و تنها زن پیامبر (ص) بود که در حضور ش بر پیامبر (ص) وحی نازل می شد . پدر و مادرش هر دو از مهاجرین بودند . در هنگام ازدواج با پیامبر (ص) دختر (باکره) بود . پیامبر (ص) در خانه ی عائشه قبض روح شد و در حجره ی عائشه نیز دفن شد . وی در هفده رمضان سال ۵۸ هـ . ق وفات نمود و در قبرستان بقیع دفن شد . (عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ٤ ، صفحات ۳٤۸ _ ۳۵۰)

۱۸ _ مسلم ، همان کتاب ، ج ۷ ، صفحات ۱۱٦ و ۱۱۷ و ج ۱۵ ، ص ۱۵٦

۱۹ _ ابی داود ، همان کتاب ، ج ۵ ص ٤۱

۲۰ _ ترمذی ، همان کتاب ، ج ۵ ص ٦۰۹

۲۱ _ همو ، ص ٦۱۳

۲۲ _ همو ، ص ٦۱٤

۲۳ _ همو ، ص ٦۱۲

۲٤ _ همو ، ص ٦١٦

۲۵ _ ابن ماجه ، همان کتاب ، ج ۱ ، ص ۳٦

۲٦ _ صحابی پیامبر (ص) و از خادمین وی است که به سال ۱۰ هـ . ق در مدینه متولّد شد . و از پیامبر (ص) احادیث بسیاری را روایت کرده است . آخرین صحابی پیامبر (ص) است که در بصره به سال ۹۱ هـ . ق وفات یافت . در هشت غزوه از غزوات پیامبر (ص) علیه مشرکان شرکت داشت . (الزرکلی ، خیرالدین ، همان کتاب ، ج ۲ ، صفحات ۲٤ و ۲۵)

۲۷ _ ترمذی ، همان کتاب ، ج ۵ ، صفحات ۷۰٦ و ۷۰۷

_ ابی داود ، همان کتاب ، ج ۵ ، ص ٤۷

_ ابن ماجه ، همان کتاب ، ج ۱ ، ص ۳۸

۲۸ _ ر . ک : یاداشت ش ۲۸ ، فصل اوّل همین بخش

۲۹ _ بخاری ، همان کتاب ، صفحات ٦۱٤ و ۷۹۵

۳۰ _ اسمش عُویمر بن مالک بن قیس است که با کنیه اش «ابوالدرداء» مشهور می باشد . وی صحابی پیامبر (ص) و از انصار خزرجی است . فقیه و دانشمند بود . بعد از جنگ بدر ، اسلام آورد و در بقیهٔ جنگهای پیامبر (ص) علیه مشرکان شرکت داشت . پیامبر (ص) بین او و سلمان فارسی پیمان برادری بست . وی به سال ۳۲ هـ . ق در دمشق وفات یافت . (ابن اثیر الجزری ، عزالدین ، همان کتاب ، ج ٤ ، صفحات ۱۸ و ۱۹)

۳۱ _ ترمذی ، همان کتاب ، ج ۵ ، صفحات ٦۱٤ و ٦۱۵

_ ابی داود ، همان کتاب ، ج ۲ ، ص ۳۱۳

فصل سوم :

فضایل عُمر فاروق خلیفۀ دوم

فضایل عمر فاروق خلیفهٔ دوم

*(۱) ـ عَنْ جابربنِ عَبْدالله (رض) قالَ : قالَ النَّبیُّ (ص) : « رَأَیْتُنی دَخَلْتُ الجَنَّةَ ، فإذا أنا بِالرُّمَیْصاءِ إمْرَأَةِ أبی طَلْحَةَ، وَسَمِعْتُ خَشْفَةً فَقُلْتُ : مَن هذا ؟ فَقالَ : هذا بلالٌ ، وَرَأَیْتُ قصراً بِفَنائه جاریةٌ ، قلتُ : لمَن هذا ؟ فَقالَ : لعُمرَ ، فأرَدْتُ أنْ أدْخُلَه فَأنْظُرَ الیه ، فَذَکَرْتُ غیرَتَکَ » ، فَقالَ عُمَرُ : بِأبی وأُمِّی یا رسولَ الله أ عَلیکَ أغارُ ؟ .[۱]

ـ جابربن عبدالله[۲](رض) می گوید : پیامبر(ص) فرمود : « درخواب دیدم که وارد بهشت شدم ناگهان رُمیصاء[۳]زن ابی طلحه را دیدم و صدای پایی را شنیدم . گفتم : این کیست ؟ گفت : این بلال است . و قصری را دیدم که در حیاط آن کنیزکی بود . گفتم : این از کیست ؟ گفت : از عمر است . خواستم وارد شوم و به آن نگاه کنم ، پس حساسیت و غیرت ناموسی ترا (عمر) بیاد آوردم و وارد قصر نشدم . عمر گفت : ای پیامبر ، پدر و مادرم فدای تو باد ، چطور نسبت تو حساسیت و غیرت خواهم داشت .

*(۲) ـ عَنْ عبدالله بنِ عُمَرَ (رض) : أنّ رسولَ الله (ص) قالَ : « بَیْنا أنا نائِمٌ شَرِبْتُ ـ یَعْنِی اللَّبنَ ـ حَتَّی أنْظُرَ الی الرِّیِّ یَجْرِی فِی ظُفْرِی ، أوْ فِی أظْفارِی ، ثُمَّ ناوَلْتُ عُمَرَ » ، قالوا : فَما أوَّلْتَه یا رسولَ الله ؟ قالَ : « العلمَ » .[۴]

ـ عبدالله بن عمر (رض) می گوید : پیامبر (ص) فرمود : « در خواب دیدم که شیر نوشیدم تا اینکه با تمام وجود احساس آرامش و رفع تشنگی کردم . سپس ظرف شیر را به عمر دادم تا نوشید » . (اصحاب) گفتند : ای پیامبر ، آن را به چه تعبیر نمودی ؟ پیامبر (ص) گفت : آن را به علم تعبیر نمودم .

*(۳) ـ عَنْ سَعْدِ بن أبِي وقّاص (رض) قال : إسْتَأْذَنَ عمرُ عَلى رسولِ الله (ص) وَ عندَه نسْوَةٌ من قريش يُكَلِّمْنَه وَ يَسْتَكْثِرْنَه ، عاليةً أصواتُهُنَّ عَلى صوته ، فَلَمّا إسْتَأْذَنَ عمرُ قُمْنَ فَبادرْنَ الحجابَ ، فأذنَ لَه رسولُ الله(ص)، فَدَخَلَ عمَرُ و رسولُ الله (ص) يَضْحَكُ فَقالَ عُمَرُ : أضْحَكَ اللهُ سنَّكَ يا رسولَ الله ، فَقالَ النَّبيُّ(ص) : « عَجِبْتُ مِنْ هولاءِ الّاتي كُنَّ عِنْدي ، فَلَمّا سَمِعْنَ صوتَكَ إبْتَدَرْنَ الحجابَ » ، قالَ عُمَرُ: فأنْتَ أحَقُّ أنْ يَهَبْنَ يارسولَ الله ، ثُمَّ قالَ عُمَرُ : ياعَدُوّات أنْفُسِهُنَّ ، أتَهَبْنَني ولاتَهَبْنَ رسولَ الله (ص) ؟ فَقُلْنَ : نَعَمْ ، أنْتَ أفَظُّ وأغْلَظُ مِن رسولِ الله ، فَقالَ رسولُ الله (ص) : « إيِّها يا ابنَ الخطّابِ ، وَالّذي نَفْسي بِيَدِه ما لَقيكَ الشَّيطانُ سالكاً فَجّاً قَطُّ إلاّ سَلَكَ فَجّاً غيرَ فَجِّكَ » .[5]

ـ سعد بن ابی وقّاص[6](رض) می گوید : عمر از پیامبر (ص) اجازه ی ورود خواست در حالیکه زنانی از قریش [گویا از زنان خود پیامبر بودند] در نزد پیامبر (ص) بودند و با او بلند صحبت می کردند و نفقه بیشتری می خواستند . زمانی که عمر اجازه ی ورود گرفت زنان بلند شدند و فوراً حجاب خود را مرتّب کردند . پیامبر (ص) به عمر اجازه ی ورود داد ، وقتی که عمر وارد شد پیامبر(ص) می خندید . عمر گفت : ای یامبر، خداوند همیشه تو را شاد گرداند . (چرا می خندی ؟) پیامبر (ص) گفت : « تعجب می کنم از این زنهایی که پیش من بودند ، همینکه صدای تو را شنیدند فوراً حجاب خود را مرتّب کردند » . عمر گفت: ای پیامبر ، تو شایسته تری که از تو حساب ببرند و بترسند . آنگاه عمر رو به آنان کرد و گفت : ای آنان که با نفس خود دشمن هستید ، چگونه از من می ترسید و در مقابل پیامبر (ص) اینکار را انجام نمی دهید ؟ زنان گفتند : بله ، ما می ترسیم چون تو از پیامبر(ص) خشن تر و تندخوتر هستی (پیامبر

صبور و با گذشت است) پیامبر (ص) گفت : « ای پسر خطاب ، صبر کن و حرفی نزن . قسم به کسی که جان من در دست او است ، هیچگاه شیطان با تو روبه رو نخواهد شد و در هر راهی که تو بروی شیطان از آن راه نمی رود » .

***(۴) ـ عَنْ أبِی هُریرةَ (رض) قالَ : قالَ رسولُ الله (ص) : « لَقَدْ کانَ فِیْما قَبْلَکُم مِن الاُمَمِ مُحَدَّثُونَ ، فَإنْ یَکُنْ فِی اُمَّتِی أحَدٌ فَإنَّهُ عُمَرُ » .**[۷]

ـ ابوهریره(رض) می گوید : پیامبر (ص) فرمود : « براستی در امتهای قبل از شما راستگویانی بودند و اگر در امّت من کسی با این خصلت وجود داشته باشد (که حتماً وجود دارد) همانا او عمر است » .

***(۵) ـ عَنْ أبِی سعید الخُدریِّ (رض) قالَ : سَمِعْتُ رسولَ الله (ص) یَقُولُ : « بَیْنا أنا نائِمٌ رأیْتُ النّاسَ عُرِضُوا عَلیَّ وعَلیهم قُمُصٌ ، فَمِنْها ما یَبْلُغُ الثُّدیَّ و مِنْها ما یَبْلُغُ دونَ ذلکَ ، و عُرِضَ عَلیَّ عُمَرُ وعَلیه قَمِیْصٌ إجْتَرَّهُ » ، قالوا : فَما أوَّلْتَه یا رسولَ الله ؟ قالَ : « الدِّینَ » .**[۸]

ـ ابو سعید خدری (رض) می گوید : از پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود : « در خواب دیدم که مردم را به نشان دادند و هر یک پیراهنی به تن دارند ، بعضی از این پیراهنها به علت کوتاهی به سینه آنها می رسید و بعضی دیگر کوتاهتر بود . در این هنگام عمر را دیدم پیراهنی به تن دارند که به علت بلندی ، آنرا بر روی زمین می کشد » . (اصحاب) گفتند : ای پیامبر ، آنرا به چه تعبیر نمودی ؟ پیامبر (ص) فرمود : آنرا به ایمان تعبیر نمودم .

***(۶) ـ عَنْ إبنِ عُمَرَ (رض) قالَ : لَمّا تُوُفِّیَ عبدُالله بنُ اُبَی بنُ سَلولَ ، جاءَ إبْنُه عبدُ الله بنُ عبدِ الله إلی رسولِ الله (ص) فَسَألَه أنْ یُعْطِیَه قَمِیْصَه أنْ یُکَفِّنَ فیْه أباه ، فَأعْطاه ، ثُمَّ سَألَه أنْ یُصَلِّیَ عَلیه ، فَقامَ رسولُ الله (ص) لِیُصَلِّیَ عَلیه ، فَقامَ**

عُمَرُ فأَخَذَ بِثَوْبِ رسولِ اللهِ (ص) ، فَقالَ يا رسولَ اللهِ (ص) ! أتُصَلِّي عَليه وقَدْ نَهاكَ اللهُ أنْ تُصَلِّيَ عَليه . فَقالَ رسولُ اللهِ (ص) : إنَّما خَيَّرَنِي اللهُ . فَقالَ : ❊ (إسْتَغْفِرْ لَهم أوْ لاتَسْتَغْفِرْ لَهم ، إنْ تَسْتَغْفِرْ لَهم سَبْعِينَ مَرَّةً)[9] وسَأَزِيْدُ عَلَى سَبْعِيْنَ . قالَ : إنَّه مُنافِقٌ . فَصَلَّى عَليه رسولُ اللهِ (ص) وَ أَنْزَلَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ ❊ (وَ لاتُصَلِّ عَلى أحَدٍ مِنْهم ماتَ أبَداً و لاتَقُمْ عَلى قَبْرِه)[10] [11].

ـ عبدالله بن عمر(رض) می گوید : زمانی که عبدالله بن أُبی[12](منافق معروف) فوت کرد پسرش که عبدالله نام داشت نزد پیامبر (ص) آمد و از او خواست که پیراهنش را به او بدهد تا پدرش را در آن کفن کند . پیامبر (ص) آنرا به او داد ، سپس عبدالله از پیامبر (ص) خواست که برای پدرش نماز جنازه بخواند . پیامبر (ص) برخاست تا نماز بخواند ، در این هنگام عمر برخاست و لباس پیامبر (ص) را گرفت و گفت : ای پیامبر ، چگونه بر او نماز می خوانی در حالیکه خداوند تو را از نماز خواندن بر او باز داشته است ؟ . پیامبر (ص) فرمود : خداوند مرا مخیّر کرده و فرموده است : برای آنها طلب آمرزش بکنی یا نکنی یکسان است ، اگر چه برای آنها هفتاد بار طلب آمرزش کنی خداوند آنها را نمی بخشد . و من بیشتر از هفتاد بار طلب آمرزش می کنم . عمر گفت : براستی او منافق است . پیامبر (ص) بر او نماز خواند . بعداً خداوند گرامی و بزرگ (برابر خواسته عمر) این آیه را نازل کرد که فرمود : هرگز بر هیچیک از آنها نماز جنازه نخوان و در کنار قبر آنها برای دفن کردن یا دعا نایست .

❊(۷) ـ عَنْ إبنِ عَبّاس (رض) : أنَّ النَّبيَّ قالَ : اللّهُمَّ أعِزَّ الإسلامَ بِأبي جَهْلِ بنِ هشامٍ أوْ بِعُمَرَ ، فَأَصْبَحَ فَغَدا عُمَرُ عَلى رسولِ اللهِ (ص) فَأسْلَمَ .[13]

_ ابن عباس[14](رض) می گوید : پیامبر(ص) فرمود : خدایا اسلام را بوسیله ی ابوجهل پسر هشام یا بوسیله ی عمر یاری بده و بر کفر پیروز بگردان . [دعای پیامبر با اسلام آوردن عمر مستجاب شد] پس صبحگاهان عمر نزد پیامبر(ص) آمد و اسلام آورد .

*(۸) ـ عَنْ جابرِ بنِ عبدِ الله (رض) قالَ : قالَ عُمَرُ لأبی بکرٍ : یا خَیْرَ النَّاسِ بَعْدَ رسولِ الله ، فَقالَ أبوبکر : أما إنَّکَ إنْ قُلْتَ ذاکَ فلَقَدْ سَمِعْتُ رسولَ الله (ص) یَقُولُ : ما طَلَعتِ الشَّمْسُ علَی رَجُلٍ خَیْرٍ مِنْ عُمَرَ .[15]

_ جابر بن عبدالله (رض) می گوید : عمر به ابوبکر گفت : تو بهترین شخص بعد از پیامبر (ص) هستی . ابوبکر گفت : براستی این نظر و عقیده تو است ، به تحقیق من از پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود : « خورشید بر شخصی بهتر از عمر طلوع نکرده است » .

*(۹) ـ عَنْ عُقْبَةَ بنِ عامرٍ (رض) قالَ : قالَ رسولُ الله : لَوْ کانَ بَعْدی نَبیٌّ لَکانَ عُمَرَ بنَ الخَطّاب .[16]

_ عقبه بن عامر[17](رض) می گوید : پیامبر (ص) فرمود : اگر بعد از من پیامبری باشد به تحقیق آن پیامبر ، عمر است .

*(۱۰) ـ عَنْ بریدةَ (رض) قالَ : خَرَجَ رسولُ الله (ص) فی بَعْضِ مَغازیه ، فَلَّما إنْصَرَفَ جاءَتْ جارِیَةٌ سَوْداءُ ، فَقالَتْ یا رسولَ الله : إنِّی کُنْتُ نَذَ رْتُ إنْ رَدَّکَ اللهُ صالحاً أنْ أضْرِبَ بینَ یَدیْکَ بالدُّ فِّ وَ أتَغَنَّی، فَقالَ رسولُ الله(ص) : إنْ کُنْتِ نَذَ رْتِ فَاضْرِبی وَ إلّا فَلا ، فَجَعَلَتْ تَضْرِبُ ، فَدَ خَل أبوبکرٍ وَ هِی تَضْرِبُ ، ثُمَّ دَخَلَ عَلیٌّ وَ هِی تَضْرِبُ ، ثُمَّ دَخَلَ عثمانُ وَ هِی تَضْرِبُ ، ثُمَّ دَ خَلَ عُمَرُ فَألْقَتْ الدُّفَّ تَحْتَ إسْتِها ثُمَّ قَعَدتْ علیه ، فَقالَ رسولُ الله (ص) : إنَّ الشَّیطانَ لَیَخافُ مِنْکَ

يا عُمَرُ ، إنِّي كُنْتُ جالساً وَ هِي تَضْرِبُ ، فَدَخَلَ أبوبكرٍ وَ هِي تَضْرِبُ ، ثُمَّ دَخَلَ عَلِيٌّ وَ هِي تَضْرِبُ ، ثُمَّ دَخَلَ عثمانُ وَ هِي تَضْرِبُ ، فَلَمّا دَخَلْتَ أنْتَ يا عُمَرُ أَلْقَتْ الدُّفَّ .[18]

_ بريده[19](رض) مى گويد : پيامبر (ص) براى شركت در يكى از جنگها بيرون شد . زمانيكه برگشت كنيزكى سياه نزد پيامبر (ص) آمد و گفت : اى پيامبر ، من نذركرده بودم كه اگرخداوند تو را سالم از جنگ برگرداند جلوى تو دفّ (دايره) بزنم و آواز بخوانم . پيامبر (ص) فرمود : اگر چنين نذرى كردى انجام بده و اگر نذر نكردى اينكار را نكن . پس كنيزك شروع به دفّ زدن نمود . او در حالت دفّ زدن بود كه ابوبكر و على و عثمان هر يک بطور جداگانه وارد شدند . اما زمانى كه عمر وارد شد كنيزک دفّ را پنهان كرد و روى آن نشست . پيامبر (ص) (با ديدن اين صحنه) فرمود : اى عمر ، براستى شيطان از تو مى ترسد . من در اينجا نشسته بودم و اين كنيزک مشغول دفّ زدن بود . ابوبكر وارد شد ، او باز هم دفّ مى زد .على و عثمان هم وارد شدند و او به دفّ زدنش ادامه داد . اما زمانى كه تو اى عمر آمدى او دفّ را كنارگذاشت و نزد .

✹(۱۱) ـ عَنْ أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ (رض) قالَ : قالَ رسولُ الله (ص) : « أوَّلُ مَنْ يُصافِحُه الحَقُّ عُمَرُ وَ أوَّلُ مَنْ يُسَلِّمُ عَلَيه وَ أوَّلُ مَنْ يَأْخُذُ بِيَدِه فَيُدْخِلُه الجَنَّةَ » .[20]

_ أبى بن كعب[21](رض) مى گويد : پيامبر (ص) فرمود : « عمر اوّلين كسى است كه حق او را در آغوش مى گيرد و به او مى نگرد و به او سلام مى كند و دستش را مى گيرد و او را وارد بهشت مى كند » .

✹(۱۲) ـ عَنْ عائشةَ (رض) قالَتْ : قالَ رسولُ الله (ص) : « اللَّهُمَّ أعِزَّ الإسْلامَ بِعُمَرَ بنِ الخَطّابِ خاصَّةً » .[22]

_ عائشه (رض) می گوید : پیامبر(ص) فرمود : « خدایا تنها بوسیله ی عمر بن خطاب اسلام را یاری بده و بر کفر پیروز بگردان » .

*(۱۳) ـ عَنْ أَبی ذَرٍّ (رض) قالَ : سَمِعْتُ رسولَ اللهِ (ص) يَقُولُ : « إنَّ اللهَ وَضَعَ الحَقَّ عَلى لِسانِ عُمَرَ يَقُولُ بِه » .[۲۳]

_ ابوذر[۲٤](رض) می گوید : از پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود : براستی خداوند حق را بر زبان عمر جاری کرد و اوست که حق را می گوید .

*(۱۴) ـ عَنْ أَبی هُريرةَ (رض) يَقُول : سَمِعْتُ رسولَ اللهِ (ص) يَقُولُ : « بَيْنا أنا نائِمٌ رأَيْتُنی عَلى قَلِيْب عَلَيها دَلْوٌ ، فَنَزَعْتُ مِنْها ما شاءَ اللهُ ، ثُمَّ أَخَذَها ابنُ أَبی قُحافَةَ فَنَزَعَ بِها ذَنُوْباً أَوْ ذَنُوبَيْنِ وَ فِی نَزْعِه ضَعْفٌ ، وَ اللهُ يَغْفِرُ لَهُ ضَعْفَهُ ، ثُمَّ إسْتَحالَتْ غَرباً ، فَأَخَذَها ابنُ الخَطّابِ ، فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيّاً مِن النَّاسِ يَنْزِعُ نَزْعَ عُمَرَ ، حَتَّى ضَرَبَ النَّاسُ بِعَطَنٍ » .[۲۵]

_ ابوهریره (رض) می گوید : از پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود : « در خواب دیدم بر سر چاه آبی هستم و سطلی در آن قراردارد .تا آنجائی که خواست خدا بود از آن چاه آب بیرون آوردم ، بعد از من ابوبکر آن سطل را برداشت و با کندی و زحمت یک یا دو سطل آب بیرون آورد ـ که خدا ضعف و ناتوانی او را می بخشد و ملامت را از او دور می کند ـ سپس آن سطل بزرگتر و سنگین تر شد و عمر بن خطاب آن را برداشت . در بین مردم هیچ قهرمانی را ندیده ام که بتواند مانند عمر اینطور آب از چاه بیرون بکشد به اندازه ای که مردم شترانشان را سیراب کنند ، و آنها را به محل استراحتگاه خود برگردانند » .

یادداشت ها

۱_ بخاری ، همان کتاب ، صفحات ٥٤١ و ٦١٨ و ٩٣٤ و ١٢١١
_ مسلم ، همان کتاب ، ج ١٥ ، ص ١٦٣
_ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٥ ، صفحات ٦١٩ با کمی تغییر و ٦٢٠ با کمی تغییر
_ ابن ماجه ، همان کتاب ، ج ١ ، ص ٤٠

٢ _ از اصحاب پیامبر (ص) است که احادیث بسیاری از وی روایت شده است . در نوزده (١٩) جنگ از جنگهای پیامبر (ص) علیه مشرکان شرکت کرده است . در جنگ بدر و اُحد ، پدرش مانع شرکت او شد . آخرین صحابه پیامبر (ص) است که در مدینه به سال ٧٨ هـ . ق وفات نمود . (عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ١ ، ص ٢١٤)

٣ _ کنیۀ وی «اُمّ سلیم » است که با کنیه اش مشهور می باشد . از انصار و پیشگامان مسلمان است . وی در جاهلیت ، همسر مالک بن النضر بود که از آن فرزندی به نام « أنس » بدنیا آورد که از راویان حدیث می باشد . بعد از مسلمان شدن رُمیصاء ، مالک از ناراحتی به شام رفت و در آنجا فوت کرد و رُمیصاء بعد از آن با «ابوطلحه » ازدواج کرد . ابوطلحه نیز مشرک بود که قبل از ازدواج مسلمان شد . (همو ، ج ٤ ، صفحات ٤٤١ و ٤٤٢)

٤ _ بخاری ، همان کتاب ، صفحات ١٩ و ١١٨ و ١٢٠٧ و ١٢١٢ و ١٢١٣
_ مسلم ، همان کتاب ، ج ١٥ ، ص ١٦٠
_ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٤ ، ص ٥٣٩ و ج ٥ ، ص ٦١٩

٥ _ بخاری ، همان کتاب ، صفحات ٥٤٨ و ٦١٩ و ١٠٦٢
_ مسلم ، همان کتاب ، ج ١٥ ، صفحات ١٦٤ و ١٦٥

٦ _ سعد بن مالک مشهور به سعدبن ابی وقّاص از فرماندهان مشهور اسلام است که عراق و مداین به دست او فتح شد . احادیث بسیاری از او روایت شده است . وی یکی از ده نفری است که پیامبر (ص) به آنان مژدۀ بهشت را داده است . در سن هفده (١٧) سالگی اسلام آورد . او را فارِس (قهرمان) اسلام لقب داده اند . در سال ٥٥ هـ . ق در مدینه وفات یافت . (الزرکلی ، خیرالدین ، همان کتاب ، ج ٣ ، ص ٨٧)

۷ _ بخاری ، همان کتاب ، صفحات ۵۸۵ و ٦۲۰

_ مسلم ، همان کتاب ، ج ۱۵ ، ص ١٦٦

_ ترمذی ، همان کتاب ، ج ۵ ، ص ٦۲۲

۸ _ بخاری ، همان کتاب ، صفحات ۷ و ٦۲۰ و ۱۲۰۹

_ مسلم ، همان کتاب ، ج ۱۵ ، ص ۱۵۹

_ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٤ ، ص ۵۳۹

_ نسائی ، همان کتاب ، ج ۸ ، صفحات ۱۱۳ و ١١٤

۹ _ سورهٔ توبه (۹) ، آیهٔ ۸۰

۱۰ _ سورهٔ توبه (۹) ، آیه ۸٤

۱۱ _ بخاری ، همان کتاب ، صفحات ۲۱۹ و ۸۰۱

_ مسلم ، همان کتاب ، ج ۱۵ ، صفحات ١٦٧ _ و ج ۱۷ ، صفحات ۱۲۱ و ۱۲۲

_ ترمذی ، همان کتاب ، ج ۵ ، ص ۲۷۹

_ نسائی ، همان کتاب ، ج ٤ ، صفحات ٦٧ و ٦٨

_ ابن ماجه ، همان کتاب ، ج ۱ ، صفحات ٤٨٧ و ٤٨٨

۱۲ _ در جاهلیت ، بزرگ قبیله خزرج و در اسلام ، بزرگ منافقان بود . بعد از جنگ بدر ظاهراً و از روی تقیّه اسلام آورد ولی در جنگ اُحُد به مسلمانان خیانت کرد و همراه گروهی به مدینه برگشت . این کار را در جنگ تبوک نیز تکرار کرد . پیوسته علیه پیامبر (ص) و مسلمانان شایعه پراکنی می کرد . (الزرکلی ، خیرالدین ، همان کتاب ، ج ٤ ، ص ٦٥)

۱۳ _ ترمذی ، همان کتاب ، ج ۵ ، صفحات ٦١٧ و ٦١٨

_ ابن ماجه ، همان کتاب ، ج ۱ ، ص ۳۹

١٤ _ عبد الله بن عباس بن عبد المطلب ، پسر عموی پیامبر (ص) است . از دانشمندان و فاضلان اسلامی است که در سال سوم هجری قمری در مکه متولّد شد . از پیامبر (ص) احادیث بسیاری را روایت کرده است . در زمان خلیفهٔ چهارم ، والی بصره بود . در جنگ جمل و صفین شرکت داشته و یکی از فرماندهان سپاه حضرت علی (رض) در جنگ صفین بوده است . در اواخر عمرش نابینا شد . به سال ٦٨ هـ . ق در طائف وفات یافت . (ابن اثیر الجزری ، عزالدین ، همان کتاب ، ج ۳ ، صفحات ۱۸۵ _ ۱۸۹)

۱۵ _ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٥ ، ص ٦١٨

١٦ _ همو ، ص ٦١٩

۱۷ _ صحابی مشهور پیامبر (ص) است و احادیث بسیاری از پیامبر (ص) روایت کرده است . شاعر ، فقیه ، نویسنده ، قاری قرآن و یکی از جامعان قرآن کریم بوده است . در زمان معاویه ، والی مصر بوده است . (عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ۲ ، ص ٤٨٢)

۱۸ _ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٥ ، صفحات ٦٢٠ و ٦٢١

۱۹ _ از اصحاب پیامبر (ص) است که در شانزده غزوه از غزوات پیامبر (ص) علیه مشرکان شرکت داشته است . در زمان خلیفهٔ سوم به خراسان لشکرکشی کرد . به سال ٦٣ هـ . ق در مرو وفات یافت . (عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ۱ ، ص ۱۵۰)

۲۰ _ ابن ماجه ، همان کتاب ، ج ۱ ، ص ۳۹

۲۱ _ صحابی پیامبر (ص) است که در همه جنگهای پیامبر (ص) علیه مشرکان شرکت داشت . قبل از مسلمان شدن ، از دانشمندان بزرگ یهود به حساب می آمد و زمانی که مسلمان شد ، کتابت وحی را به عهده گرفت و از کاتبان وحی بود . خلیفهٔ دوم به او لقب « سید المسلمین » داد. در زمان خلیفهٔ سوم ، از جمله کسانی بود که کار جمع آوری قرآن را به عهده گرفت . وی به سال ۲۱ هـ . ق در مدینه وفات یافت . (الزرکلی ، خیرالدین ، همان کتاب ، ج ۱ ، ص ۸۲)

۲۲ _ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٥ ، ص ٦١٧

_ ابن ماجه ، همان کتاب ، ج ۱ ، ص ۳۹

۲۳ _ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٥ ، ص ٦١٧

_ ابی داود ، همان کتاب ، ج ۳ ، ص ٣٦٥

_ ابن ماجه ، همان کتاب ، ج ۱ ، ص ٤٠

٢٤ _ جُندب بن جُناده که کنیهٔ وی «ابوذر » است . از اصحاب پیامبر (ص) و پیشگامان مسلمان است . در تقوی و صداقت لهجه شهرت دارد و احادیث بسیاری را از پیامبر (ص) روایت کرده است . بعد از وفات ابوبکر (رض) به شام رفت و تا خلافت عثمان (رض) در آنجا سکونت می کرد . تا اینکه به علت شکایت از معاویه نزد عثمان (رض) آمد ،

عثمان (رض) او را در «ربَذه» سکنی داد. وی در سال ۳۲ هـ. ق وفات یافت. (ابن اثیر الجزری، عزالدین، همان کتاب، ج ۱، صفحات ۴۰۹و ۴۱۰)

۲۵ _ بخاری، همان کتاب، صفحات ۶۱۵ _ ۶۱۸ و ۱۲۱۰ و ۱۲۱۱ و ۱۲۸۸

_ مسلم، همان کتاب، ج ۱۵، صفحات ۱۶۰ _ ۱۶۲

_ ترمذی، همان کتاب، ج ۴، ص ۵۴۱

فصل چهارم :

فضایل ابوبکر صدّیق و عُمر فاروق

فضایل ابوبکر صدّیق و عمر فاروق

❋(۱) ـ عَنْ إبنِ عَبّاسٍ (رض) قالَ : وُضِعَ عُمَرُ عَلی سَرِیرِه فَتَکَنَّفَه النَّاسُ یَدعونَ و یُصَلُّونَ قَبْلَ أنْ یُرْفَعَ وَ أنا فِیْهِم ، فَلَمْ یَرُعْنِی إلّا رجُلٌ آخِذٌ مَنْکَبِی ، فَإذا عَلِیٌّ بنُ أبِی طالبٍ ، فَتَرَحَّمَ عَلَی عُمَرَ وَ قالَ : ما خَلَّفْتَ أحَداً أحَبَّ إلیَّ أنْ ألْقَی اللّهَ بِمِثْلِ عَمَلِه مِنْکَ ، وَ ایْمُ اللّه ! إنْ کُنْتُ لَأظُنُّ أنْ یَجْعَلَکَ اللّهُ معَ صاحِبَیْکَ ، و حَسِبْتُ أنِّی کُنْتُ کَثِیراً أسْمَعُ النَّبِیَّ (ص) یَقُولُ : « ذَهَبْتُ أنا و أبوبکرٍ و عُمَرُ ، وَ دَخَلْتُ أنا و أبوبکرٍ وَ عُمَرُ ، وَ خَرَجْتُ أنا وَ أبوبکرٍ وَ عُمَرُ » .[۱]

ـ ابن عباس (رض) می گوید : جنازه ی عمر را قبل از دفن برای غسل بر تختخواب قرار دادند . مردم قبل از اینکه جنازه اش را بردارند ، دورش جمع شدند و برایش دعا می کردند و نماز میّت می خواندند . من نیز در بین مردم بودم ناگهان مردی شانه ام را گرفت و من ترسیدم . چون نگاه کردم دیدم علی است . علی برای عمر طلب مغفرت و رحمت کرد و گفت : کسی را پشت سر خود باقی نگذاشتی که نزد من از تو دوست داشتنی تر باشد و با عملی مثل عمل تو به دیدار خدا مشرّف شود . به خدا قسم من می دانستم که خداوند تو را به دو رفیقت ، (پیامبر(ص) و ابوبکر) ملحق می نماید . چرا که من از پیامبر(ص) بسیار شنیدم که می فرمود : « من و ابوبکر و عمر با هم به فلان جا رفتیم و با هم به فلان جا وارد شدیم و با هم از فلان جا بیرون شدیم » . (یعنی ما با هم رفیق هستیم و نسبت به هم محبّت داریم) .

✵(۲) ـ عَنْ عَمْروبنِ العاصِ (رض) : أنَّ النَّبیَّ (ص) بَعَثَهُ عَلَی جَیْشِ ذاتِ السَّلاسِلِ ، فأَتَیْتُه فَقُلْتُ : أیُّ النَّاسِ أحَبُّ إلیکَ ؟ قالَ : « عائشةُ » ، فَقُلْتُ : مِن الرِّجالِ ؟ فَقالَ :« أبوها »، فَقُلْتُ :ثُمَّ مَن؟ قالَ : « ثُمَّ عُمَرُبنُ الخطّاب » ، فَعَدَّ رِجالاً .[۲]

_ عمرو بن عاص[۳](رض) می گوید : پیامبر(ص) در جنگ ذات السلاسل[٤]مرا به عنوان فرمانده ی لشکرتعیین نمود و به جنگ فرستاد .زمانی که نزد پیامبر(ص) برگشتم از او پرسیدم : چه کسی نزد تو دوست داشتنی تر است؟پیامبر(ص) فرمود : عائشه .گفتم : در بین مردان کدامیک دوست داشتنی تراست ؟پیامبر(ص) فرمود : پدر عائشه (ابوبکر) دوست داشتنی تر است . گفتم : بعد از او چه کسی است ؟ پیامبر (ص) فرمود : بعد از آن عمر بن خطاب دوست داشتنی تر است . و همین طور چند نفر دیگر را ذکر کرد .

✵(۳) ـ عَنْ أبِی هُریرةَ (رض) قالَ : سَمِعْتُ رسولَ اللهِ (ص) یَقُولُ : « بَیْنَما راعٍ فِی غَنَمِهِ عَدَا عَلیه الذِّئبُ فَأخَذَ مِنْها شاةً فَطَلَبَه الرَّاعِی ، فَألْتَفَتْ إلیهِ الذِّئبُ فقالَ : مَن لَها یَوْمَ السَّبُعِ یَوْمَ لَیْسَ لَها راعٍ غَیْرِی؟ و بَیْنَما رَجُلٌ یَسُوْقُ بَقَرَةً قَدحَمَلَ عَلیها فَألْتَفَتَتْ إلیه فَکَلَّمَتْه فقالَتْ : « إنّی لَمْ أُخْلَقْ لِهذا ، لکنِّی خُلِقْتُ لِلْحَرْثِ » ، فَقالَ النَّاسُ : سُبْحانَ الله ! فَقالَ النَّبیُّ (ص) : « فَإنِّی أُوْمِنُ بِذلکَ وَ أبوبکرٍ وَ عُمَرُ » .[۵]

_ ابو هریره (رض) می گوید : از پیامبر(ص) شنیدم که می فرمود : « چوپانی با گوسفندانش بود ، هنگام صبح گرگی آمد و گوسفندی را از گله ربود . چوپان به دنبال گرگ دوید . گرگ رو به چوپان کرد و گفت : چه کسی آن را نجات می دهد در آن روزی که درنده ها تسلّط یابند و جز من ، چوپان و نگهبان دیگری برایش نباشد ؟.

(همچنین پیامبر (ص) فرمودند) : مردی گاوی را به دنبال خود می کشید و بر روی آن باری را نیز حمل می کرد . گاو رو به مرد کرد و گفت : من برای چنین کاری آفریده نشده ام . بلکه برای کشت و زرع آفریده شدم . مردم (به عنوان تعجب از اینکه حیوان سخن می گوید) گفتند : سبحانَ الله ! پیامبر (ص) فرمود : « من به سخن گفتن حیوانات ایمان دارم و ابوبکر و عمر هم به آن ایمان دارند » .

✻(۴) ـ عَنْ أبِی سعید (رض) قالَ : قالَ رسولُ الله (ص) : « إنَّ أهْلَ الدَّرَجاتِ العُلَى لَيَراهُمْ مَنْ تَحْتَهم كَما تَرَوْنَ النَّجْمَ الطَّالِعَ فِي أُفُقِ السَّماءِ وَ إنّ أبابكرٍ وَ عُمَرَ مِنْهم وَ أنْعُمَاً » .[۶]

ـ ابوسعید (خُدری) (رض) می گوید : پیامبر (ص) فرمود : « خداوند به آنانی که دارای مقامهای بلند و عالی هستند ، کسانی را که مقامی پایین تر از آنها دارند نشان می دهد ، همان طوری که ستاره ی فروزان را واضح و آشکار در آسمان می بینید . ابوبکر و عمر نیز از جمله ی این عالی مقامها و برجستگان هستند که بطرف بهشت می روند و وارد بهشت می شوند » .

✻(۵) ـ عَنْ حُذيفةَ (رض) قالَ : كُنَّا جُلُوساً عِنْدَ النَّبيِّ (ص) فَقالَ : إنِّی لاأدْرِی ما بَقائِي فِيْكم ، فَاقْتَدُوا بِاللَّذَيْنِ مِنْ بَعْدِي وَ أشارَ إلى أبِی بكرٍ وَ عُمَرَ .[۷]

ـ حذیفه[۸](رض) می گوید : در نزد پیامبر (ص) نشسته بودیم که فرمودند : « من نمی دانم تا چه زمانی در کنار شما می باشم و چقدر عمْر خواهم کرد . اگر زمانی از این دنیا رفتم بعد از من به ابوبکر و عمر اقتدا کنید » .

✱(۶) ـ عَنْ عَلِیٍّ بنِ أبی طالبٍ (رض) قالَ : کُنْتُ مَعَ رسولِ الله (ص) إذْ طَلَعَ أبوبکرٍ وَ عُمَرُ ، فَقالَ رسولُ الله (ص) : هذانِ سَیِّدا کُهُولِ أهْلِ الجَنَّةِ مِن الأوَّلِیْنَ وَ الآخِرِیْنَ إلاّ النَّبِیِّیْنَ وَ المُرْسَلِیْنَ ، یا عَلِیُّ لاتُخْبِرْهُما .[۹]

ـ علی بن ابیطالب (رض) می گوید : با پیامبر (ص) بودم که ابوبکر و عمر آمدند . پیامبر (ص) فرمود : « این دو (ابوبکر و عمر) سروران و بزرگان افراد میانسالی هستند که از ابتدای خلقت و یا بعداً وارد بهشت می شوند البته پیامبران ورسولان شامل آنها نمی باشند » . ای علی ، آن دو را از این موضوع مطّلع نکن .

✱(۷) ـ عَنْ إبْنِ عُمَرَ (رض) : أنَّ رسولَ الله (ص) خَرَجَ ذاتَ یومٍ وَدَخَلَ المَسْجِدَ وَ أبوبکرٍ وَ عُمَرُ ، أحَدُهما عَنْ یَمِیْنِه وَ الآخَرُ عَنْ شَمالِه وَ هُوَ آخذٌ بِأیْدِیْهِما وَ قالَ : « هَکذا نُبْعَثُ یَوْمَ القیامَه » .[۱۰]

ـ عبدالله بن عمر (رض) می گوید : پیامبر (ص) روزی به همراه ابوبکرو عمر وارد مسجد شدند . یکی از آن دو (ابوبکر و عمر) در سمت راست پیامبر (ص) و دیگری در سمت چپ پیامبر (ص) بود و پیامبر (ص) دست آن دو را گرفته بود و فرمود : « ما در روز قیامت اینچنین با هم بر انگیخته می شویم » .

✱(۸) ـ عَنْ أبی سعیدِ الخُدَری (رض) قالَ : قالَ رسولُ الله (ص) : « ما مِنْ نَبِیٍّ إلّا لَه وَزِیْرانِ مِنْ أهْلِ السَّماءِ وَ وزیرانِ مِنْ أهْلِ الأرْضِ ، فَأمّا وزِیْرایَ مِنْ أهْلِ السَّماءِ فَجِبْرَئِیْلُ وَ مِیْکائِیلُ ، وَ أمّا وزِیْرایَ مِن أهْلِ الأرْضِ فَأبوبکرٍ وَ عُمَرُ » .[۱۱]

ـ ابوسعید خدری (رض) می گوید : پیامبر (ص) فرمود : هر پیامبری دو وزیر آسمانی (از اهل آسمان) و دو وزیر زمینی (از اهل زمین) دارد . جبرئیل و میکائیل دو وزیر آسمانی من هستند ، و ابوبکر و عمر دو وزیر زمینی من هستند .

✸(٩) ـ عَنْ أبی هُرَیْرةَ (رض) قالَ : قالَ رسولُ اللهِ (ص) : « نِعْمَ الرَّجُلُ أبوبکرٍ ، نِعْمَ الرَّجُلُ عُمَرُ، نِعْمَ الرَّجُلُ أبوعُبَیْدَةَ بنُ الجَرّاحِ وَ ... » .[١٢]

ـ ابوهریره (رض) می گوید : پیامبر (ص) فرمود : « ابوبکر چه مرد خوبی است . عمر چه مرد خوبی است . ابوعبیده بن جرّاح چه مرد خوبی است و ... .

یادداشت ها

۱ _ بخاری ، همان کتاب ، صفحات ٦١٨ و ٦١٩

_ مسلم ، همان کتاب ، ج ١٥ ، ص ١٥٨

_ ابن ماجه ، همان کتاب ، ج ۱ ، صفحات ۳۷ و ۳۸

۲ _ بخاری ، همان کتاب ، ج ۱ ، صفحات ٦١٤ و ٧٣٨

_ مسلم ، همان کتاب ، ج ١٥ ، ص ١٥٣

_ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٥ ، ص ٧٠٦

۳ _ از قبیلهٔ قریش و یکی از سیاستمداران بزرگ عرب به حساب می آمد . در ایام جاهلیت از مخالفین سرسخت اسلام بود . در زمان پیامبر (ص) ، فرماندهی لشکر « ذات السلاسل » به وی واگذار شد . در روزگار عمر ، خلیفهٔ دوم از فرماندهان سپاه شام بود و امارت فلسطین و مصر به وی واگذار گردید ولی در زمان خلافت عثمان (رض) از امارت عزل شد . در اختلاف حضرت علی (رض) و معاویه ، از طرفداران معاویه بود . احادیث بسیاری از وی روایت شده است . (الزرکلی ، خیرالدین ، همان کتاب ، ج ٥ ، ص ٢٤٨)

٤ _ نام مکانی است در شام که در سال هشتم هجری پیامبر (ص) لشکری را برای تسخیر آن فرستاد که فرمانده ی آن « عمروبن عاص » بود و این جنگ به نام « غزوهٔ ذات السلاسل یا ذات السلسل » نامیده شده است . (دهخدا ، علی اکبر ، همان کتاب ، ج ٥ ، ص ١١٤٦٩)

٥ _ بخاری ، همان کتاب ، صفحات ٣٧٣ و ٥٨٥ و ٦١٥ و ٦٢٠

_ مسلم ، همان کتاب ، ج ١٥ ، صفحات ١٥٦ و ١٥٧

_ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٥ ، صفحات ٦١٥ با کمی تغییر و ٦٢٣ با کمی تغییر

٦ _ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٥ ، ص ٦٠٧

_ ابی داود ، همان کتاب ، ج ٤ ، ص ٢٨٧

_ ابن ماجه ، همان کتاب ، ج ۱ ، ص ۳۷

۷ _ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٥ ، صفحات ٦٠٩و ٦١٠

_ ابن ماجه ، همان کتاب ، ج ۱ ، ص ۳۷

۸ _ صحابی پیامبر(ص) است . همراه پیامبر (ص) در غزوهٔ اُحد حاضر شد و در این غزوه پدرش را کشت . وی را صاحب سرِّ رسول الله در شناخت منافقان لقب داده اند ، به طوری که در زمان خلیفهٔ دوم ، هرگاه می خواستند بر کسی نماز جنازه بخوانند از وی در این مورد سوال می کردند . در جنگ نهاوند شرکت داشت و پس از کشته شدن نعمان بن مقرن (امیر لشکر) ، امارت لشکر را به عهده دار شد و شهرهای همدان ، دینور و ری توسط او به تصرف مسلمانان در آمد . وی به سال ٣٦ هـ . ق وفات نمود . (ابن اثیر الجزری ، عزالدین ، همان کتاب ، ج ١ ، صفحات ٥٣٢ و ٥٣٣)

۹ _ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٥ ، صفحات ٦١٠ و ٦١١

_ ابن ماجه ، همان کتاب ، ج ١ ، صفحات ٣٦ و ٣٧

۱۰ _ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٥ ، ص ٦١٢

_ ابن ماجه ، همان کتاب ، ج ١ ، ص ٣٨

۱۱ _ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٥ ، ص ٦١٦

۱۲ _ همو ، ص ٦٦٦

۱۳ _ عامر بن عبدالله بن جراَح که کنیهٔ وی « ابوعبیده » است و به کنیهٔاش مشهور می باشد . از پیشگامان مسلمان و یکی از ده نفری است که پیامبر (ص) مژدهٔ بهشتی بودنشان را داده است . در همهٔ جنگهای پیامبر (ص) علیه مشرکان شرکت داشته و یکی از فرماندهان بزرگ سپاه اسلام بوده است . پیامبر (ص) به او لقب « امین امّت » را داده است . در زمان خلیفهٔ اوّل و دوم به هنگام فتح شام ، امیر لشکر اسلام بود . وی به سال ١٨ هـ . ق به علت مرض طاعون در شام وفات نمود . (عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ٢ ، صفحات ٢٤٣ _ ٢٤٥)

فصل پنجم :

فضایل عثمان ذوالنُّورین خلیفهٔ سوم

فضایل عثمان ذوالنّورین خلیفهٔ سوم

* (۱) ـ عَنْ عثمانَ ـ هُو إبنُ مَوْهب ـ قالَ : جاءَ رَجُلٌ مِنْ أهْلِ مصْرَ وَ حَجَّ البَیْتَ فَرَأَی قَوْمَاً جُلُوْسَاً ، فَقالَ : مَنْ هولاءِ القَوْمُ ؟ قالُوْا : هولاءِ قُرَیْشٌ ، قالَ : فَمَنْ الشَّیْخُ فِیْهِم ؟ قالُوْا : عَبْدُالله بْنُ عُمَرَ ، قالَ :یا ابْنَ عُمَرَ ، إنِّی سائلُکَ عَنْ شَیْءٍ فَحَدِّثْنِی عَنْه ، هَلْ تَعْلَمُ أنَّ عُثْمانَ فَرَّ یَوْمَ اُحُد ؟ قالَ : نَعَمْ ، فَقالَ : تَعْلَمُ أنَّهُ تَغَیَّبَ عَنْ بَدْرٍ وَ لَمْ یَشْهَدْ ؟ قالَ : نَعَمْ ، قالَ الرَّجُلُ : هَلْ تَعْلَمُ أنَّهُ تَغَیَّبَ عَنْ بَیْعَةِ الرِّضْوانِ فَلَمْ یَشْهَدْها ؟ قالَ : نَعَمْ ، قالَ : اللهُ أکْبَرُ ، قالَ إبْنُ عُمَرَ : تَعالَ اُبَیِّنُ لَکَ ، أمّا فِرارُهُ یَوْمَ اُحُد ، فَأَشْهَدُ أنَّ اللهَ عَفا عَنْهُ وَ غَفَرَ لَهُ ، وَ أمّا تُغَیُّبُهُ عَنْ بَدْرٍ فَإنَّهُ کانَ تَحْتَهُ بِنْتُ رسولِ اللهِ (ص) وَ کانَتْ مَرِیْضَةً ، فَقالَ لَهُ رسولُ اللهِ (ص) : « إنَّ لَکَ أجْرَ رَجُلٍ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْراً وَ سَهْمَهُ » . وَ أمّا تُغَیُّبُهُ عَنْ بَیْعَةِ الرِّضْوانِ فَلَوْ کانَ أحَدٌ أعَزَّ بِبَطْنِ مَکَّةَ مِنْ عُثْمانَ لَبَعَثَهُ مَکانَهُ ، فَبَعَثَ رسولُ اللهِ(ص) عُثْمانَ وَ کانَتْ بَیْعَةُ الرِّضْوانِ بَعْدَ ما ذَهَبَ عُثْمانُ إلی مَکَّةَ ، فَقالَ رسولُ اللهِ (ص) بِیَدِهِ الیُمْنَی : « هذه یَدُ عُثْمانَ » ، فَضَرَبَ بِها عَلَی یَدِه فَقالَ : « هذه لِعُثْمانَ » . فَقالَ لَهُ إبْنُ عُمَرَ : إذْهَبْ بِها ألْآنَ مَعَکَ .[1]

ـ عثمان بن موهب[2](رض) می گوید : مردی مصری به حج رفت و در هنگام انجام مراسم حج گروهی را نشسته دید . گفت : اینها ازچه قومی هستند؟ گفتند : اینها از قبیله قریش هستند . گفت : بزرگ آنها کیست؟ در جواب گفتند : عبدالله پسر عمر بزرگ آنها است . مرد گفت : ای پسر عمر ، من در باره ی چیزی از تو سؤال می کنم ، جوابم را بده . آیا می دانی که عثمان از جنگ اُحد فرار کرد و در آن حاضر نشد؟ عبدالله بن عمر گفت : بله ، می دانم . مرد گفت : حتماً می دانی که در جنگ بدر نیز حضور نداشت ؟ عبدالله بن عمر گفت : بله ،

می دانم . مرد گفت : می دانی که در بیعت الرّضوان[۳] هم غائب بود و حضور نداشت ؟ عبدالله بن عمر گفت : بله ، همینطور است . مرد گفت : خدا بزرگ است . ابن عمر گفت : بیا تا موضوع را برایت تعریف کنم و تو را از ماجرا آگاه کنم . من شهادت می دهم که خداوند او را از اینکه درجنگ اُحد شرکت نکرده ، بخشیده است . و امّا علّت اینکه در جنگ بدر حاضر نشد ، این بود که دختر پیامبر(ص) ، همسر عثمان(رقیّه[۴]) مریض بود و عثمان مواظبت و پرستاری دختر پیامبر (ص) را به عهده داشت . پیامبر(ص) نیز در این باره به عثمان فرموده است که : « تو به اندازه ی شخصی که در جنگ بدر شرکت کرده ، پاداش و سهم داری » . امّا در مورد غائب بودن او در بیعت الرّضوان ، بدان که اگر شخصی از صحابه نسبت به عثمان در مکّه گرامی تر و با اصل و نسب تر می بود حتماً پیامبر (ص) او را به جای عثمان می فرستاد . در نتیجه پیامبر (ص) عثمان را فرستاد و بیعت الرّضوان بعد از رفتن عثمان به مکه (اینکه با قریش گفتگو کند تا قریش به مسلمانانی که قصد زیارت کعبه را داشتند اجازه دهد به مکّه وارد شوند) انجام پذیرفت . در هنگام بیعت الرّضوان پیامبر (ص) دست راستش را به جای دست عثمان در نظر گرفت و با دست دیگرش بر روی آن زد و فرمود : « این از آنِ عثمان است » . (با این کار ، عثمان نیز در بیعت الرّضوان شریک شد) و در پایان عبدالله بن عمر به آن مرد گفت : اینها در ذهنت باشد تا نسبت به عثمان شکّی به دل راه ندهی .

***(۲) ـ عَنْ عائِشَةَ (رض) قالَتْ : کانَ رسولُ الله (ص) مُضْطَجِعاً فی بَیْتی کاشِفاً عَنْ فَخِذَیْه أوْ ساقَیْه ، فَإسْتَأْذَنَ أبوبکرٍ فَأذِنَ لَهُ وَ هُوَ عَلَی تلْکَ الحالِ ، فَتَحَدَّثَ ، ثُمَّ إسْتَأْذَنَ عُمَرُ فَأذِنَ لَهُ وَ هُوَ کَذلکَ ، فَتَحَدَّثَ ، ثُمَّ إسْتَأْذَنَ عُثْمانُ فَجَلَسَ رسولُ الله (ص) وَ سَوَّی ثِیابَهُ ، فَلَمّا خَرَجَ ، قُلْتُ : دَخَلَ أبوبکرٍ فَلَمْ تَهْتَشَّ لَهُ وَ لَمْ تُبالِه ، ثُمَّ**

دَخَلَ عُمَرُ فَلَمْ تَهْتَشَّ لَهُ وَ لَمْ تُباله ، ثُمَّ دَخَلَ عُثْمانُ فَجَلَسْتَ وَ سَوَّيْتَ ثيابَکَ .
فَقالَ : أ لاأسْتَحِيْي مِنْ رَجُلٍ تَسْتَحِيْي مِنْهُ المَلائِكَةُ .[5]

_ عائشه (رض) می گوید : پیامبر (ص) در خانه ام به پهلو دراز کشیده بود درحالیکه دو ساق پایش برهنه بود ، در این هنگام ابوبکر اجازه ی حضور خواست و پیامبر (ص) با همان حالت به او اجازه ی ورود داد و با او به گفتگو پرداخت . عمر نیز در همان حالت از پیامبر(ص) اجازه ی حضور خواست ، پیامبر(ص) به او نیز اجازه ی ورود داد و با او گفتگو کرد . چون عثمان خواست وارد شود پیامبر(ص) نشست و لباسش را مرتّب کرد . زمانی که عثمان بیرون شد به پیامبر(ص) گفتم : زمانی که ابوبکر وارد شد ، حالت خود را عوض نکردی و وقتی که عمر نیز وارد شد ، عکس العملی نشان ندادی و به همان حالت بودی . امّا زمانی که عثمان وارد شد ، نشستی و لباست را مرتّب کردی . پیامبر(ص) فرمود : « چطور از شخصی که فرشتگان از او شرم و حیا می کنند من شرم و حیا نکنم » .

*۳) ـ عَنْ أبِی عَبْدالرَّحْمَنِ السَّلْمِیِّ (رض) قالَ : لَمَّا حُصِرَ عُثْمانُ أشْرَفَ عَلَیْهِم فَوْقَ دارِه ، ثُمَّ قالَ : أذَكِّرُكُمْ بِالله هَلْ تَعْلَمُوْنَ أنَّ حراءَ حِیْنَ إنْتَفَضَ قالَ رسولُ الله (ص) : « اُثْبُتْ حِراءُ فَلَیْسَ عَلَیْکَ إلّا نَبِیٌّ أوْ صِدِّیْقٌ أوْ شهیدٌ » ؟ قالُوْا : نَعَمْ . قالَ : أُذَكِّرُكُمْ بِالله هَلْ تَعْلَمُوْنَ أنَّ رسولَ الله (ص) قالَ فِی جَیْشِ العُسْرَةِ : مَنْ یُنْفِقُ نَفَقَةً مُتَقَبَّلَةً وَ النَّاسُ مُجْهَدُوْنَ مُعْسِرُوْنَ ، فَجَهَّزْتُ ذلکَ الجَیْشَ ؟ قالُوْا : نَعَمْ ، ثُمَّ قالَ : أذَكِّرُكُمْ بِالله هَلْ تَعْلَمُوْنَ أنَّ بِئْرَ رُوْمَةَ لَمْ یَكُنْ یَشْرَبُ مِنْها أحَدٌ إلّا بِثَمَنٍ فَابْتَعْتُها فَجَعَلْتُها لِلْغَنِیِّ وَ الفَقِیْرِ وَ إبْنِ السَّبِیْلِ ؟ قالُوْا : أللهُمَّ نَعَمْ ، وَ أشْیاءُ عَدَّدَها .[6]

_ ابو عبدالرحمن سلمی[7](رض) می گوید : زمانی که عثمان بوسیله ی مخالفانش محاصره شد بر پشت بام خانه اش رفت و خطاب به آنها گفت : خدا را در نظر بگیرید ، آیا نمی دانید زمانی که پیامبر (ص) بالای کوه حرا[8]بود وکوه حرا به حرکت در آمد پیامبر (ص) خطاب به کوه حرا گفت : « ای کوه حرا ، ثابت باش و تکان نخور ، چرا که بر روی تو یک پیامبر(محمّد) و یک راستگو (ابوبکر) و یک شهید (عثمان) می باشد » . مردم گفتند : بله ، می دانیم . عثمان گفت : خدا را نظر بگیرید ، آیا نمی دانید که پیامبر(ص) در جیش العُسْره (جنگ تبوک) فرمود : « چه کسی نفقه ای از روی رضایت می دهد و به سپاه اسلام کمک می کند ؟ » در حالیکه مردم (لشکریان اسلام) خسته و تنگدست بودند . پس من آن لشکر را از سرمایه خودم مجهّز کردم و احتیاجات آنها را برآورده کردم . مردم گفتند : بله ، می دانیم . پس عثمان گفت : خدا را در نظر بگیرید ، آیا نمی دانید که مردم فقط با دادن پول می توانستند از آب چاه رومه[9] استفاده کنند و من آن چاه را با سرمایه خود خریدم و آن را در اختیار ثروتمند و فقیر و مسافر قرار دادم ؟ مردم گفتند : بله ، می دانیم . و عثمان موارد دیگری را نیز برایشان یاد آوری کرد .

❋(۴) ـ عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ خَبّاب (رض) قالَ : شَهِدْتُ النَّبِيَّ (ص) وَهُوَ يَحُثُّ عَلَى جَيْشِ العُسْرَةِ فَقامَ عُثْمانُ بْنُ عَفَّانَ فَقالَ : يارسولَ الله ، عَلَيَّ مائةُ بَعيرٍ بِأَحْلاسِها وَ أَقْتَابِها فِي سَبِيْلِ الله ، ثُمَّ حَضَّ عَلَى الجَيْشِ فَقامَ عُثْمانُ بْنُ عَفَّانَ فَقالَ : يارسولَ الله عَلَيَّ مائتا بَعيرٍ بِأَحْلاسِها وَ أَقْتابِها فِي سَبِيْلِ الله ، ثُمَّ حَضَّ عَلَى الجَيْشِ فَقامَ عُثْمانُ بْنُ عَفَّانَ فَقالَ : يارسولَ الله ، لله عَلَيَّ ثَلثُلمائة بَعيرٍ بِأَحْلاسِها وَ أَقْتابِها فِي سَبِيْلِ الله، فَأَنا

رَأَیْتُ رسولَ الله (ص) یَنْزِلُ عَنْ المِنْبَرِ وَ هُوَ یَقُولُ : مَا عَلَی عُثْمانَ مَا عَمِلَ بَعْدَ هَذِهِ ، مَا عَلَی عُثْمانَ مَا عَمِلَ بَعْدَ هَذِهِ .[10]

_ عبدالرحمن بن خبّاب[11](رض) می گوید : پیامبر(ص) را دیدم که مردم را برای کمک به لشکر اسلام در جنگ تبوک تشویق می کرد و از آنها کمک می خواست . در این هنگام عثمان بن عفّان برخاست و گفت : ای پیامبر ، من یکصد شتر را با متعلقات و امکاناتش (روانداز و زین و خورجین و ...) در راه خدا می دهم . پیامبر(ص) بار دیگر مردم را برای کمک تشویق کرد. این بار نیز عثمان بن عفّان برخاست و گفت : ای پیامبر ، من دویست شتر را با متعلقات و امکاناتش در راه خدا میدهم . پیامبر(ص) برای بار سوّم سخن خود را تکرارکرد . این بار نیز عثمان بن عفّان برخاست و گفت : ای پیامبر ، به خدا قسم من سیصد شتر را با متعلقات و امکاناتش در راه خدا می دهم . در این هنگام پیامبر(ص) را دیدم که از منبر پایین می آمد و می فرمود : « از امروز به بعد عثمان هر کاری انجام بدهد هیچ ملامت و گناهی بر او نیست » . پیامبر(ص) این گفته را دو بار تکرار کرد .

✻(۵) ـ عَنْ جابر (رض) قالَ : أُتِیَ رسولَ الله (ص) بِجِنازَةِ رَجُلٍ یُصَلِّی عَلَیه فَلَمْ یُصَلِّ عَلَیْه فَقِیْلَ یا رسولَ الله ، مَارأَیْناکَ تَرَکْتَ الصَّلاةَ عَلَی أحَدٍ قَبْلَ هَذا !؟ قالَ : « إنَّهُ کانَ یَبْغُضُ عُثْمانَ فَأبْغَضَهُ اللهُ » .[12]

_ جابر بن عبدالله (رض) می گوید : از پیامبر(ص) خواستند که نماز جنازه ی مردی را بخواند ، پیامبر (ص) این کار را انجام نداد و نماز جنازه اش را نخواند . به پیامبر(ص) گفتند : ای پیامبر ، ما قبل از این ندیدیم که تو برای کسی نمازه

جنازه نخوانی . پیامبر(ص) در جواب فرمودند : « او دشمن عثمان بود و از عثمان بدش می آمد در نتیجه خداوند او را مورد بغض و نفرت قرار داد » .

***(۶) ـ عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ (رض) : أَنَّ رسولَ اللهِ (ص) قالَ : « لِکُلِّ نَبِیٍّ رَفِیْقٌ فِی الجَنَّةِ وَ رَفِیْقِی فِیْها عُثْمانُ بْنُ عَفَّانَ » .[۱۳]**

ـ ابوهریره (رض) می گوید : پیامبر(ص) فرمود : « هرپیامبری دربهشت دوست و همنشینی دارد .دوست وهمنشین من دربهشت عثمان بن عفّان است » .

***(۷) ـ عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ (رض) : أَنَّ النَّبِیَّ (ص) لَقِیَ عُثْمانَ عِنْدَ بابِ المَسْجِدِ فَقالَ : « یا عُثْمانُ هَذا جِبْرَئِیْلُ أَخْبَرَنِی أَنَّ اللهَ قَدْ زَوَّجَکَ أُمَّ کُلْثُومٍ بِمِثْلِ صِداقِ رُقَیَّةَ عَنْ مِثْلِ صُحْبَتِها » .[۱۴]**

ـ ابوهریره (رض) می گوید : پیامبر(ص) در کنارِ درِ مسجد به عثمان رسید و به او فرمود : « ای عثمان ، جبرئیل به من خبر داده است که خداوند اُم کلثوم[۱۵] را (دختر پیامبر) با مهریه و شیوه ی زندگی ای که با رقیّه[۱۶] (دختر پیامبر) داشتی ، به ازدواج تو در آورده است » .

***(۸) ـ عَنْ کَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ (رض) قالَ : ذَکَرَ رسولُ اللهِ (ص) فِتْنَةً فَقَرَّبَها فَمَرَّ رَجُلٌ مُقَنَّعٌ رَأْسَهُ فَقالَ رسولُ اللهِ (ص) هَذا یَوْمَئِذ عَلَى الهُدَى فَوَثَبْتُ فَأَخَذْتُ بِضَبْعَیْ عُثْمانَ ثُمَّ إسْتَقْبَلْتُ رسولَ اللهِ (ص) فَقُلْتُ : هَذا ، قالَ : هَذا .[۱۶]**

ـ کعب بن عُجره[۱۷] (رض) می گوید : پیامبر(ص) از آشوب و بلائی که بزودی اتفاق می افتد ، صحبت کرد . در این هنگام مردی که سرش را با پارچه ای پوشانده بود و پارچه دراطراف دوشش آویزان بود از آنجا عبور کرد . پیامبر(ص) فرمود : « این شخص در آن روز برحق است » .من از جای خود بلند شدم (پریدم) و دو پهلوی عثمان را گرفتم و به طرف پیامبر(ص) آمدم و گفتم :

منظورت این شخص است . پیامبر(ص) فرمود : « بله ، منظورم همین شخص است » .

❋(۹) ـ عَنْ عائشةَ (رض) قالَتْ : قالَ رسولَ اللهِ (ص) : « یا عُثْمانُ إنْ ولّاکَ اللهُ هَذا الأمْرَ یَوْماً فَأرادکَ المُنافقُوْنَ أنْ تَخْلَعَ قَمِیْصَکَ الّذِی قَمَّصَکَ اللهُ فَلاتَخْلَعْهُ » ، یَقُوْلُ : ذَلکَ ثَلاثَ مَرّاتٍ .[۱۸]

ـ عائشه(رض) می گوید : پیامبر(ص) فرمود : ای عثمان ، اگر روزی خداوند این کار (رهبری امّت اسلامی) را به تو سپرد و منافقان از تو خواستند لباسی را که خداوند (لباس خلافت) به تو پوشانده است از تن خودت بیرون بیاوری آنرا از تن خود بیرون نیاور . (خلافت را کنار نگذار چون خداوند آنرا به تو سپرده است) پیامبر (ص) این گفته را سه بار تکرار کرد .

❋(۱۰) ـ عَنْ أبی سَهْلَةَ (رض) قالَ : قالَ عُثْمانُ یَوْمَ الدّارِ : إنَّ رسولَ اللهِ (ص) قَدْ عَهِدَ إلَیَّ عَهْداً فَأنا صابِرٌ عَلَیْهِ .[۱۹]

ـ ابوسَهله[۲۰](رض) می گوید : روزی که عثمان توسط مخالفانش درخانه زندانی ومحاصره شد ، گفت: پیامبر(ص) به من سفارش کرده است که درچنین روزی صبر پیشه کنم وجنگ نکنم . من نیز به این عهد وفا می کنم و کاری جز صبر ندارم .

❋(۱۱) ـ عَنْ عائشَةَ قالَتْ : قالَ رسولُ اللهِ (ص) فِی مَرَضِه : « وَدِدْتُ أنَّ عِنْدِی بَعْضَ أصْحابِی » . قُلْنا : یا رسولَ اللهِ (ص) أ لانَدْعُوْ لَکَ أبابکرٍ ؟ فَسَکَتَ . قُلْنا : أ لانَدْعُوْ لَکَ عُمَرَ ؟ فَسَکَتَ . قُلْنا : أ لانَدْعُوْ لَکَ عُثْمانَ ؟ قالَ : « نَعَمْ » فَجاءَ ، فَخَلا بِهِ ، فَجَعَلَ النَّبیُّ (ص) یُکَلِّمُهُ ، وَ وَجْهُ عُثْمانَ یَتَغَیَّرُ .[۲۱]

_ عائشه (رض) می گوید : پیامبر (ص) در زمان بیماری وفاتش گفت : « دوست دارم که بعضی از یارانم کنارم باشند » . گفتیم : ای پیامبر ، آیا ابوبکر را صدا کنیم بیاید ؟ پیامبر (ص) چیزی نگفت و ساکت ماند . گفتیم : عمر را صدا کنیم تا بیاید ؟ پیامبر (ص) این بار نیز چیزی نگفت و ساکت ماند . گفتیم : آیا عثمان را صدا کنیم تا بیاید ؟ پیامبر (ص) گفت : بله ، او را صدا کنید . عثمان را صدا کردیم و او آمد . پیامبر (ص) با او خلوت نمود و شروع به سخن گفتن کرد در حالیکه چهره عثمان دگرگون می شد .

یادداشت ها

۱ _ بخاری ، همان کتاب ، صفحات ۵۱۹ با کمی تغییر و ٦٢٢ و ٦٨٨
_ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٥ ، صفحات ٦٢٦ _ ٦٢٩
_ نسائی ، همان کتاب ، ج ٦ ، ص ٢٣٦

۲ _ از تابعینی است که در روایتِ حدیث ، ثقه می باشد . وی توسط طلحه آزاد شد . احادیث بسیاری را از صحابهٔ مشهور مانند : عبدالله بن عمر ، ابوهریره ، امّ سلمه و ... روایت کرده است . (عسقلانی ، ابن حجر ، تهذیب التهذیب ، ج ٤ ، ص ٨٦)

۳ _ در سال ششم هجری پیامبر (ص) عثمان (رض) را نزد ابوسفیان و اشراف قریش فرستاد تا به آنها بگوید که مسلمانان برای جنگ نیامدند بلکه برای زیارت خانهٔ خدا آمده اند . بعد از رفتن عثمان (رض) به مکه ، شایعه شد که قریش وی را به قتل رسانده اند در نتیجه پیامبر (ص) زیر درختی در محلی بنام حُدیبیه با مردم بیعت کردند که تا زمان مرگ با مشرکان بجنگند و از آنجا فرار نکنند . به این بیعت ، بیعتِ شجره و بیعت حدیبیه نیز می گویند [خداوند در قرآن (سورهٔ فتح آیهٔ ۱۸) نیز به آن اشاره نموده است] . (ابن هشام ، همان کتاب ، ج ۳ ، صفحات ۳۲۹ و ۳۳۰)

٤ _ ر . ک : یاداشت ش ۳۳ ، فصل اوّل همین بخش

٥_ مسلم ، همان کتاب ، ج ١٥ ، صفحات ١٦٨ و ١٦٩

٦ _ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٥ ، صفحات ٦٢٥ _ ٦٢٨
_ نسائی ، همان کتاب ، ج ٦ ، صفحات ٢٣٣ _ ٢٣٦

۷ _ عبد الله بن حبیب ، تابعی و یکی از راویان حدیث و زاهدی معروف است . مدت چهل سال ، از خلافت خلیفهٔ سوم تا امارت حجّاج در کوفه قرآن می خواند که به همین دلیل به او لقب « القاری » داده اند . وی به سال ۱۰۵ هـ ق در سن نود سالگی وفات نمود . (دهخدا ، علی اکبر ، همان کتاب ، ج ۱ ، صفحات ٧٤٥ و ٧٤٦)

۸ _ نام کوهی است در نزدیکی مکه که مشرف بر« منی » می باشد . پیامبر (ص) پیش از بعثت ، بسیار به آن کوه می رفت و به استحکام قواعد ارکان عبادت می پرداخت . در آنجا

نخستین وحی بر پیامبر (ص) نازل شد . گروهی آن را به نام « غار حرا » نیز می خوانند . (همو ، ج ٦ ، ص ٨٨٢٥)

٩ _ نام چاهی بوده در مدینه که نصف آن را عثمان (رض) به سی و پنج هزار (٣٥٠٠٠) درهم خریداری کرد و وقف مسلمانان نمود . (همان کتاب ، ج ٣ ، ص ٤٣٤٢)

١٠ _ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٥ ، صفحات ٦٢٥ و ٦٢٦

١١ _ صحابی پیامبر (ص) است که احادیث بسیاری را روایت کرده است . گویند پدر وی ، خبّاب ارت ، نخستین کسی بود که به سبب اظهار اسلامش ، شکنجه های بسیاری را تحمّل کرد. (عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ٢ ، ص ٣٨٨)

١٢ _ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٥ ، ص ٦٣٠

١٣ _ همو ، ص ٦٢٤

_ ابن ماجه ، همان کتاب ، ج ١ ، ص ٤٠

١٤ _ ابن ماجه ، همان کتاب ، ج ١ ، صفحات ٤٠ و ٤١

١٥ _ ر . ک : یاداشت ش ٣٤ ، فصل اوّل همین بخش

١٦ _ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٥ ، صفحات ٦٢٨ و ٦٣٠ با کمی تغییر

_ ابن ماجه ، همان کتاب ، ج ٥ ، ص ٤١

١٧ _ صحابی پیامبر (ص) و از انصار است که کنیهٔ وی « ابو محمد » می باشد . در همه غزوات پیامبر (ص) علیه مشرکان شرکت داشت . وی به سال ٥١ هـ . ق در مدینه وفات نمود . (ابن اثیر الجزری ، عزالدین ، همان کتاب ، ج ٤ ، ص ١٧١)

١٨ _ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٥ ، ص ٦٢٨

_ ابن ماجه ، همان کتاب ، ج ١ ، ص ٤١

١٩ _ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٥ ، ص ٦٣١

_ ابن ماجه ، همان کتاب ، ج ١ ، ص ٤٢

٢٠ _ اسمش سائب بن خلاد است . صحابی پیامبر(ص) و از انصار می باشد . احادیث بسیاری از وی روایت شده است . در زمان معاویه ، والی یمن بود . وی به سال ٧١ هـ . ق وفات یافت . (عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ٢ ، ص ١٠)

٢١ _ ابن ماجه ، همان کتاب ، ج ١ ، ص ٤٢

فصل ششم :

فضایل ابوبکرصدّیق ، عُمرفاروق وعثمان ذوالنُّورین

فضایل ابوبکر صدّیق ، عمر فاروق و عثمان ذوالنّورین

*(١) ـ عَنْ سَعِيْدِ بْنِ المُسَيَّبِ (رض) قالَ : أَخْبَرَنِى أبومُوسَى الأشْعَرِيُّ أَنَّهُ تَوَضَّأَ فِى بَيْتِهِ ثُمَّ خَرَجَ ، فَقُلْتُ: لَأَلْزَمَنَّ رسولَ اللهِ (ص) وَ لَأَكُوْنَنَّ مَعَه يَوْمِى هَذا ، قالَ : فَجاءَ المَسْجِدَ ، فَسَأَلَ عَنْ النَّبِىِّ(ص) فَقالُوْا : خَرَجَ وَ وَجَّهَ هاهُنا ، فَخَرَجْتُ عَلَى إِثْرِهِ أَسْأَلُ عَنْهُ ، حَتَّى دَخَلَ بِئْرَ أَرِيْس ، فَجَلَسْتُ عِنْدَ البابِ وَ بابُها مِنْ جَرِيْد ، حَتَّى قَضَى رسولُ اللهِ (ص) حاجَتَهُ فَتَوَضَّأَ فَقُمْتُ إِلَيْهِ ، فَإِذا هُوَ جالِسٌ عَلَى بِئْرِ أَرِيْس ، وَ تَوَسَّطَ قُفَّها وَ كَشَفَ عَنْ ساقَيْهِ وَ دَلَّاهُما فِى البِئْرِ ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ثُمَّ إِنْصَرَفْتُ ، فَجَلَسْتُ عِنْدَ البابِ ، فَقُلْتُ : لَأَكُونَنَّ بَوَّاباً لِلنَّبِىِّ (ص) اليَوْمَ ، فَجاءَ أبوبكر ، فَدَفَعَ البابَ ، فَقُلْتُ : مَنْ هَذا ؟ فَقالَ : أبوبكر ، فَقُلْتُ : عَلَى رِسْلِکَ ثُمَّ ذَهَبْتُ ، فَقُلْتُ : يارسولَ اللهِ ، هَذا أبوبكر يَسْتَأْذِنُ، فَقالَ : « إِئْذَنْ لَهُ وَ بَشِّرْهُ بِالجَنَّةِ » ، فَأَقْبَلْتُ حَتَّى قُلْتُ لِأَبِى بكرٍ : أُدْخُلْ وَ رسولُ اللهِ (ص) يُبَشِّرُکَ بِالجَنَّةِ ، فَدَخَلَ أبوبكر ، فَجَلَسَ عَلَى يَمِيْنِ رسولِ اللهِ (ص) مَعَهُ فِى القُفِّ ، وَ دَلَّى رِجْلَيْهِ فِى البِئْرِ ـ كَما صَنَعَ النَّبِىُّ ـ وَ كَشَفَ عَنْ ساقَيْهِ ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَجَلَسْتُ وَ قَدْ تَرَكْتُ أَخِى يَتَوَضَّأُ وَ يَلْحَقُنِى ، فَقُلْتُ إِنْ يُرِدْ اللهُ بِفُلانٍ خَيْراً ـ يُرِيْدُ أَخاهُ ـ يَأْتِ بِهِ ، فَإِذا إِنْسانٌ يُحَرِّکُ البابَ فَقُلْتُ : مَنْ هَذا ؟ فَقالَ : عُمَرُ بْنُ الخَطَّابِ ، فَقُلْتُ : عَلَى رِسْلِکَ ، ثُمَّ جِئْتُ إِلَى رسولِ اللهِ(ص) فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ، فَقُلْتُ : هَذا عُمَرُ بْنُ الخَطَّابِ يَسْتَأْذِنُ ، فَقالَ : «إِئْذَنْ لَهُ وَ بَشِّرْهُ بِالجَنَّةِ » فَجِئْتُ فَقُلْتُ لَهُ : أُدْخُلْ وَ بَشَّرَکَ رسولُ اللهِ (ص) بِالجَنَّةِ ، فَدَخَلَ ، فَجَلَسَ مَعَ رسولِ اللهِ (ص) فِى القُفِّ عَنْ يَسارِهِ ، وَ دَلَّى رِجْلَيْهِ فِى البِئْرِ ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَجَلَسْتُ ، فَقُلْتُ : إِنْ يُرِدْ اللهُ بِفُلانٍ خَيْراً يَأْتِ بِهِ ، فَجاءَ إِنْسانٌ يُحَرِّکُ البابَ ، فَقُلْتُ : مَنْ هَذا ؟ فَقالَ : عُثْمانُ بْنُ

عفَّانَ ، فَقُلْتُ : عَلَى رِسْلِکَ ، فَجِئْتُ إِلَى النَّبِيِّ (ص) فَأَخْبَرْتُهُ فَقالَ : « إِئْذَنْ لَهُ وَ بَشِّرْهُ بالجَنَّةِ عَلَى بَلْوَى تُصِيْبُهُ » ، فَجِئْتُهُ فَقُلْتُ لَهُ : أُدْخُلْ وَ بَشَّرَکَ رسولُ الله (ص) بالجَنَّةِ عَلَى بَلْوَى تُصِيْبُکَ ، فَدَخَلَ فَوَجَدَ الْقُفَّ قَدْ مُلِيءَ ، فَجَلَسَ وِجاهَهَ مِن الشِّقِّ الآخَرِ .[1]

قالَ سَعِيْدُ بْنُ المُسَيَّبِ : فَأَوَّلْتُها قُبُوْرَهُمْ .

ـ سعيد بن مسيَّب[2](رض) می گويد : ابوموسی اشعری[3]به من گفت : « در خانه ام وضو گرفتم و بيرون شدم . با خودگفتم : امروز همراه پيامبر(ص) خواهم بود و از او جدا نمی شوم . به مسجد آمدم و سراغ پيامبر(ص) را گرفتم . گفتند : پيامبر(ص) بيرون شد و به فلان طرف رفت . به دنبال او رفتم و در باره ی او (از مردم) می پرسيدم . تا اينکه پيامبر (ص) به چاه اريس[4] (باغی معروف در مدينه) وارد شد . من در کنار درِ چاه که از برگ خرما بود ، نشستم تا اينکه پيامبر(ص) قضای حاجت را انجام داد و وضو گرفت . به طرف پيامبر(ص) رفتم ، ديدم که بر سر چاه اريس وسط ديوار (دهنه) آن نشسته است و دو ساق پايش را برهنه کرده و آنها را به داخل چاه آويزان نموده است . به پيامبر(ص) سلام کردم و برگشتم . کنار در نشستم و (با خود) گفتم : من امروز دربان پيامبر(ص) می شوم . در اين هنگام ابوبکر آمد و در زد . گفتم کيست ؟ گفت : ابوبکر هستم . گفتم : کمی صبرکن . سپس نزد پيامبر(ص) رفتم و گفتم : ای پيامبر ابوبکر آمده و اجازه ی ورود می خواهد . پيامبر(ص) فرمود : « به او اجازه بده و مژده بهشت را نيز به او بده » . به طرف ابوبکر رفتم و به او گفتم : وارد شو که پيامبر(ص) مژده بهشت را به تو داده است . ابوبکر داخل شد و در سمت راست پيامبر(ص) بر دهانه چاه نشست ومانند پيامبر(ص) دو ساق پايش را برهنه کرد و آنها را داخل چاه آويزان کرد .

(ابوموسی اشعری در ادامه گفت) سپس برگشتم و منتظر برادرم نشستم که او را جا گذاشته بودم تا وضو بگیرد و بعد از وضو پیش من بیاید . گفتم : اگر خداوند بخواهد به کسی خیر و برکتی برسد ـ که منظور آمدن برادرش بود ـ او را می آورد . ناگهان کسی دررا تکان داد .گفتم : چه کسی است ؟گفت : عمر بن خطاب هستم . گفتم : کمی صبر کن . سپس نزد پیامبر(ص) آمدم و سلام کردم و گفتم : عمر بن خطاب آمده و اجازه ی ورود می خواهد . پیامبر (ص) فرمود : « به او اجازه بده و مژده ی بهشت را نیز به او بده » . برگشتم و به عمر بن خطاب گفتم : وارد شو که پیامبر(ص) به تو مژده ی بهشت را داده است . عمر وارد شد . در سمت چپ پیامبر(ص) نشست و پاهایش را به داخل چاه آویزان کرد . سپس برگشتم و منتظر ماندم و گفتم : اگر خداوند بخواهد به کسی خیر برکتی برسد ، او را می آورد . دیدم که شخصی در را تکان داد .گفتم : چه کسی است ؟ گفت : عثمان بن عفّان هستم . گفتم : کمی صبر کن.آنگاه نزد پیامبر(ص) آمدم و آمدن عثمان را به او خبر دادم . پیامبر(ص) فرمود : « به او اجازه ی ورود بده و مژده ی بهشت را نیز به او بده هر چند که دچار گرفتاری و مصیبت خواهد شد » . به طرف عثمان برگشتم و به او گفتم : وارد شو که پیامبر(ص) به تو مژده ی بهشت را داده است هر چند که دچار گرفتاری و مصیبت خواهی شد . عثمان وارد شدو دید که کنار چاه پرشده است و جای نشستن نیست در نتیجه در قسمت دیگر و روبروی پیامبر (ص) نشست » .

سعید بن مسیّب ، راوی حدیث می گوید : من کیفیّت نشستن اینها را به موقعیّت قبرهایشان تعبیر و تشبیه نمودم .

❋(۲) ـ عَنْ أنَسِ بْنِ مالک (رض) قالَ : إنَّ النَّبِیَّ (ص) صَعَدَ أُحُداً وَ أبوبکر وَ عُمَرُ وَ عُثْمانُ ، فَرَجَفَ بِهِمْ ، فَقالَ : « أُثْبُتْ أُحُدُ ، فَإنَّما عَلَیْکَ نَبِیٌّ وَ صِدِّیْقٌ وَ شَهِیْدانِ » .[۵]

ـ انس بن مالک (رض) می گوید : پیامبر(ص) به همراه ابوبکر و عمر و عثمان از کوه اُحدبالا می رفت . کوه درزیرقدمهایشان به حرکت درآمد.پیامبر(ص) فرمود : « ای کوه اُحد ثابت باش و تکان نخور ، چرا که هم اکنون بر روی تو یک پیامبر (محمّد) و یک راستگو (ابوبکر) و دو شهید (عمر و عثمان) می باشد » .

❋(۳) ـ عَنْ أنَسِ بْنِ مَالک (رض) قالَ : قالَ رسولُ اللهِ (ص) : أرْحَمُ أُمَّتی بِأُمَّتِی أبوبکر ، وَ أشَدُّهُمْ فِی أمْرِ اللهِ عُمَرُ ، وَ أصْدَقُهُمْ حَیَاءً عُثْمانُ ، وَ أقْرَؤُهُمْ لِکتابِ اللهِ أُبَیٌّ إبْنُ کَعْبٍ ، وَ .... .[۶]

ـ انس بن مالک (رض) می گوید : پیامبر (ص) فرمود : « مهربان ترین فرد نسبت به امّتِ من ، ابوبکر و سختگیر ترین آنها در کار خداوند ، عمر و با شرم و حیاترین آنها ، عثمان و کسی که کتابِ خدا (قرآن) را از همه بهتر می خواند ، اُبی بن کعب است و ... .

یادداشت ها

۱ _ بخاری ، همان کتاب ، صفحات ٦١٧ و ٦٢٠ و ٦٢١ و ١٢٢٣ و ١٢٥٠

_ مسلم ، همان کتاب ، ج ١٥ ، صفحات ١٧٠ با کمی تغییر و ١٧١ و ١٧٢

_ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٥ ، ص ٦٣١

٢ _ از بزرگان تابعین و یکی از هفت فقیه مشهور مدینه بود . مردی فقیه ، حدیث شناس ، متواضع و فروتن بود . به تجارت اشتغال داشت . وی به سال ١٣ هـ . ق در مدینه متولّد و به سال ٩٤ هـ . ق در هماتجا وفات یافت .(الزرکلی ، خیرالدین ، همان کتاب ، ج ٣ ، ص ١٠٢)

٣ _ عبدالله بن قیس بن سلیم از اصحاب پیامبر (ص) است که قبل از هجرت اسلام آورد . وی در تلاوت قرآن از بقیهٔ اصحاب خوش صداتر بود . از جمله کسانی است که به حبشه مهاجرت کرد . پیامبر (ص) او را عامل خود در « زبید » (یمن) و « عدن » قرار داد . در هنگام خلافت عمر (رض) والي بصره و در خلافت عثمان (رض) والی کوفه گردید . در زمان خلافت عمر (رض) اهواز و بصره به دست او فتح گردید . در جنگ صفین در ماجرای حکمیت به اصرار کوفیان از طرف حضرت علی (رض) به عنوان حَکَم تعیین گردید . وی به سال ٥٠ هـ . ق در کوفه وفات یافت . (الزرکلی ، خیرالدین ، همان کتاب ، ج ٤ ، ص ١١٤)

٤ _ چاهی است در مدینه ، مقابل مسجد قبا که منسوب به أریس یکی از یهودیان می باشد . انگشتر پیامبر (ص) در زمان خلافت خلیفهٔ سوم از دست عثمان (رض) در این چاه افتاد و پیدا نشد . (دهخدا ، همان کتاب ، ج ٣ ، ص ٤٣٤٢)

٥ _ بخاری ، همان کتاب ، صفحات ٦١٧ و ٦١٩ و ٦٢١

_ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٥ ، ص ٦٢٤باکمی تغییر

_ نسائی همان کتاب ، ج ٦ ، ص ٢٣٦

٦ _ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٥ ، صفحات ٦٦٤ و ٦٦٥

فصل هفتم :

فضایل علی مرتضی خلیفه چهارم

فضایل علی مرتضی خلیفهٔ چهارم

٭(۱) ـ عَن البَراءِ : أنَّ النَّبِیَّ (ص) قالَ لِعَلِیٍّ (رض) : « أنْتَ مِنِّی وَ أنا مِنْکَ » .[۱]

ـ براء (براء بن عازب)(رض) می گوید : پیامبر(ص) به علی (رض) فرمود : « تو از من هستی و من از تو هستم » . (من وتو یک روح در دو جسم هستیم) .

٭(۲) ـ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ (رض) : أنَّ رسولَ الله (ص) قالَ : « لَأُعْطِیَنَّ الرَّایةَ غَداً رَجُلاً یَفْتَحُ اللهُ عَلَی یَدَیْه » ، فَباتَ النَّاسُ یَدُوکُونَ لَیْلَتَهُم أیُّهُمْ یُعْطاها ، فَلَمَّا أصْبَحَ النَّاسُ غَدَوْا عَلَی رسولِ الله (ص) کُلُّهُمْ یَرْجُوْنَ أنْ یُعْطاها ، فَقالَ : « أیْنَ عَلِیُّ بْنُ أبِی طالب ؟ » فَقالُوْا : یَشْتَکِی عَیْنَیْه یارسولَ الله ، قَالَ :« فَأرْسِلُوْا إلَیْه فَأتُوْنِی به » ، فَلَمَّا جاءَ بَصَقَ فِی عَیْنَیْه فَدَعا لَهُ ، فَبَرأَ حَتَّی کَأنْ لَمْ یَکُنْ به وَجَعٌ ، فَأعْطاهُ الرَّایَةَ ، فَقالَ عَلِیٌّ : یارسولَ الله ، أُقَاتِلُهُمْ حَتَّی یَکُوْنُوْا مِثْلَنا ؟ فَقالَ : « اُنْفُذْ عَلَی رِسْلِکَ حَتَّی تَنْزِلَ بِساحَتِهِم ، ثُمَّ اُدْعُهُم إلَی الإسْلام ، وَ أخْبِرْهُم بِما یَجِبُ عَلَیْهِم مِنْ حَقِّ الله فِیْه ، فَوَ الله لِأنْ یَهْدِیَ اللهُ بِکَ رَجُلاً واحداً خَیْرٌ لَکَ مِنْ أنْ یَکُوْنَ لَکَ حُمْرُ النَّعَمِ » .[۲]

ـ سهل بن سعد[۳](رض) می گوید : پیامبر(ص) (در جنگ خیبر) فرمود : « فردا پرچم را به کسی می دهم که خداوند خیبر را به دست او فتح می نماید » . مردم از اینکه پیامبر(ص) پرچم را به چه کسی خواهد داد شب را با نگرانی و اضطراب به صبح رساندند و لحظه شماری می کردند . همین که صبح شد مردم به نزد پیامبر(ص) رفتند و هر یک از آنها آرزو داشت که پرچم به او داده شود . پیامبر(ص) فرمود : « علی بن ابیطالب کجاست ؟ » .گفتند : ای پیامبر ، چشمانش

درد می کند . پیامبر (ص) فرمود : « یکی را بفرستید تا او را پیش من بیاورد » . زمانی که علی آمد پیامبر(ص) آب دهان خود را درچشمانش مالید و برایش دعا کرد . همان لحظه بهبود یافت ، انگار هرگز دردی نداشته است . پس پیامبر(ص) پرچم را به او داد . علی گفت : ای پیامبر ، با آنها بجنگم و مبارزه کنم تا مانند ما مسلمان شوند ؟ پیامبر (ص) فرمود : « با نرمی و تأنّی برو تا اینکه به نزدشان برسی ، آنگاه آنها را به دین اسلام دعوت کن و از حق خدا هر آنچه بر آنها واجب است به آنها خبر بده . به خدا قسم اگر خداوند یک نفر را به وسیله ی تو هدایت کند برای تو بهتر و پرفایده تر از شتران سرخ مو (بهترین و ارزشمندترین چیزها در نزد عرب آن زمان) می باشد » .

***(۳) ـ عَنْ سَلَمَةَ (رض) قالَ : کانَ عَلِیٌّ قَدْ تَخَلَّفَ عَنِ النَّبِیِّ (ص) فی خَیْبَرَ وَ کانَ بِه رَمَدٌ ، فَقالَ : أنا أتَخَلَّفُ عَنْ رسولِ الله(ص) ؟ فَخَرَجَ عَلِیٌّ ، فَلَحِقَ بِالنَّبِیِّ (ص) فَلَمَّا کانَ مَساءُ اللَّیْلَةِ الَّتی فَتَحَها اللهُ فی صَباحِها ، قالَ رسولُ الله (ص) : « لَأُعْطِیَنَّ الرَّایَةَ أوْ لَیَأْخُذَنَّ الرَّایَةَ غَداً رَجُلٌ یُحِبُّهُ اللهُ وَ رسولُهُ ـ أوْ قالَ : یُحِبُّ اللهَ وَ رسولَهُ ـ یَفْتَحُ اللهُ عَلَی یَدَیْه » . فَإذا نَحْنُ بِعَلِیٍّ وَ ما نَرْجُوْهُ ، فَقالُوْا : هَذا عَلِیٌّ فَأَعْطاهُ رسولُ الله (ص) الرَّایَةَ فَفَتَحَ اللهُ عَلَیْه .[۴]**

ـ سلمه[۵](سلمه بن اکوع) (رض) می گوید : زمانی که پیامبر(ص) به جنگ خیبر رفت علی به جای پیامبر(ص) ماند ، چون چشمش درد می کرد . علی گفت : چگونه من باید از پیامبر(ص) دور باشم و از جنگ باز بمانم ؟ پس علی فوراً بیرون شد و به پیامبر(ص) رسید . در آن شبی که فردای آن ، خداوند خیبررا به دست مسلمانان فتح کرد ، پیامبر(ص) فرمود : « کسی فردا پرچم را به دست می گیرد که خداوند و پیامبرش او را دوست دارد ـ یا او خداوند و پیامبرش را

دوست دارد ـ و خداوند خیبر را به دست او فتح می نماید » . در این هنگام ، ناگهان علی که انتظار آمدنش را نداشتیم ،آمد . مردم گفتند : این ، علی است . پس پیامبر(ص) پرچم را به او داد و خداوند خیبر را به دست او فتح کرد .

❋(۴) ـ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْد (رض) : قالَ : ما كانَ لِعَلِیٍّ إسْمٌ أحَبَّ إلَیْه مِنْ أبی تُراب ، وَ إنْ کانَ لَیَفْرَحُ بِه إذا دُعِیَ بِها ، جاءَ رسولُ اللّه (ص) بَیْتَ فاطمَةَ فَلَمْ یَجِدْ عَلِیّاً فِی البَیْتِ ، ... فَقالَ رسولُ اللّه (ص) لِإنْسان : « أُنْظُرْ أیْنَ هُوَ ؟ » فَجاءَ فَقالَ : یا رسولَ اللّه (ص) هُوَ فِی المَسْجِدِ راقِدٌ ، فَجاءَ رسولُ اللّه (ص) وَ هُوَ مُضْطَجِعٌ قَدْ سَقَطَ رِداؤُهُ عَنْ شِقِّه فَأصابَهُ تُرابٌ فَجَعَلَ رسولُ اللّه (ص) یَمْسَحَهُ عَنْهُ وَ هُوَ یَقُوْلُ : « قُمْ أباتُراب ، قُمْ أباتُراب » .[۶]

ـ سهل بن سعد (رض) می گوید : برای علی اسمی دوست داشتنی تر از ابوتراب نبود . و هرگاه به این اسم اورا صدا می کردند ، بسیارخوشحال می شد . پیامبر(ص) به خانه فاطمه[۷] آمد و علی را در خانه ندید . ...پیامبر(ص) به شخصی فرمود : « نگاه کن ، او کجاست ؟ » . آن شخص آمد و گفت : ای پیامبر ، او در مسجد خوابیده است . پیامبر(ص) نزد علی آمد و دید که او به پهلو خوابیده و عبایش از قسمتی از بدنش پایین افتاده و بدنش خاک آلود شده است ، پیامبر(ص) شروع به پاک کردن خاک از او نمود در حالی که می فرمود : « ابوترب بلند شو ، ابوتراب بلند شو » .

❋(۵) ـ عَنْ سَعْد بْنِ أبی وَقّاص (رض) قال : خَلَّفَ رسولُ الله (ص) عَلِیَّ بْنَ أبی طالب فی غَزْوَةِ تَبُوکَ ، فَقالَ : یا رسولَ الله ، تُخَلِّفُنی فِی النِّساءِ وَ الصِّبْیانِ ؟ فَقالَ : « أ ما تَرْضَی أنْ تَکُوْنَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هارونَ مِنْ موسَی غَیْرَ أنَّهُ لا نَبِیَّ بَعْدی » .[۸]

_ سعد بن ابی وقاص (رض) می گوید : پیامبر(ص) در هنگام جنگ تبوک علی را به جای خود درمدینه گذاشت. علی گفت : ای پیامبر ، آیا مرا در میان زنان و کودکان می گذاری ؟ . پیامبر(ص) فرمود : آیا راضی نیستی که تو برای من به مانند هارون برای موسی باشی ؟ جز اینکه (تنها فرقش این است که) بعد از من پیامبر دیگری نمی آید .

*(۶) ـ عَنْ أبی هُرَیْرَةَ (رض) : أنَّ رسولَ الله (ص) قالَ یَوْمَ خَیْبَرَ : « لَأُعْطِیَنَّ هَذه الرَّایَةَ رَجُلاً یُحِبُّ اللهَ وَ رسولَه ، یَفْتَحُ اللهُ عَلَی یَدَیْهِ » . قالَ عُمَرُ بْنُ الخَطَّاب : ما أحْبَبْتُ الإمارَةَ إلّا یَوْمَئذ . فَتَساوَرْتُ لَها رِجاءَ أنْ أُدْعَی لَها . فَدَعا رسولُ الله (ص) عَلِیَّ بْنَ أبی طالب فَأعْطاهُ إیّاها وَ قالَ : « إمْشِ وَ لاتَلْتَفِتْ حَتَّی یَفْتَحَ اللهُ عَلَیْکَ » . فَسارَ عَلِیٌّ شَیْئاً ثُمَّ وَقَفَ وَ لَمْ یَلْتَفِتْ ، فَصَرَخَ یا رسولَ الله ! عَلَی مَاذا اُقاتِلُ النَّاسَ ؟ قالَ : قاتِلْهُمْ حَتَّی یَشْهَدُوْا أنَّ لا إلهَ إلّا اللهُ وَ أنَّ مُحَمَّداً رسولُ الله فَإذا فَعَلُوْا ذَلکَ فَقَدْ مَنَعُوْا منْکَ دِماءَهُمْ وَ أمْوالَهُمْ إلّا بِحَقِّها وَ حِسابُهُمْ عَلَی اللّه .[۹]

_ ابوهریره (رض) می گوید : پیامبر(ص) در جنگ خیبر فرمود : این پرچم را به کسی می دهم که خدوند و پیامبرش را دوست دارد . و خداوند خیبر را به دست او فتح می نماید . عمر بن خطاب گفت : من آن روز فرماندهی را بیشتر از همیشه دوست داشتم پس به امید اینکه پرچم به من داده شود سرم را بالا گرفتم تا پیامبر(ص) مرا ببیند . پیامبر(ص) علی بن ابیطالب را فراخواند و پرچم را به او داد و به او فرمود : برو و به اطرافت توجه نکن تا اینکه خداوند خیبر را به وسیله ی تو فتح نماید . علی اندکی جلو رفت و بدون اینکه متوجه شود ، ایستاد و فریاد زد : ای پیامبر ، با چه شرطی با مردم مبارزه کنم ؟ پیامبر (ص) فرمود : با آنها بجنگ و مبارزه کن تا اینکه شهادت بدهند معبودی به جز خدای

یگانه نیست و محمّد فرستاده ی او است . پس آن زمانی که این کار را کردند (شهادتین را گفتند) خون و مالشان محفوظ است و فقط سهم مالشان (زکات) را بدهند و حساب آنها بر عهده ی خداوند است .

✸(۷) ـ عَنْ إبْنِ عُمَرَ (رض) قالَ : آخَی رسولُ الله (ص) بَیْنَ أصْحابه فَجاءَ عَلِیٌّ تَدْمَعُ عَیْناهُ ، فَقالَ یارسولَ الله آخَیْتَ بَیْنَ أصْحابِکَ وَ لَمْ تُؤَاخِ بَیْنِی وَ بَیْنَ أحَدٍ ، فَقالَ لَهُ رسولُ اللهِ (ص) : « أنْتَ أخِی فِی الدُّنْیا وَ الآخِرَةِ » .[۱۰]

ـ عبدالله بن عمر(رض) می گوید : پیامبر(ص) در میان یارانش پیمان برادری و دوستی بست ، در این هنگام علی با چشمانی گریان آمد و گفت : ای پیامبر ، تو در میان یارانت پیمان برادری و دوستی بستی در حالیکه بین من و کسی پیمان برادری و دوستی نبستی . پیامبر (ص) به علی فرمود : « ای علی ، تو برادر من در دنیا و آخرت هستی » .

✸(۸) ـ عَنْ أنَسِ بْنِ مَالِک (رض) قالَ : کانَ عِنْدَ النَّبِیِّ (ص) طَیْرٌ ، فَقالَ : اللّهُمَّ إئْتِنِی بِأحَبِّ خَلْقِکَ إلَیْکَ یَأکُلُ مَعِی هَذا الطَّیْرَ ، فَجاءَ عَلِیٌّ فَأکَلَ مَعَهُ .[۱۱]

ـ انس بن مالک (رض) می گوید : پیامبر(ص) پرنده ای را برای خوردن آماده کرده بود . قبل از خوردن از خدا خواست که محبوبترین آفریده اش را بیاورد تا از گوشت این پرنده با او بخورد . در این هنگام علی آمد و با پیامبر(ص) خورد .

✸(۹) ـ عَنْ عَلِیٍّ (رض) قالَ : قالَ رسولُ اللهِ (ص) : « أنا دارُالحِکْمَةِ وَ عَلِیٌّ بابُها » .[۱۲]

ـ علی (رض) می گوید : پیامبر (ص) فرمود : « من مرکز و سرای دانش هستم و علی در آن است » . (برای رسیدن به دانش باید از علی گذشت) .

*(۱۰) ـ عَنْ جابرٍ (رض) قالَ : دَعَا رسولُ اللهِ (ص) عَلیّاً یَوْمَ الطّائف فَانْتَجاهُ ، فَقالَ النّاسُ : لَقَدْ طالَ نَجْواهُ مَعَ إبْنِ عَمِّهِ فَقالَ رسولُ اللهِ (ص) : مَا انْتَجَیْتُهُ وَ لَکِنَّ اللهَ إنْتَجاهُ.[۱۳]

ـ جابر(جابر بن عبدالله) (رض) می گوید : پیامبر(ص) در جنگ طائف[۱۴] علی را فراخواند و با او درگوشی صحبت کرد . مردم گفتند : نجوای پیامبر(ص) با پسر عمویش طولانی شد . پیامبر(ص) فرمود : « من به خواست خودم با او نجوا نکردم بلکه خداوند به من دستور داد که رازی را به او بگویم » .

*(۱۱) ـ عَنْ إبْنِ عَبّاسٍ (رض) : أنَّ رسولَ اللهِ (ص) أمَرَ بِسَدِّ الأبْوابِ إلّا بابَ عَلِیٍّ.[۱۵]

ـ ابن عباس می گوید : پیامبر(ص) دستور داد که همه درهای مسجد را ببندند جز دری که به نام علی بود .

*(۱۲) ـ عَنْ أُمِّ عَطِیَّةَ (رض) قالَتْ : بَعَثَ النَّبِیُّ (ص) جَیْشاً فیْهِم عَلِیٌّ ، فَسَمِعْتُ النَّبِیَّ (ص) وَ هُوَ رافِعٌ یَدَیْهِ یَقُوْلُ : « اَللّهُمَّ لاتُمِتْنِی حَتَّی تُرِیَنِی عَلِیّاً » .[۱۶]

ـ امّ عطیّه[۱۷](رض) می گوید : پیامبر (ص) لشکری را برای جنگ با کفّار فرستاد که علی نیز در آن لشکر بود . پیامبر(ص) را دیدم که دستانش را به طرف آسمان بالا برده و دعا می کند : خدایا ، مرا نمیران (از این جهان نبر) تا اینکه علی را به من نشان دهی (ببینم) .

*(۱۳) ـ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ (رض) : کانَ رسولُ اللهِ (ص) یَقُوْلُ : « لایُحِبُّ عَلِیّاً مُنافِقٌ وَ لایُبْغِضُهُ مُؤْمِنٌ » .[۱۸]

_ امّ سلمه[19](رض) می گوید : پیامبر (ص) همیشه می فرمود : « انسان منافق علی را دوست ندارد و انسان مؤمن نیز با علی دشمنی نمی کند و از علی بدش نمی آید » . (مؤمن دوست علی و منافق دشمن علی است) .

***(۱۴) ـ عَنْ البَراء إبْنِ عازِب (رض) قالَ : أقْبَلْنا مَعَ رسولِ الله (ص) فِی حَجَّتِه الَّتِی حَجَّ فَنَزَلَ فِی بَعْضِ الطَّرِیْقِ فَأمَرَ الصَّلوةَ جامعَةً فَأخَذَ بِیَدِ عَلیٍّ فَقالَ : أَلَسْتُ أولَی بِالْمُؤْمنِیْنَ مِنْ أنْفُسِهِم ، قالُوا : بَلَی ، قالَ : أَلَسْتُ أولَی بِکُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِه قالُوا : بَلَی ، قالَ : فَهَذا وَلِیُّ مَنْ أنا مَوْلاهُ . اَللّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ . اَللّهُمَّ عادِ مَنْ عاداهُ .**[20]

_ براءبن عازب (رض) می گوید : در آخرین حج پیامبر(ص) ، ما نیز همراه پیامبر(ص) بودیم . هنگام برگشت از حج در مکانی توقّف کرد و دستور داد که نماز را به صورت جماعت بخوانیم . بعد از اقامه ی نماز دست علی را گرفت و بالا برد و فرمود : آیا من نسبت به مؤمنان از خودشان بهتر و برتر نیستم ؟ مسلمانان همراه پیامبر(ص) گفتند : بله ، برتر هستی . پیامبر(ص) این جمله را دو باره تکرار کرد و مردم همان جواب را دادند . سپس پیامبر(ص) فرمود : « این علی ، یار و یاور کسی است که من یار و یاور او هستم .خدایا ، دوست بدار کسی را که علی را دوست دارد و دشمن باش با کسی که با علی دشمن است » .

***(۱۵) ـ عَنْ عَبْدالرَّحْمنِ بْنِ أبِی لَیْلَی(رض) قال : کانَ أبولَیْلَی یَسْمُرُ مَعَ عَلیٍّ ، فَکانَ یَلْبَسُ ثِیابَ الصَّیْفِ فِی الشِّتاءِ وَ ثِیابَ الشِّتاءِ فِی الصَّیْفِ فَقُلْنا لَوْ سألْتَهُ فَقالَ : إنَّ رسولَ الله (ص) بَعَثَ إلَیَّ وَ أنا أرْمَدُ العَیْنِ یَوْمَ خیبرَ ، قُلْتُ : یا رسولَ الله إنِّی أرْمَدُ العَیْنِ فَتَفَلَ فِی عَیْنِی ثُمَّ قالَ : « اَللّهُمَّ أذْهِبْ عَنْهُ الحَرَّ وَ البَرْدَ » . قالَ : فَما وَجَدْتُ حَرّاً وَ لا بَرْداً بَعْدَ یَوْمَئذ .**[21]

ـ عبدالرحمن بن ابی لیلی[۲۲](رض) می گوید : یک شب ابولیلی[۲۳]با علی صحبت می کرد . علی در زمستان ، لباس تابستانی و در تابستان ، لباس زمستانی می پوشید . ابولیلی علت این کار را از علی پرسید . علی در جواب گفت : در جنگ خیبر ، چشمانم درد می کرد و پیامبر (ص) برای شرکت در جنگ به دنبال من فرستاد . من گفتم : ای پیامبر ، چشمانم درد می کند و نمی توانم شرکت کنم . پس پیامبر (ص) آب دهان خود را در چشمانم مالید و فرمود : خدایا ، گرما و سرما را از او دور کن . علی در ادامه گفت : بعد از آن روز من هیچ گرما و سرمایی را احساس نکردم .

***(۱۶) ـ قالَ عَلِیٌّ بْنُ أبِی طالب بِالرَّحْبَة : لَمَّا کانَ یَوْمَ الحُدَیْبِیَة خَرَجَ إلَیْنا ناسٌ مِنَ المُشْرِکِیْنَ فِیْهِم سُهَیْلُ إبْنُ عَمْرو وَ أُناسٌ مِنْ رُؤساءِ المُشْرِکِیْنَ فَقالُوْا : یا رسولَ الله خَرَجَ إلَیْکَ مِنْ أبْنائنا وَ إخْوانِنا وَ أقاربِنا وَ لَیْسَ لَهُمْ فِقْهٌ فِی الدِّیْنِ وَ إنَّما خَرَجُوْا فِراراً مِنْ أمْوالنا وَ ضِیاعنا فَأرْدُدْهُمْ إلَیْنا قالَ : فَإنْ لَمْ یَکُنْ لَهُمْ فِقْهٌ فِی الدِّیْنِ سَنُفَقِّهُمْ ، فَقالَ النَّبِیُّ (ص) : یا مَعْشَرَ قُرَیْش لَتَنْتَهُنَّ أوْ لَیَبْعَثَنَّ اللهُ عَلَیْکُمْ مَنْ یَضْرِبُ رِقابَکُمْ بِالسَّیْف عَلَی الدِّیْنِ ، قَدْ إمْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ عَلَی الإیْمانِ .قالُوْا : مَنْ هُوَ یا رسولَ الله ؟ فَقالَ لَهُ أبوبکر: مَنْ هُوَ یا رسولَ الله ؟ وَ قالَ عُمَرُ : مَنْ هُوَ یارسولَ الله ؟ قالَ : هُوَ خاصِفُ النَّعْلِ ، وَ کانَ أعْطَی عَلِیّاً نَعْلَهُ یَخْصِفُها .[۲۴]**

ـ از علی بن ابیطالب (رض) روایت شده است که در رحبه[۲۵] گفت : در هنگام صلح حدیبیه گروهی از مشرکان که سهیل بن عمرو[۲۶]و تعدادی از اشراف و بزرگان قریش بین آنها بودند ، به نزد ما (مسلمانان) آمدند و گفتند : ای فرستاده ی خدا ، گروهی از فرزندان و برادرن و خویشان ما نزد تو آمدند که هیچ اطلاعات دینی ندارند و فقط برای این فرار کردند که اموال و سرزمینهای

حاصلخیز ما را که در دست آنها می باشد ، صاحب شوند . در نتیجه آنها را به ما برگردان . پیامبر(ص) فرمود : « ما به آنها مسائل دینی و اسلامی را آموزش می دهیم » . سپس پیامبر(ص) فرمود : « ای جماعتِ قریش ، مسلماً خداوند برای شما کسی را می فرستد که به خاطر دین گردن شما را قطع کند و خداوند قلب این شخص را به وسیله ی ایمان آزمایش کرده است » .گفتند : ای پیامبر ، او کیست ؟ ابوبکر و عمر نیز همین سؤال را کردند . پیامبر(ص) فرمود : او کسی است که کفش را پینه می زند ، و پیامبر(ص) خود نیز کفشش را به علی داده بود تا پینه بزند .

یادداشت ها

۱ _ بخاری ، همان کتاب ، ص ٦٢٤

_ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٥ ، صفحات ٦٣٥ و ٦٣٦

_ ابن ماجه ، همان کتاب ، ج ۱ ، ص ٤٤

۲ _ بخاری ، همان کتاب ، صفحات ٤٨٧ و ٤٩٧ و ٦٢٤ و ٧١٥

_ مسلم ، همان کتاب ، ج ۱٥ ، ص ۱۷۸

۳ _ از بزرگان صحابهٔ پیامبر (ص) است که نامش نخست « حزن » بود و پیامبر (ص) او را « سهل » نامیدند .در هنگام وفات پیامبر(ص) پانزده سال داشت . وی آخرین صحابه ای بود که در مدینه به سال ۸۸ هـ . ق وفات نمود .(عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب، ج ۲ ، ص۸۷)

٤ _ بخاری ، همان کتاب ، صفحات ٤٩۲ و ٦٢٤ و ٧١٥

_ مسلم ، همان کتاب ، ج ۱٥ ، ص ۱۷۹

٥ _ سلمه بن عمر و بن الاکوع از شجاعان و تیراندازان ماهر مسلمان که در هفت غزوه از غزوات پیامبر (ص) علیه مشرکان شرکت کرد . وی اهل مدینه بود و بعد از به قتل رسیدن خلیفهٔ سوم به رَبَذَه (از روستاهای مدینه) رفت و در آنجا ساکن شد ولی چند روز قبل از وفاتش به مدینه برگشت و به سال ٧٤ هـ . ق وفات یافت . (عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ۲ ، ص ٦٥)

٦ _ بخاری ، همان کتاب ، صفحات ٧٦ و ٦٢٤ و ٦٢٥ و ۱۰۸۰ و ۱۰۹۳

_ مسلم ، همان کتاب ، ج ۱٥ ، ص ۱۸۲

٧ _ ر . ک : یادداشت ش ۱٤ ، فصل اوّل همین بخش

۸ _ بخاری ، همان کتاب ، صفحات ٦٢٥ با کمی تغییر و ٧٤٩ با کمی تغییر

_ مسلم ، همان کتاب ، ج ۱٥ ، صفحات ۱٧٤ و ۱٧٥

_ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٥ ، صفحات ٦٣٨ با کمی تغییر و ٦٤۱ با کمی تغییر

_ ابن ماجه ، همان کتاب ، ج ۱ ، صفحات ٤٣ و ٤٥

۹ _ مسلم ، همان کتاب ، ج ۱٥ ، صفحات ۱٧٦ و ۱٧٧

۱۰ _ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٥ ، ص ٦٣٦

۱۱ _ همو ، صفحات ٦٣٦ و ٦٣٧

۱۲ _ همو ، ص ٦٣٧

۱۳ _ همو ، ص ٦٣٩

١٤ _ این غزوه در سال هشتم هجری واقع شد . رسول خدا (ص) از حُنین به قصد طائف حرکت کرد و خالدبن ولید را جلوی لشکر فرستاد . لشکر اسلام در نزدیکی قلعهٔ طائف فرود آمدند و به جنگ پرداختند . در این جنگ دوازده (۱۲) تن از مسلمانان به قتل رسیدند . جنگ بسیار سخت و طاقت فرسا شد و با این همه ، فتح طائف میسر نگردید در نتیجه مسلمانان به دستور رسول خدا (ص) برگشتند . (دهخدا ، علی اکبر ، همان کتاب ، ج ۱۱ ، ص ١٦٧١٦)

١٥ _ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٥ ، ص ٦٤١

١٦ _ همو ، ص ٦٤٣

۱۷ _ اسمش «نسیبه » و از أنصار می باشد . حادیث بسیاری را از پیامبر (ص) روایت کرده است . وی در هفت غزوه از غزوات پیامبر (ص) علیه مشرکان به همراه پیامبر (ص) بود که به مریضها می رسید و زخمی ها را مداوا می کرد . (عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ٤ ، ص ٤٥٥)

۱۸ _ مسلم ، همان کتاب ، ج ۲ ، ص ٦٤

_ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٥ ، صفحات ٦٣٥ و ٦٤٣

_ نسائی ، همان کتاب ، ج ۸ ، ص ۱۱۷

_ ابن ماجه ، همان کتاب ، ج ۱ ، ص ٤٢

۱۹ _ نام وی « هند » و لقبش « أمَ المومنین » می باشد . در جاهلیت ، همسر پسر عمویش « ابی سلمه بن عبد الاسد » بود که در سال چهارم هجری به ازدواج پیامبر(ص) در آمد . وی از پیشگامان مسلمان است ، و در هجرت به حبشه و مدینه شرکت داشته است . درجنگ خیبر نیز همراه پیامبر (ص) بود . وی به سال ٦٢ هـ . ق وفات نمود وآخرین زن پیامبر(ص) بود که دار فانی را وداع گفت .(عسقلانی ، ابن حجر، همان کتاب ، ج ٤ ، صفحات ٤٣٩ و ٤٤٠)

۲۰ _ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٥ ، ص ٦٣٣ با کمی تغییر

_ ابن ماجه ، همان کتاب ، ج ا ص ٤٣

۲۱ _ ابن ماجه ، همان کتاب ، ج ۱ ، ص ٤٣

۲۲ _ از تابعین مشهور است که در زمان خلیفهٔ دوم ، متولّد شد . پدرش ابولیلی از انصار و صحابی پیامبر (ص) است . وی به سال ۸۳ هـ . ق وفات نمود . (عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ۲ ، ص ٤١٣)

۲۳ _ نام او« یسار » و نام دیگرش « داود بن بلال » است . وی صحابی پیامبر(ص) و از انصار می باشد . لقب وی « أنس » است . (دهخدا ، علی اکبر ، همان کتاب ، ج ۱ ، ص ٨٦٢)

٢٤ _ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٥ ، ص ٦٣٤

٢٥ _ ناحیه ای است بین مدینه و شام .(دهخدا ، علی اکبر ، همان کتاب ، ج ٨ ، ص ١١٩٤٦)

٢٦ _ از بزرگان و سروران و خطیبان قریش است . درجنگ بدر به دست مسلمانان اسیر شد وی در فتح مکه مسلمان شد .صلح حدیبیه به دست او انجام پذیرفت . او وخانواده اش در فتح شام در سپاه اسلام شرکت داشتند و شام را برای سکونت برگزید تا اینکه در سال ۱۸ هـ . ق در همانجا وفات نمود . (عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ۲ ، صفحات ۹۲ و ۹۳)

فصل هشتم :

فضایل ابوبکرصدّیق ، عُمرفاروق ، عثمان ذوالنُّورین و علی مرتضی

فضایل ابوبکرصدّیق ، عمرفاروق ، عثمان ذوالنّورین و علی مرتضی

*(۱) ـ عَنْ عَلِیٍّ (رض) قالَ : قالَ رسولُ اللهِ (ص) رَحِمَ اللهُ أبابکر زَوَّجَنی إبْنَتَهُ وَ حَمَلَنی إلَی دارِالهِجْرَةِ وَ أعْتَقَ بِلالاً مِنْ مالِهِ ، رَحِمَ اللهُ عُمَرَ یَقُولُ الحَقَّ وَ إنْ کانَ مُرّاً ، تَرَکَهُ الحَقُّ وَ ما لَهُ صَدیْقٌ ، رَحِمَ اللهُ عُثْمانَ تَسْتَحییْهِ المَلائِکَةُ ، رَحِمَ اللهُ عَلیّاً اَللّهُمَّ أدِرِ الحَقَّ مَعَهُ حَیْثُ دارَ .[1]

_ علی بن ابیطالب (رض) می گوید : پیامبر(ص) گفت : خداوند ابوبکر را ببخشاید (مورد شفقت و بخشایش قرار دهد) زیرا دخترش (عائشه) را به ازدواج من در آورد و هنگام هجرت تا مدینه مرا همراهی کرد و بلال را با سرمایه اش آزاد کرد . خداوند عمر را ببخشاید زیرا حق را می گفت اگرچه تلخ بود . در حالیکه دوستی نداشت ، حق او را رها کرد وتنها گذاشت . خداوند عثمان را ببخشاید چون فرشتگان از او شرم و حیا می کنند (آنقدر عثمان حیا داشت که فرشتگان از دیدن حیای عثمان ، شرم و حیا داشتند) . خداوند علی را ببخشاید . خدایا ، حق را با او ببر هر جا که او می رود . (هر جا علی هست حق نیز همان جاست) .

✱(٢) ـ عَنْ عَبْدالرَّحمن بْنِ عَوْف (رض) قالَ : قالَ رسولُ الله (ص) : أبوبكرٍ فِي الجَنَّة ، وَ عُمَرُ فِي الجَنَّة ، وَ عُثْمانُ فِي الجَنَّة ، وَ عَلِيٌّ فِي الجَنَّة ، وَ طَلْحَةُ فِي الجَنَّة ، وَ الزُّبَيْرُ فِي الجَنَّة ، وَ عَبْدُالرَّحمن بن عَوْفٍ فِي الجَنَّة ، وَ سَعْدُ فِي الجَنَّة ، وَ سَعِيْدُ فِي الجَنَّة ، وَ أبوعُبَيْدَةَ إبْنُ الجَرَّاحِ فِي الجَنَّة .[٢]

ـ عبدالرحمن بن عوف[٣](رض) می گوید : پیامبر (ص) فرمود : « ابوبکر ، عمر ، عثمان ، علی ، طلحه[٤](بن عبید الله) ، زبیر[٥](بن عوام) ، عبدالرحمن بن عوف ، سعد (بن ابی وقّاص) ، سعید[٦](بن زید) و ابو عبیده الجرّاح در بهشت هستند » .

یادداشت ها

۱ _ ترمذی ، همان کتاب ، ج ٥ ص ٦٢٣

۲ _ همو ، صفحات ٦٤٧ و ٦٤٨ و ٦٥١

_ ابی داود ، همان کتاب ، ج ٥ ، ص ۳۹

_ ابن ماجه ، همان کتاب ، ج ۱ ، ص ٤٨

۳ _ از بزرگان صحابه و پیشگامان مسلمان و یکی از ده نفری است که پیامبر (ص) بهشتی بودن آنها را مژده داده است . از اهل شوری جهت تعیین خلیفهٔ سوم بود . نامش در اصل « عبد الکعبه » بوده که توسط پیامبر (ص) به « عبدالرحمن » تغییر نام یافت . در همه غزوات پیامبر (ص) علیه مشرکان شرکت داشت . بسیار بخشنده بود به گونه ای که به هریک از حاضران در جنگ بدر ، چهارصد (٤٠٠) دینار داد . وی به سال ۳۲ هـ . ق وفات نمود . (عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ۲ ، صفحات ٤٠٨ و ٤٠٩)

٤ _ از پیشگامان مسلمان است که به دست ابوبکر (رض) اسلام آورد . یکی از ده نفری است که پیامبر (ص) به بهشتی بودن آنها بشارت داده است . از اهل شوری برای تعیین خلیفهٔ سوم بود . در جنگ اُحد ، محافظ پیامبر (ص) بود که جراحات زیادی برادشت و انگشتانش قطع شد . در جنگ جمل ، علیه حضرت علی (رض) شرکت کرد و در حین مبارزه ، منصرف شد و دست از جنگ کشید و توسط مروان بن حکم به قتل رسید . (همو ، صفحات ۲۲۰ و ۲۲۱)

٥ _ صحابی پیامبر (ص) و پسر عمّه ی وی است . در پانزده سالگی اسلام آورد. یکی از ده نفری است که پیامبر (ص) به بهشتی بودن آنها بشارت داده است . اوّلین کسی است که در همه غزوات پیامبر (ص) علیه مشرکان شمشیر کشید و شرکت نمود . در جنگ جمل علیه حضرت علی (رض) شرکت کرد ولی در حین مبارزه دست از جنگ کشید و برگشت . وی به دست « ابن جرموز » به قتل رسید که حضرت علی (رض) به ابن جرموز ـ قاتل زبیر ـ بشارت جهنمی بودن را داد . (ابن اثیر الجزری ، عزالدین، همان کتاب ، ج ۲ ، صفحات ۱۰۲ _ ۱۰٦)

٦ _ صحابی پیامبر (ص) و یکی از ده نفری است که پیامبر (ص) به آنها مژده بهشتی بودن را داده است . در همه غزوات پیامبر (ص) به جز غزوهٔ بدر ، علیه مشرکان شرکت داشته و از پیشگامان مسلمان و داماد خلیفهٔ دوم می باشد . وی به همراه همسرش ، قبل از خلیفهٔ دوم اسلام آورد . پیامبر (ص) بین او و اُبی بن کعب پیمان اُخوّت و برادری بست . وی در سال ٥١ هـ . ق در مدینه وفات یافت . (عسقلانی ، ابن حجر ، همان کتاب ، ج ٢ ، ص ٤٤)

منابع و مآخذ

۱ – قرآن کریم ، ترجمه « الهی قمشه ای » ، انتشارات رشیدی ، تهران ، چاپ سیزدهم ، ۱۳۷۷هـ ۰ ش ۰

۲ – ابن اثیر الجزری ، عزالدین ابوالحسن علی بن محمّد : اُسد الغابة فی معرفة الصحابة ، دارالفکر ، بیروت ، ۶ جلد ، الطبعة الاولی ، ۱۴۱۹ هـ ۰ ۱۹۹۸ م ۰

۳ – ابن کثیر ، ابوالفداء : البدایة والنهایة ، مکتبة المعارف ، بیروت ، ۱۴ جلد ، الطبعة الرّابعة ، ۱۴۰۲ هـ ۰ ۱۹۸۲ م ۰

۴ – ابن کثیر، ابوالفداء : السیرة النبویّة ، داراحیاء التراث العربی ، بیروت ٤ جلد ۰

۵ – ابن ماجه ، ابوعبدالله محمد بن یزید القزوینی : سنن ابن ماجه ، بحاشیه جلال الدین سیوطی و شیخ عبدالغنی دهلوی ، کراچی ، پاکستان ۰

۶ – ابن ماجه ، ابو عبدالله محمد بن یزید القزوینی : سنن ابن ماجه ، تحقیق و ترقیم « محمد فؤاد عبدالباقی » ، دارالفکر ، بیروت ، ۲ جلد ۰

۷ – ابن منظور : لسان العرب ، داراحیاء التراث العربی ، بیروت ، ۱۸ جلد ، الطبعة الاولی، ۱۴۰۸ هـ ۰ ۱۹۸۸ م ۰

۸ – ابن هشام ، ابو محمد عبدالملک : السیرة النبویة ، داراحیاءالتراث العربی ، بیروت ، ۴ جلد ۰

۹ – ابی داود ، سلیمان بن الأشعث السجستانی الأزدی : سنن ابی داود ، و معه کتاب معالم السنن للخطابی ، إعداد و تعلیق « عزت عبید الدّعاس و عادل السیّد » دارالحدیث ، حمص سوریه ، الطبعة الثّانیة ، ۵ جلد ۰

۱۰ – البخاری ، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل : صحیح البخاری ، دارالسلام ، الریاض ، الطبعة الثّانیة ، ۱۴۱۹ هـ ۰ ۱۹۹۹ م

۱۱ – ترمذی ، ابوعیسی محمد بن عیسی بن سوره : الجامع الصحیح و هو سنن الترمذی ، تحقیق و تعلیق « ابراهیم عطوه عوض » ، المکتبة الاسلامیة ، ۵ جلد ۰

۱۲ – جرجی زیدان : تاریخ التمدن الاسلامی ، دارمکتبة الحیاة ، بیروت ، ۲ جلد ٠
۱۳ – حاجی خلیفه ، مصطفی بن عبدالله : کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون ، دارالفکر ، بیروت ، ۶ جلد ، ۱۴۰۲ هـ ٠ ۱۹۸۲ م ٠
۱۴ – حسن ابراهیم حسن :تاریخ الاسلام ، داراندلس ، بیروت ،۴جلد ، الطبعة السّابعة ، ۱۹۶۴ م ٠
۱۵ – حسینی ، سید هاشم : تمدن اسلام وعرب ، ترجمه حضارة العرب« گوستاولوبون فرانسوی » ، کتاب فروشی اسلامیه ٠
۱۶ – خالد محمد خالد : خلفاء الرسول ، دارالفکر ،بیروت ، ۱۴۰۸ هـ ٠ ۱۹۸۸ م ٠
۱۷ – الخطیب البغدادی ، ابوبکر احمد بن علی : تاریخ بغداد ، المکتبة السلفیّة ، المدینة المنوّرة ، ۱۴ جلد ٠
۱۸ – الخطیب التبریزی ، ولی الدین محمد بن عبدالله : مشکوة المصابیح ، کتابخانه رشیدیه ، دهلی ، ۱۹۵۵ م ٠
۱۹ – خلیلی ، عباس : پرتو اسلام ، ترجمه کتاب فجرالاسلام « احمد امین » ، سازمان چاپ و انتشارات اقبال ، تهران ، ۲ جلد ، چاپ سوم ، ۱۳۵۸ هـ ٠ ش ٠
۲۰ – الدارمی ، ابو محمد عبدالله بن بهرام : سنن الدارمی ، دارالفکر،بیروت ،۲ جلد
۲۱ – دهخدا ، علی اکبر : لغت نامه دهخدا ، زیر نظر« دکتر محمد معین و دکتر سید جعفرشهیدی » ، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران ، ۱۵ جلد ، چاپ دوم ، ۱۳۷۷ هـ ٠ ش ٠
۲۲ – الذهبی ، ابو عبدالله شمس الدین محمد : تذکرة الحُفاظ ،دارالکتب العلمیة ، بیروت ، ۵ جلد
۲۳ – الزرکلی ، خیرالدین : الأعلام ، دارالعلم للملایین ، بیروت ، ۸ جلد ، الطبعة السّادسة، ۱۹۸۴ م
۲۴ – السهارنفوری ، خلیل احمد : بذل المجهود فی حلّ ابی داود ، دارالفکر، بیروت ، ۲۰ جلد ٠
۲۵ – سیّد قطب : فی ظلال القرآن ، دارالشروق ، بیروت ، ۶ جلد ، الطبعة الخامسة عشرة ، ۱۴۰۸ هـ ٠ ۱۹۸۸ م ٠

٢٦ – الشرباصی ، احمد : یسألونک فی الدین و الحیاة ، دارالجیل ، بیروت ، ٧ جلد ٠
٢٧ – الشوکانی ، محمد بن علی بن محمد : نیل الاوطار شرح مُنتقی الأخبار ، داراحیاء التراث العربی ، ٨ جلد ، الطبعة الاخیرة ٠
٢٨ – الصابونی ، محمد علی : صفوة التفاسیر ، دارالقلم ، بیروت ، ٣ جلد ، الطبعة الخامسة ، ١۴٠۶ هـ ٠ ١٩٨۶ م ٠
٢٩ – صافی ، محمود : الجدول فی اعراب القرآن و صرفه و بیانه ، دارالرشید ، بیروت و دمشق ، الطبعة الرّابعة ، ١۵ جلد ، ١۴١٨ هـ ٠ ١٩٩٨ م ٠
٣٠ – صبحی الصالح : شرح نهج البلاغه ، دارالهجرة ، قم ، ایران ٠
٣١ – صدر حاج سید جوادی ، احمد (و همکاران) : دائرة المعارف تشیّع ، بنیاد اسلامی طاهر ، ۵ جلد ، تهران ، ١٣۶۶ هـ ٠ ش ٠
٣٢ – عبد الباقی ،محمد فؤاد: اللؤلؤ والمرجان،داراحیاء التراث لعربی، بیروت ،٣ جلد
٣٣ – العسقلانی ، شهاب الدّین احمد بن علی ابن حجر: الإصابة فی تمییز الصّحابه ، مع « الإستیعاب » فی أسماء الأصحاب للقرطبی ، دارالکتاب العربی ، بیروت ،۴ جلد ٠
٣۴ – العسقلانی ، شهاب الدّین احمد بن علی ابن حجر: تهذیب التهذیب ، داراحیاء التراث العربی ، بیروت ، ۶ جلد ، الطبعة الثّانیة ، ١۴١٣ هـ ٠ ١٩٩٣ م ٠
٣۵ – العسقلانی ، شهاب الدّین احمد بن علی ابن حجر : فتح الباری شرح صحیح بخاری ، داراحیاء التراث العربی ، بیروت ، ١٣ جلد ، الطبعة الثّانیة ٠
٣۶ – علی ناصف ، منصور : التاج الجامع للاصول ، دارالکتب العلمیّة، بیروت،۵ جلد
٣٧ – العینی ، بدرالدین ابی محمد محمود بن احمد : عمده القاری شرح صحیح البخاری ، دارالفکر ، بیروت ، ٢۵ جلد ٠
٣٨ – القرطبی ، ابوعمر یوسف بن عبدالله محمد بن عبدالبرّ : الإستیعاب فی معرفة الأصحاب ، دار الکتب العلمیة ،بیروت،الطبعة الاولی ، ١۴١۵ هـ ٠ ١٩٩۵ م ، ۴ جلد
٣٩ – القسطلانی ، ابوالعباس شهاب الدین احمد بن محمد : ارشاد الساری لِشرح صحیح البخاری و بهامشه صحیح مسلم بشرح النووی ، داراحیاء التراث العربی ، بیروت ، ١٠ جلد ٠

۴۰ – القیسی ، ابو محمد مکی بن ابی طالب : مشکل إعراب القرآن ، مؤسسه الرسالة ، بیروت ، الطبعة الرّابعة ، ۱۴۰۸ هـ ۰ ۱۹۸۸ م ۰

۴۱ – الکاندهلوی،محمدیوسف:حیاة الصحابه ،کتب خانه فیضی لاهور،پاکستان ،۳ جلد

۴۲ – لویس معلوف : المنجد ، معراج ، تهران ، ۲ جلد ، چاپ دوم ، ۱۳۶۵ ش ۰

۴۳ – محمد شاکر،احمد :الباعث الحثیث شرح اختصارعلوم حدیث «حافظ ابن کثیر » ، دارالتراث ، قاهره ، الطبعة الثّالثة ، ۱۳۹۹ هـ ۰ ۱۹۷۹ م ۰

۴۴ – مدیر شانه چی ، کاظم : علم الحدیث و درایه الحدیث ، دفتر انتشارات اسلامی ، قم ، ایران ، چاپ نهم ، ۱۳۷۳ هـ ۰ ش ۰

۴۵ – المراغی ، احمد مصطفی : تفسیر المراغی ، دارالفکر ، بیروت ، ۱۰ جلد ۰

۴۶ – مسلم بن حجّاج ، ابوالحسن القشیری النیسابوری:صحیح مسلم بشرح النووی ، دارالفکر ، بیروت ، ۱۸ جلد ، الطبعة الثّانیة ، ۱۳۹۲ هـ ۰ ۱۹۷۲ م ۰

۴۷ – مطهری ، مرتضی : خدمات متقابل اسلام و ایران ، انتشارات صدرا،تهران ، چاپ نوزدهم ، پاییز ۱۳۷۲ هـ ۰ ش ۰

۴۸ – مکارم شیرازی ، ناصر (با همکاری جمعی از نویسندگان) : تفسیر نمونه ، دارالکتب الاسلامیّة ، تهران ، ۲۷ جلد ، چاپ سی و نهم ، ۱۳۷۹ هـ ۰ ش ۰

۴۹ – المنذری ، زکی الدین عبدالعظیم بن عبدالقوی : الترغیب و الترهیب ، دارالفکر، بیروت ،۴ جلد ، ۱۴۰۸ هـ ۰ ۱۹۸۸ م ۰

۵۰ – موسوی بجنوردی ، کاظم : دائرة المعارف بزرگ اسلامی ، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی ، تهران ، ۷ جلد (ناقص) ، چاپ اوّل ، ۱۳۷۲ هـ ۰ ش ۰

۵۱ – النّجار ، عبدالوهّاب : الخلفاء الراشدون ، دارالقلم ، بیروت ، الطبعة الاولی ، ۱۴۰۶ هـ ۰ ۱۹۸۶ م ۰

۵۲ – النّسائی ، ابوعبدالرحمن احمد بن شعیب : سنن النسائی بشرح جلال الدین سیوطی و حاشیه إمام السندی ، دارالکتاب العربی ، بیروت ، ۸ جلد ، الطبعة الاولی ، ۱۳۴۸ هـ ۰ ۱۹۳۰ م ۰

محمّد (ﷺ) فرستاده ی خداوند است و یاران و همراهانش (اصحاب پیامبر) بر کافران بسیار قوی دل و سخت و با یکدیگر بسیار مشفق و مهربان هستند .... .

قرآن کریم ، سوره فتح ، آیه ۲۹



انتشارات شیخ الاسلام احمدجام

شابک : ۹۶۴-۸۶۸۸-۰۱-X